متون آموزشی طرح هجرت / ۴۴

ره توشه راهیان نور

ویژهٔ بوستان ولایت

(جوانان)

تابستان ۱۳۸۱

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

بوستان کتاب قم

۱۳۸۱

ره توشهٔ راهیان نور : ویژهٔ بوستان ولایت (جوانان)، تابستان ۱۳۸۱ / تهیه دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، معاونت آموزش [برای] مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت). ـ قم : بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم)، ۱۳۸۱ .
۶ ، ۲۵۰ ص . : جدول، نمودار . ـ (بوستان کتاب قم؛ ۱۱۴۹ . متون آموزشی طرح هجرت؛ ۴۴ .)
ISBN 964 - 371 - 181 - 1 :۷/۵۰۰ ریال
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا .
پشت جلد لاتینی شده : Rahtūshe-ye Rāheāyane Nūr
کتابنامه به صورت زیرنویس .
کتاب حاضر از سال ۱۳۷۴ با همین عنوان با مضامین مختلف منتشر می شود .
۱ . اسلام ـ مسائل متفرقه . ۲ . اسلام ـ راهنمای آموزشی . ۳ . جوانان و اسلام .
۴ . اخلاق اسلامی ـ به زبان ساده . الف . بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم) . ب . دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم . معاونت آموزش . مرکز آموزش مبلغین . ج . طرح هجرت، تابستان ۱۳۸۱ .
BP ۸/ ۹۶۷ د ۲۹۷/۰۲

□ شابک : ۱ـ۱۸۱ـ۳۷۱ـ۹۶۴ / ISBN: 964 - 371 - 181 - 1 □ مسلسل انتشار : ۱۹۰۰

بوستان کتاب قم

ره توشهٔ راهیان نور (تابستان ۱۳۸۱)
ویژهٔ بوستان ولایت (جوانان)

تهیه، ویرایش، حروف نگاری، صفحه آرایی و نمونه خوانی :
معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم،
مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت)
ناشر : بوستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)
لیتوگرافی، چاپ و صحافی : چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ : اوّل / ۱۳۸۱
شمارگان : ۷۰۰۰
بها : ۷۵۰ تومان

دفتر مرکزی : قم، خیابان شهدا (صفائیه) بوستان کتاب قم، ص پ ۹۱۷ ، تلفن : ۷ـ ۷۷۴۲۱۵۵ ، نمابر : ۷۷۴۲۱۵۴
فروشگاه مرکزی (شمارهٔ ۱) : قم چهار راه شهدا (محل عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری بیش از ۱۷۰ ناشر)، تلفن ۷۷۴۳۴۲۶
فروشگاه شمارهٔ ۲ : تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچهٔ دوم دست راست (پشن)، پلاك ۲۲/ ۳، تلفن ۶۴۶۰۷۳۵
فروشگاه شمارهٔ ۳ : مشهد، خیابان آیة الله شیرازی، کوچه چهارباغ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی شعبهٔ خراسان، تلفن : ۲۲۵۱۱۳۹
فروشگاه شمارهٔ ۴ : اصفهان، خیابان حافظ، چهار راه کرمانی، گلستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان)، تلفن : ۲۲۲۰۳۷۰
نشانی الکترونیک : 1- http: // www.hawzah.net/M/M.htm
2- http: // www.balagh. org
پست الکترونیک: E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net

Printed in the Islamic Republic of Iran

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت امام خمینیؒ

اگر بخواهید عزیز و سربلند باشید، باید از سرمایه‌های عمر و استعدادهای جوانی استفاده کنید.



مقام معظم رهبری

در بین این خصوصیات مهمی که جوانان دارند، سه خصوصیت را خیلی بارز می‌بینم، انرژی، امید، ابتکار. البته در قرآن یک نکته بسیار اساسی هست و آن توجه دادن به تقوا است.

فهرست

فصل سوم: سال سرافرازی

فصل چهارم: تقویم فصل

فصل پنجم: پرسش‌ها و پاسخ‌ها

فصل ششم: نکته‌ها و روش‌ها

مقدمه

سپاس خدای عزوجل را که این توفیق را نصیب نمود که بتوانیم نمی‌از دریای معارف بیکران مکتب وحی را به حاملان رسالت نبوی تقدیم نماییم.

همان رسالتی که فرزانگانی همچون سالار شهیدان، در راه احیاء آن، از جان و فرزند و زندگی دنیوی خود، چشم پوشی نمودند و عزتّ و افتخار أبدی را نصیب خود و شیعیان خود نمودند.

و چه زیبا انتخاب نمود رهبر معظم و ذریّه رسول الله صلی الله علیه و آله که این سال را، سال عزّت و افتخار حسینی نامید و با این نام‌گذاری، روحِ عظیم ابا عبدالله الحسین علیه السلام را از خود و ملتّ عزیز خشنود نمود.

به نظر می‌رسد مسئولین فرهنگی و تمام کسانی که دغدغه اصلی آنها نشر فرهنگ غنی دین اسلام می‌باشد، در زمینه سازی و پیگیری این رهنمود، نقش محوری و مهمی دارند، تا زمینه معرفی و ارائه صحیح و مؤثر، فرهنگ ارزشی مکتب امام حسین علیه السلام، را فراهم سازند. و این، وظیفه و مسئولیتِ خطیر، موجب افتخاری بس بزرگ است که ذکر و فکر و قلم ما، نام و یادِ آن معشوق دلها و کشتی نجاتِ اُمّت را بیشتر مطرح کند. و دلهای پاک جوانان عزیز را با محبت و ارادت به این أسوۀ عزت و سرفرازی، بیشتر مأنوس گردانیم.

کتاب ره توشۀ جوانان سال ۸۱ که در پیش رو دارید، محصول تلاش جمعی از فضلای حوزه و دانشگاه است که حاوی مقالات اعتقادی - اخلاقی - اجتماعی و علمی می‌باشد و سعی شده است این مجموعه متناسب با نیازهای قشر جوان طراحی گردد، تا مبلغین محترم در تابستان و اوقات فراغت بتوانند مواد لازم برای تأمین نیازهای متنوع و علمی آنان را، در اختیار داشته باشند. بدیهی است که تنظیم مطالب متناسب با مخاطب، وظیفۀ مبلغ محترم می‌باشد که با ذوق و هنر

تبلیغی خود بتواند هر نکته‌ای را در جای خود و به شکل مطلوب ارائه دهد. زیرا ممکن است مخاطبین شما در اماکن مختلف و گروههای گوناگون، با یکدیگر تفاوتهائی داشته باشند که انتخاب مطلب و قالب مناسب به عهدهٔ شماست.

ویژگی این کتاب، تنوع مطالب در شش فصل گوناگون می‌باشد که:

در **فصل اوّل**: (به سوی عزّت) طلیعهٔ سخن را با بیانات مقام معظم رهبری، در معرفی عزّت حسینی و ابعاد آن شروع کرده‌ایم.

در **فصل دوم**: مقالاتی آموزنده در جهت رشد و بالندگی نسل جوان آورده شده، که می‌تواند کاربرد آموزشی فراوانی داشته باشد.

در **فصل سوم**: مقالاتی پیرامون فرهنگ عزت و الگوهای عزت مداری به مناسبت سال عزت و افتخار حسینی ارائه گردیده،

در **فصل چهارم**: تقویم فصل، مقالاتی برای مناسبت‌های ایام تابستان آمده،

در **فصل پنجم**: سیزده پرسش و پاسخ در موضوعات مختلف از بزرگان دینی مطرح گردیده،

و در **فصل ششم**: نکته‌ها و روشها، در جهت بهینه کردن تبلیغ در نظر گرفته شده است که کلیدهائی طلائی آن بسیار مغتنم می‌باشد.

از آنجاکه طرح مباحثی مانند جدول ـ معما ـ داستان ـ شعر و سرگرمی و... موجب جذابیت کار مبلّغ خواهد بود، توصیه می‌شود با استفاده از کتابهای ره توشه سالهای قبل و سایر آثار مکتوب و با استفاده از ذوقیات و معلومات خود، از این موارد نیز استفاده بهینه گردد.

وظیفه اخلاقی خود می‌دانیم از مساعدت و همکاری تمام عزیزان و دست اندرکاران، مسئولین محترم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ـ معاونین اعزام و آموزش ـ سازمان تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات و چاپ خانه دفتر تبلیغات اسلامی و سایر همکارانی که ما را در آماده‌سازی و تدوین این کتاب، یاری رساندند صمیمانه سپاسگزاری کنیم.

آنچه موجب رشد و تشویق ما می‌گردد، خیرخواهی و راهنمایی‌های مشفقانه شما در جهت تعالی و ترقی کیفیت این مجموعه می‌باشد.

مرکز آموزش مبلغین

(طرح هجرت)

فصل اول

به سوی عزّت

عزّت و افتخار حسینی

گفتاری از مقام معظم رهبری
حضرت آیةالله خامنه‌ای

مقدمه

این سال، سال عزّت و افتخار حسینی است. این عزّت چه جور عزتی است؟ ایـن افـتخار، افتخار به چیست؟ آن کسی که حرکت حسین بن علی را بشناسد، او می‌داند که این عزت، چگونه عزتی است. از سه بعد یا سه دیدگاه، این نهضت عظیم حسینی راکه در تاریخ، این جور ماندگار شده است، می‌شود نگاه کرد. در هر سه بعد، آن‌چه که بیش از همه چشم را پر می‌کند احساس عزّت و سربلندی و افتخار است.

۱. مبارزهٔ حق است در مقابل باطل، باطل مقتدر. این کاری بود که امام حسین علیه‌السلام کـرد. حرکت انقلابی و اصلاحی حسین بن علی چنین کرد.

۲. نهضت حسین بن علی، تجسم معنویت و اخلاق است. غیر از جنبهٔ اجتماعی و سیاسی و حرکت انقلابی و مبارزهٔ علنی حق و باطل، در این نهضت، یک عرصهٔ دیگری هم برای مبارزه وجود دارد و آن نفس انسان‌ها و درون و باطن انسان‌هاست؛ آن جایی که ضعف‌ها و طمع‌های

بشری، حقارت‌ها، شهوت‌ها و هواهای نفسانی در وجود انسان، او را از برداشتن گام‌های بلند باز می‌دارد. آن‌جا هم یک صحنهٔ جنگ است، آن هم جنگی بسیار دشوارتر. آن‌جایی که مردان و زنان مؤمن و فداکار پشت سر حسین بن علی علیه‌السلام راه می‌افتند، دنیا و ما فیها، لذت‌ها و زیبایی‌های دنیا در مقابل احساس وظیفه از چشم آنها می‌افتد؛ غلبه معنویت مجسم و متبلور در درون و باطن انسان‌هاست بر جنود شیطانی وجود انسان ـ همان جنود عقل و جنود جهلی که در روایات ما هست ـ غلبه عقل بر جهل در باطن یک عده انسان والا و بزرگ که به عنوان نمونه در تاریخ ماندگار شدند. این هم بعد دوم.

۳. فجایع و مصیبت‌های عاشوراست، غصه‌ها و غم‌ها و خون دل‌های عاشوراست که این، بیش‌تر در بین مردم رائج است. غالباً مصیبت‌ها را می‌خوانیم. لیکن در همین صحنهٔ سوم که صحنهٔ مصیبت‌ها است، باز در این جا هم عزّت و افتخار هست. حالا کسانی که اهل نظر و فکر و تأملند باید هر سه بعد را دنبال کنند.

مبارزه حق با باطل

در آن بعد اول که امام حسین علیه‌السلام یک حرکت انقلابی به راه انداخت، این جا کار حسین بن علی مظهر عزّت و افتخار بود. نقطهٔ مقابل حسین بن علی چه بود؟ چه کسی بود؟ آن حکومت ظالم فاسد بدکاره‌ای بود که «**یعمل في عباد الله بالجور والعدوان**». نمودار اصلی کار او این بود که در جامعه‌ای که زیر قدرت او بود با بندگان خدا، با انسان‌ها با ستم و عدوان و غرور و تکبر و با خود خواهی و خود پرستی رفتار می‌کرد. این خصوصیت عمدهٔ آن حکومت بود. چیزی که برایشان مطرح نبود، معنویت، رعایت حقوق انسان‌ها بود. حکومت اسلامی را به همان حکومت طاغوتی که قبل از اسلام بود، تبدیل کرده بودند که در دوران‌های مختلف در دنیا وجود داشته است؛ در صورتی که بارزترین خصیصهٔ نظام اسلامی حکومت است. برجسته‌ترین بخش‌های آن جامعهٔ ایدهٔ‌آلی که اسلام می‌خواهد ترتیب بدهد عبارت است از شکل و نوع حکومت و رفتار حاکم.

به تعبیر بزرگان آن روز،امامت را به سلطنت تبدیل کرده بودند. امامت یعنی پیشوایی قافلهٔ دین و دنیا. در قافله‌ای که همه با یک هدف والایی به یک سمت در حرکتند، یکی بقیه را راهنمایی می‌کند و اگر کسی گم بشود، دست او را می‌گیرد و برمی‌گرداند، و اگر کسی خسته بشود او را به ادامهٔ راه تشویق می‌کند و اگر کسی پایش مجروح بشود پای او را می‌بندد، کمک معنوی و مادی به همه می‌رساند؛ این در اصطلاح اسلامی اسمش امام است؛ امام هدایت؛ و سلطنت نقطهٔ مقابل این است. سلطنت معنایش فقط پادشاهی موروثی نیست؛ این یک نوع از سلطنت است. لذا بعضی سلطان‌ها در دنیا هستند اسمشان سلطان نیست اما باطنشان، باطن سلطنت است؛ تسلط و زورگویی بر انسان‌ها، هر کسی در هر دوره‌ای از تاریخ، حال اسم او هرچه می‌خواهد باشد، وقتی به ملت‌ها، به ملت خود، به ملت‌های دیگر زور بگوید، این سلطنت است. این که رئیس جمهور یک دولتی ـ حالا امروز آمریکاست اما در دوره‌های تاریخ، در همهٔ زمان‌ها دولت‌های مستکبر بوده‌اند ـ به خود حق بدهد که بدون هیچ استحقاق، برای ملت‌های دنیا تکلیف معین کند، بدون این که استحقاق اخلاقی و علمی وحقوقی داشته باشد، منافع خود و شرکت‌ها و کمپانی‌های پشتیبانی کنندهٔ خود را بر منافع میلیون‌ها انسان ترجیح بدهد؛ این سلطنت است، حالا اسمش سلطان باشد یا نباشد.

در دوران امام حسین علیه‌السلام، بنی امیه امامت اسلامی را به یک چنین چیزی تبدیل کرده بودند، «**يعمل في عباد الله بالجور والعدوان**». امام حسین در مقابل چنین وضعیتی مبارزه می‌کرد. مبارزهٔ او بیان کردن، روشن گری، هدایت و مشخص کردن مرز بین حق و باطل بود، چه در زمان یزید و چه قبل از یزید؛ منتهی آن‌چه در زمان یزید پیش آمد و اضافه شد این بود که آن پیشوای ظلم و گمراهی و ضلالت توقع داشت که این امام هدایت بیاید پای حکومت او را امضا کند، بیعت یعنی این. به جای این که مردم را ارشاد کند، هدایت کند، گمراهی آن حکومت ظالم را برای آنان تشریح کند، به جای این باید حکومت آن ظالم را امضا و تأیید هم بکند، می‌خواست امام حسین را مجبور کند. قیام امام حسین از این جا شروع شد.

اگر چنین توقع بی‌جا و ابلهانه‌ای از سوی حکومت نمی‌شد ممکن بود امام حسین علیه‌السلام پرچم

هدایت خود را برمی‌افراشت، مردم را ارشاد و هدایت می‌کرد و حقایق را می‌گفت همچنان که ائمهٔ بعد از آن بزرگوار این کار را کردند و خود آن بزرگوار نیز در زمان معاویه این کار را می‌کرد، ممکن بود این جور ادامه می‌داد، منتهی یزید بر اثر جهالت و تکبر و دوری از همهٔ فضائل و معنویات انسانی یک قدم بالاتر گذاشت، توقع کرد که امام حسین بیاید پای این سیه نامهٔ تبدیل امامت اسلامی به سلطنت طاغوتی را امضاء کند؛ یعنی بیعت کند، امام حسین فرمود که «مِثْلي لا يُبايِعُ مِثْلَهُ»، حسین چنین امضایی را نمی‌کند. باید تا ابد پرچم حق باقی بماند؛ پرچم حق نمی‌تواند در صف باطل قرار بگیرد و رنگ باطل را بپذیرد. این بود که امام حسین فرمود: «هَيْهاتَ مِنّا الذِّلَّة».

حرکت امام حسین علیه‌السلام، حرکت عزّت بود، یعنی عزّت حق، عزّت دین، عزّت امام، عزّت آن راهی که پیغمبر ارائه کرده بود. امام حسین مظهر عزّت بود و چون ایستاد، مایهٔ فخر و مباهات هم بود. این است عزّت و افتخار حسینی. یک وقت کسی یک حرفی را می‌زند یا آن‌که حرف را زده و مقصود را گفته است اما پای آن حرف نمی‌ایستد و عقب نشینی می‌کند، این دیگر نمی‌تواند افتخار کند. افتخار متعلق به آن انسان، و متعلق به آن ملت و جماعتی است که پای حرفشان بایستند و نگذارند طوفان‌ها، این پرچمی را که آنها بلند کردند از بین ببرد و بخواباند؛ پرچم را محکم نگه دارند. امام حسین این پرچم را محکم نگه داشت تا آن‌جایی ایستاد که می‌دانید؛ تا پای شهادت عزیزانش، تا پای اسارت حرم شریفش؛ همه جا ایستاد. این است عزّت و افتخار در بُعد یک حرکت انقلابی.

تجسم معنویت و اخلاق

در بُعد تبلور معنویت هم همین جور است، بارها این را گفته‌ام، خیلی‌ها به امام حسین علیه‌السلام مراجعه می‌کردند و او را بر این ایستادگی ملامت می‌کردند. آنها مردمان بدی نبودند، مردمان کوچکی هم نبودند. بعضی جزو بزرگان اسلام بودند، اما بد می‌فهمیدند. ضعف‌های بشری بر آنها غالب شده بود. لذا می‌خواستند حسین بن علی را هم مغلوب همان ضعف‌ها کنند. امام حسین مغلوب نشد. آن مادری که جوان خود را با افتخار و خشنودی به طرف این میدان فرستاد، او در

این مبارزه پیروز شد. آن جوانی که از لذات ظاهری زندگی گذشت و خود را تسلیم میدان جهاد و مبارزه کرد، او در این مبارزه پیروز شد. پیرمردانی مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه که از راحتی دوران پیرمردی و بستر گرم و نرم خانه خودشان گذشتند و سختی را تحمل کردند، آنها در این مبارزه باطنی و معنوی پیروز شدند. آن سردار شجاعی که در میان دشمنان جایگاهی داشت -حر بن یزید ریاحی- از آن جایگاه صرف نظر کرد و به حسین بن علی پیوست، او در این مبارزه پیروز شد. آن روز، آن کسانی که در مبارزهٔ معنوی بین فضائل اخلاقی و رذائل اخلاقی پیروز شدند، آن کسانی که در صف آرایی میان جنود عقل و جنود جهل توانستند جنود عقل را غلبه بر جنود جهل بدهند، آن روز آنها یک عده اندکی بیش نبودند، اما وجود آنها، پایداری آنها و اصرار آنها بر استقامت در آن میدان شرف، موجب شد که در طول تاریخ، هزاران هزار انسان آن درس را از آنها فراگرفتند و همان راه را رفتند. اگر آنها چنین نمی‌کردند، اگر آنها در وجود خودشان فضیلت را بر رذیلت غالب نمی‌کردند درخت فضیلت در تاریخ خشک می‌شد، اما آنها آن درخت را آبیاری کردند و شما در زمان خودتان خیلی‌ها را دیدید که در درون خود فضیلت را بر رذیلت پیروز کردند، هوای نفسانی را مقهور احساسات و بینش و تفکر صحیح دینی و عقلانی کردند. همین پادگان دوکوهه و پادگان‌های دیگر در این کشور و میدان‌های جنگ در سرتاسر کشور، شاهد ده‌ها و صدها هزار از ایشان بوده است. امروز هم دیگران از شما یادگرفته‌اند. امروز در سرتاسر دنیای اسلام آن کسانی که حاضرند در درون خودشان و در صف آرایی حق و باطل در باطن انسان، حق را بر باطل پیروز کنند و غلبه بدهند، کم نیستند. پایداری شما، چه در دوران دفاع مقدس، چه در بقیهٔ آزمایش‌های بزرگ این کشور، این فضیلت‌ها را در زمانهٔ ما ثبت کرد.

زمانهٔ ما، زمانهٔ ارتباطات نزدیک است اما این ارتباطات نزدیک همیشه به سود شیطان و شیطنت‌ها نیست، به سود معنویت‌ها و اصالت‌ها هم هست. مردم دنیا خیلی چیزها را از شما یاد گرفته‌اند. همین مادری که در فلسطین جوان خودش را می‌بوسد و به طرف میدان جنگ می‌فرستد، این یک نمونه است. فلسطین سال‌های متمادی، زن و مرد و جوان و پیر داشت، اما بر اثر ضعف‌ها و به دلیل آن که در آن میدان صف آرایی معنوی، جنود عقل نمی‌توانست بر جنود

جهل پیروز بشود، فلسطین دچار ذلت شد و این وضعیت برایش پیش آمد، دشمنان بر آن مسلط شدند، اما امروز وضعیت فلسطین، وضعیت دیگری است، امروز فلسطین بپا خاسته است. امروز ملت فلسطین، زن و مرد در همین صف آرایی معنوی در درون خودشان توانستند جانب معنویت را غلبه بدهند و پیروز کنند و این ملت پیروز خواهد شد.

جاودانگی در برابر مصیبت‌ها

در آن صحنهٔ سوم هم که صحنهٔ فاجعه آفرینی‌های عاشوراست، آن جا هم باز نشانه‌های عزّت مشاهده می‌شود، آن جا هم سربلندی و افتخار است؛ اگر چه مصیبت است، اگر چه شهادت است. اگر شهادت هر یک از جوانان بنی هاشم و کودکان و طفلان کوچک و اصحاب کهن سال در اطراف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام یک مصیبت و یک داغ بزرگ است، اما هر کدام حامل یک جوهرهٔ عزّت و افتخار هم هست، این جا جمعی که شما اجتماع کرده‌اید اغلب جوانید، در این پادگان دوکوهه هم ده‌ها و صدها هزار جوان آمدند و رفتند. مظهر جوان فداکار در کربلا کیست؟ علی اکبر، فرزند امام حسین علیه‌السلام، جوانی که در بین جوانان بنی هاشم برجسته و نمونه بود. جوانی که زیبایی‌های ظاهری و باطنی را توأمان داشت.

جوانی که معرفت را با شجاعت و فداکاری همراه با یکدیگر داشت، او یک چنین جوانی است. معرفت به حق امام و ولایت حسین بن علی علیه‌السلام و آمادگی برای مقابله با دشمن شقی، این جوان فوق العاده و برجسته را به میدان دشمن فرستاد و در مقابل چشم پدر و چشم زنانی که نگران حال او بودند، جسد به خون آغشته او به خیمه‌ها برگشت. این چنین مصیبتی، این چنین عزایی چیز کوچکی نیست، اما همین حرکت او به سمت میدان، همین آماده شدن برای مبارزه از سوی این جوان برای یک مسلِم، تجسم عزت، تجسم بزرگواری و افتخار ومباهات است. این که خداوند می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»، مظهر عزت، نیروی خود، نشاط خود، جوانی خود را برای هدف و آرمان والای خود صرف می‌کند و این خیلی ارزش دارد و حسین بن علی علیه‌السلام نیز با فرستادن این جوان به میدان جنگ، به نوبهٔ خود عزّت معنوی را نشان داد. یعنی امام حسین

پرچمی را که برافراشته است محکم نگه می‌دارد، پرچم سربلندی و حاکمیت اسلام، پرچمی که روشن کننده مرز بین امامت اسلامی و سلطنت طاغوتی است؛ این را محکم نگه می‌دارد ولو به قیمت جان جوان عزیزش، و شنیده‌اید در این روزها هم بارها تکرار شده است که امام حسین علیه السلام هر کدام از اصحاب و یارانش که برای رفتن به میدان جنگ و مبارزه کردن می‌آمدند و از او اجازه می‌خواستند امام به سرعت به آنها اجازه نمی‌داد، بعضی‌ها را ممانعت می‌کرد. به بعضی می‌گفت که حالا برگردید و بروید، از کربلا اصلاً بروید. او چه با جوانان بنی هاشم و چه با اصحاب خود این چنین رفتار می‌کرد اما علی اکبر، جوان محبوب و فرزند عزیز او که مقابل او آمد و از او اجازۀ میدان خواست، امام حسین یک لحظه هم درنگ نکرد و به او اجازه داد. این جا می‌شود معرفت پسر و عظمت مقام پدر را فهمید. اولاً، وقتی که نوبت جانبازی و شهادت به بنی هاشم رسید، چون تا وقتی اصحاب بودند، آنها اجازه نمی‌دادند از بنی هاشم کسی به میدان جنگ برود، می‌گفتند: ما جانمان را قربان شما می‌کنیم.

فرزندان امیرالمؤمنین، فرزندان امام حسن و فرزندان امام حسین هیچ کدام تا وقتی اصحاب بودند از طرف آنها اجازه نیافتند به میدان بروند، اصحاب نمی‌گذاشتند، می‌گفتند: اول ما می‌رویم، ما کشته بشویم.

اگر بعد از کشته شدن ما شما خواستید بروید میدان، آن وقت بروید. بعد از آن که اصحاب به شهادت رسیدند و نوبت به بنی هاشم رسید، اول کسی که می‌آید و درخواست اجازه می‌کند برای میدان، همین جوان مسئولیت‌شناس است ـ علی اکبر ـ او پسر آقاست، پسر امام است، او از همه به امام نزدیک‌تر است. پس از همه برای فداکاری شایسته‌تر است. می‌آید جلو، این هم یک مظهر امامت اسلامی است. این جا، جایی نیست که دنیا، منافع مادی، سود اقتصادی و شهوات نفسانی تقسیم کنند. این جا مجاهدت و سختی است.

اول کسی که داوطلب می‌شود علی بن الحسین، علی اکبر است. او جلو می‌آید، این معرفت این جوان را نشان می‌دهد و امام حسین هم عظمت روحی او را در مقابل این کار نشان می‌دهد و به مجرد این که او درخواست می‌کند، امام حسین علیه السلام هم اجازه می‌دهد که او به میدان برود. اینها برای ما درس است.

نتیجه

اینها همان درس‌های ماندگار تاریخ است. اینها همان چیزهایی است که بشریتِ امروز و فردا به آنها نیازمند است؛ تا وقتی که خودخواهی‌های انسان بر او حاکم است. هرچه قدرت اجرایی یک انسان بالاتر باشد، خطرناک‌تر است؛ تا وقتی که هواهای نفسانی بر انسان غالب است، تا وقتی انسان همه چیز را برای خود می‌خواهد. آن کسی که قدرتش بیش‌تر است خطرناک‌تر و وسَبُع‌تر و درنده‌تر است. نمونه‌هایش را در دنیا می‌بینید. هنر اسلام همین است که به آن کسانی اجازه می‌دهد از نردبان قدرت بالا بروند که توانسته باشند در بعضی از این مراحل لا اقل امتحان داده و قبول شده باشند. شرطی که اسلام برای مسئولیت‌ها می‌گذارد، شرط خارج شدن از بسیاری از این هواها و هوس‌هاست.

ما، مسئولان بایستی بیش از همه به خودمان برسیم، باید بیش از همه مراقب خود باشیم، باید بیش از همه دست و زبان و فکر و چشم و عمل خود را کنترل کنیم، یعنی تقوی، بیش از همه تقوی در آنها لازم است. وقتی که بی‌تقوایی بر انسان‌ها حاکم شد، آن وقت هرچه قدرت او بیش‌تر، خطر او برای بشریت بیش‌تر است. وقتی یک انسانی که نه جان انسان‌ها برایش مهم است و نه حقوق ملت‌ها و نه اجتناب از شهوات نفسانی برای او یک امتیاز محسوب می‌شود و نه از نظر او یک ارزش محسوب می‌شود، وقتی چنین کسی اختیار فشردن دکمهٔ بمب اتم را در دست داشته باشد، برای بشریت خطرناک است. این کسانی که امروز در دنیا از نیروی اتم و سلاح‌های مرگبار برخوردارند، اینها باید بر نفس خود، بر جان خود، بر احساسات خود غلبه داشته باشند و مسلط باشند که متأسفانه این جور نیست؛ اسلام این را تبلیغ می‌کند و علت دشمنی قدرتمندان با اسلام هم همین است.[۱]

---

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۵۹۵.

فصل دوم

پلّه‌های رشد

چرا هستم؟

حجة الاسلام محمد باقر شیرازی

اشاره

جوان پرسشگر است و از مسایل پیرامون خود براحتی نمی‌گذرد. او می‌خواهد بداند و ندانستن را برای ذهن جستجوگرش زشت می‌داند. از این رو می‌پرسد و پرسش را کلید دانش خود می‌شمارد.

یکی از پرسش‌های مهم او آن است که «برای چه آمده‌ام؟» و «خداوند چرا مرا آفریده است» و به عبارتی «چرا هستم؟» و «برای چه باید زندگی کنم؟».

به‌گفته ژان فوارستی (دانشمند آلمانی):

> هرچه ترقی بیشتر می‌شود این سؤال برای او (انسان) مطرح می‌شود که چرا به دنیا آمده و چرا باید بمیرد و منظور از این آمدن و رفتن چیست؟[1]

دین اسلام با ارج نهادن به پرسش‌های نسل نو، بر هدف‌مند بودن آفرینش و «چرایی آمدن» انسان پاسخ گفته، بر ارزش گذاری مقام و جایگاه او پای می‌فشارد و با ترسیم یک برنامه موفق برای «چگونه زندگی کردن»، او را در پیمودن «پله‌های رشد» کمک کرده، به سعادت رهنمون

---

۱. ایدئولوژی الهی، ص ۲۷۱.

می‌شود. این نوشتار در راستای ترسیم پاسخ دین به این پرسش است .

زندگی برای چه؟

که باشم من؟ مرا از من خبر کن — چه معنی دارد «اندر خود سفر کن»
اگر کردی سؤال از من که من چیست — مرا از من خبر کن تا که من کیست
من و تو عارض ذات وجودیم — مشبّک‌های مشکات وجودیم[1]

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

آن کس که بداند از کجا آمده، در کجاست و به کجا رهسپار خواهد شد، مورد رحمت الهی خواهد بود[2]

به گفته دانشمندان: «هدف از زندگی، زندگی هدفدار است». در نگاه سقراط «زندگی بررسی نشده، ارزش زیستن ندارد.» نیچه، فیلسوف برجسته آلمانی نیز معتقد بود که «اگر آدمی بداند که چرا باید زندگی کند، قادر است با هر چگونه‌ای بسازد».[3]

از این رو زندگی را باید شناخت و به راز چرایی زنده بودن پی برد. زیرا «آنان که در زندگی هدفی فراروی خویش دارند، در طوفان‌های زندگی هرگز غرق نمی‌شوند».

محوری‌ترین نکته آن است که بدانیم:

خداوند انسان را بیهوده نیافریده است و زندگی پدیده عبثی نیست.

طرفداران مکاتب سست بنیان، با نگاهی بدبینانه به زندگی و جهان، تنها دردها و رنج‌های آن را نظاره می‌کردند! که بدبینی آنان سر از پوچی و پوچ‌گرایی درآورد. خودکشی‌ها، به شوخی گرفتن زندگی، پایمال سازی ارزش‌های انسانی و سرخوردگی‌ها نشانه‌هایی از آن است. امروزه ثابت شده است که عموم پوچ‌گراها، آشفتگی‌های درون خود را دلیل پوچ بودن عالم هستی مطرح کرده‌اند. اما به واقع، اشکال بزرگ آنان این است که خدا را کنار گذاشته و در نتیجه به بن

---

۱. گلشن راز.
۲. «رَحِمَ اللهُ إمْرءً عَلِمَ مِنْ أیْنَ وَفي أیْنَ وَإلیٰ أیْن».
۳. جوان و بحران هویت، محمد رضا شرفی، ص ۹۶.

بست‌های ناشی از آن گرفتار آمده‌اند؛ بن بست رها شدن آدمی در جهان، غربت انسان در هستی، تنهایی، واماندگی و نیافتن پاسخ به پرسش‌های مربوط به زندگی و انسان.

ژان فوراستیه (جامعه‌شناس فرانسوی) می‌نویسد:

بشر امروز پاسخ به پرسش‌های مربوط به انسان را نیافته است و از همه مهم‌تر نتوانسته است هیچ گونه پاسخ مشترکی با دیگر همنوعانش بیابد که قانع کننده نیز باشد.. به این ترتیب، به علت فقدان نظرات بنیادی مذهبی و اخلاقی و فلسفی درباره هستی و انسان، مفهوم زندگی، شرایط زندگی بشر، خوشبختی، امکاناتی که بشر به مدد آنها می‌تواند به سعادت برسد، و استفاده صحیح و سالم از زندگی، و به دلیل فقدان پاسخ‌های مطمئن و موثق در برابر رازهای هستی و سرانجام آن، بشر امروزی خود را در برابر این مسایل ناتوان‌تر از گذشته و تنها می‌یابد.[1]

بی شک دین توانایی آن را که دارد که به پرسش‌های بنیادین و عمیق انسان پاسخ دهد. ساموئل هانتینگتون بر این عقیده است که:

دین برای کسانی که با پرسش هایی از این دست رو به رو هستند که «من کیستم؟ و به کجا تعلق دارم؟» پاسخ‌های قانع کننده دارد.[2]

به واقع، تنها خداست که به حیات آدمی معنا بخشیده، رنج‌ها و دردهای ناگوار زندگی راگوارا می‌سازد.

فرهنگ قرآن بر عبث نبودن آفرینش تأکید می‌کند و می‌فرماید:

- ما آسمان‌ها و زمین و آنچه راکه در آن است بیهوده و باطل نیافریده‌ایم.[3]

- آیا انسان گمان می‌کند که او را به حال خود رهاکرده‌ایم![4]

- آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و این‌که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید![5]

---

۱. تمدن سال ۲۰۰۱، ژان فوراستیه، ترجمه خسرو رضایی، ص ۱۰۶.

۲. ر.ک: جوان و بحران هویت، ص ۹۶.

۳. سوره ص، آیه ۲۷.

۴. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۵. سوره مومنون، آیه ۱۱۵.

وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰواتِ وَ الأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبِينَ * مٰا خَلَقْنٰاهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ: آسمان‌ها و زمین و آنچه راکه میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم. آن‌ها را جز به حق نیافریده‌ایم، لیکن بیشترشان نمی‌دانند.[1]

امیرمؤمنان علیه السلام نیز همگان را به شناخت معمای آفرینش رهنمون می‌شود:

هیچ کس بیهوده آفریده نشد تا به بازی بپردازد، و او را به حال خود وانگذاشتند تا خود را سرگرم کارهای بی ارزش نماید.[2]

زندگی زیباست

اسلام به زندگی معنا بخشیده، ضمن پاسخ گویی به دیدگاه‌های افراطی و تفریطی نسبت به زندگی، بر زیبایی آن تکیه می‌کند.

همواره دو دیدگاه نادرست از زندگی وجود داشته است:

۱ - منفی‌نگران به دنیا و مذموم پنداران زندگی. اینان همگان را به ترک تمام لذایذو پذیرش ریاضت‌ها و شکنجه‌ها برای وصول به انسان اعلی توصیه می‌کنند؛ مانند روشی که در مکتب بودا دیده می‌شود. سستی این دیدگاه را می‌توان از قرآن آموخت :

و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود از دنیا را هم فراموش مکن.[3]

۲ - لذت جویان و لذت پرستان دنیا. آنان، هدف زندگی را پرورش غرایز طبیعی و حداکثر بهره برداری از آن برای تحصیل لذت و خوشی می‌دانند. قرآن از این گروه چنین یاد می‌کند:

(در ظاهر) بهره می‌برند و همان گونه که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند.[4]

---

۱. سوره دخان، آیات ۳۸ و ۳۹.

۲. «فَمٰا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبَثاً فَيَلْهُوَ، و لا تُرِکَ سُدیً فَيَلْغُوا». (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۰.)

۳. «وَ ابْتَغِ فِيمٰا آتٰاکَ اللّٰهُ الدّٰارَ الآخِرَةَ وَ لاٰ تَنْسَ نَصِيبَکَ مِنَ الدُّنْيٰا». سوره قصص، آیه ۷۷.

۴. «يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمٰا تَأْكُلُ الأَنْعٰامُ». سوره محمد، آیه ۱۲ .

آنان با غفلت از جلوهٔ واقعی زندگی، به نمای پوچ آن دل‌خوش ساخته و ضمن غفلت از خدا و نشانه‌های او و همچنین تکذیب قیامت، تنها به دنیا تکیه کرده‌اند و به دلبستگی‌های آن خشنودند.

> کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافل‌اند، آنان به (کیفر) آنچه به دست می‌آوردند، جایگاهشان آتش است.[۱]

زندگی پاکیزهٔ طبیعی، از اساسی‌ترین برنامه‌های دین اسلام شمرده شده است و هدف، آماده شدن برای ورود به حیات حقیقی ابدی است که از همین زندگانی شروع می‌شود.[۲]

زندگی‌ای ارزش‌مند و زیباست که با تلاش و کوشش همراه باشد، کوششی که ثمره‌اش را در آن‌سرا درو نماید.[۳] بنابراین همه ما به این جهان آمده‌ایم تا کاری بزرگ را به انجام رسانیم و باید تصیمیم بگیریم زندگی‌مان را درطریقی سرمایه‌گذاری کنیم که سال‌ها پس از آن‌که از این جهان می‌رویم، آن راه زنده باشد. از این رو باید مشخص نمود که در زندگی چه می‌خواهیم و هدف روشنی برای خود در نظر بگیریم.

زندگی صحنه زیبای هنرمندی ماست...
هرکسی نغمه خود خواند و از صحنه رود
صحنه پیوسته به جاست
خرّم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد.

زندگی را می‌توان زیبا ساخت. بنای این زیبایی وقتی است که آدمی خود را با زیبایی‌ها پیوند زند. خویش را در معرض نسیم رحمت آن قرار دهد و رنگ ایشان را به خودگیرد. مظهر کامل این

---

۱. «إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ اطْمَأَنُّوا بِهٰا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيٰاتِنٰا غٰافِلُونَ * أُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمُ النّٰارُ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ». سوره یونس، آیات ۸ و ۹.

۲. هدف و فلسفه‌ی زندگی، ص ۶۲.

۳. «وَ مَنْ أَرٰادَ الآخِرَةَ وَسَعىٰ لَهٰا سَعْيَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ كٰانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً ؛ و هرکس خواهان آخرت باشد و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، تلاشش مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد». سوره اسراء، آیه ۱۹.

زیبایی، پیامبر اکرم(ص) و عترت والای آن حضرت می‌باشند.

حیات زیبا در گرو پیوند با پیامبر و خاندان اوست. زیرا جهان به خاطر وجود آنان آفریده شده است. خداوند به رسول بزرگوارش می‌فرماید:

لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ: اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم.[۱]

با محمد بود عشق پاک، جفت	بهر عشق او خدا «لولاک» گفت
گر نبودی بهر عشق پاک را	کی وجودی دادمی افلاک را
من بدان افراشتم چرخ سنی	تا علوّ عشق را فهمی کنی[۲]

چرا آفریده شدیم؟

انسان آفریده دست خدا است[۳] که به زیباترین صورت آفریده شد و همو روح خویش را در او دمید.[۴]

انسان موجودی است که فرشتگان او را سجده کرده‌اند.[۵] همه آسمان‌ها و زمین مسخر اویند و موجودات جهان آفرینش سر تعظیم در برابر او فرود آورده‌اند[۶] و خود هدف خلقت خوانده شد:

او کسی است که آنچه در زمین است برای شما آفرید.[۷]

هدف پروردگار از خلقت بندگان آن است که به آنان نفعی برساند و از چشمهٔ احسان وجود خود ارزانی دهد و زمینهٔ کمال و نیک‌بختی را برای ایشان فراهم سازد.

من نکردم خلق تا سودی کنم	بلکه تا بر بندگان جودی کنم

قرآن در پاسخ به این پرسش مهم که چرا آفریده شدیم، به زوایا و جلوه‌های زیر اشاره می‌کند:

---

۱. تأویل‌الآیات الظاهرة، ص: ۴۳۱.
۲. مولوی.
۳. سوره ص، آیه ۷۳.
۴. سوره حجر، آیه ۲۹.
۵. سوره بقره، آیه ۳۴.
۶. سوره ابراهیم، آیه ۳۲.
۷. سوره بقره، آیه ۲۹.

۱. **جانشینی خدا:** خداوند، انسان را آفرید تا او را خلافت و جانشینی بخشد و پرتوی از صفات خود را در درون وی به ودیعه نهد:

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ فِي الأَرْضِ: اوست خدایی که شما را جانشینان روی زمین قرار داد.[۱]

بی شک انسان برای شناخت چگونگی خلافت خود از جانب خدا، باید خدا را بشناسد. زیرا وی جانشین خدا است و تا معرفت خداوند حاصل نشود، چگونگی خلافت از جانب او معلوم نخواهد شد.[۲]

۲ . **بندگی پروردگار:** آفرینش انسان برای این است که بندگی کند و خدا پرست شود و غیر خدا را نپرستد:

مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ: جن و انس را نیافریدم جز برای آن‌که مرا بپرستند.[۳]

چون عبادت بود مقصود از بشر / شد عبادتگاهِ گردنکش سقر
آدمی را هست در هر کار دست / لیک از او مقصود این خدمت بُدست
«ماخلقت الجن و الانس» این بخوان / جز عبادت نیست مقصود از جهان
گرچه مقصود از کتاب آن فن بود / گر تواَش بالش کنی هم می‌شود
لیک از او مقصود این بالش نبود / علم بود و دانش و ارشاد و سود[۴]

پرستش تنها به انجام عباداتی چون نماز و روزه ختم نمی‌شود، بلکه حقیقت بندگی آن است که انسان، تنها خدا را بپرستد و در زندگی خویش تکیه‌گاهی جز خدا نداشته باشد و کانون امید را او بداند[۵] و به عبارتی «هوا پرستی» (نفس خود را به جای خداگذاشتن) را از خود دور نماید و در پیراستن آفات وگناهان تلاش کند و همواره خود را با خصلت‌های مورد پسند دوست بیاراید و به

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۵.
۲. انتظار بشر از دین، آیت الله جوادی آملی، ص ۳۰.
۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶.
۴. مولوی.
۵. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۹۲.

راستی نمادی از انسان کامل گردد که خدا در وصف او چنین می‌فرماید:

بگو: (در حقیقت) نماز من و (سایر) عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدایی است که پروردگار جهانیان است.[۱]

هر حرکت و رفتار شایسته‌ای که از انسان صورت بگیرد، اگر از انگیزه و نیت خدایی برخوردار باشد، عبادت محسوب می‌شود و چنین نگرشی از عبادت، تنها در نماز یا روزه خلاصه نمی‌شود. به عبارتی مقصود از عبادت، قرار گرفتن انسان در مسیر جاذبیّت خدا است. با این وصف اگر کشاورز روستایی با این نیّت بیل بر زمین بزند در حال عبادت است. اگر دانشجو در آزمایشگاه بر روی مواد و موارد آزمایش خم شود و در مورد عالم طبیعت تحقیق کند تا بشر از آن استفاده کند، مشغول عبادت است. پزشک نیز که عمل جراحی انجام دهد اگر با این نیّت که خدایا اینک، یک جاندار در مقابل من تسلیم شده است تا من با قیچی ام بر روی بدن او - برای بهبودی - جراحی کنم، مشغول عبادت است.[۲]

۳. **شناخت جهان** : هدف آفرینش انسان آن است که او جهان را با دیدگاه الهی ببیند و بشناسد؛ قرآن می‌فرماید:

اللّٰهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً: خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید. او فرمان (خود را) در میان آن‌ها فرود می‌آورد، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی دانش وی هر چیزی را در برگرفته است.[۳]

اعتقاد به خدایی که علم و قدرتش نامتناهی است، برای ما سازنده است، به این صورت که چون او به همه چیز عالِم است پس مواظبیم که آلوده نشویم و چون به همه چیز عالِم است

---

۱. «قُلْ إِنَّ صَلاٰتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ». سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲. در محضر حکیم علامه جعفری، ص ۶۴.

۳. سوره طلاق، آیه ۱۲.

مواظبیم کارها را با او در میان بگذاریم و فقط از او بخواهیم.[۱]

۴. **رسیدن به سعادت:** آفرینش آدمی بدان علت است که در عرصهٔ گیتی از نردبان ترقّی بهره جوید و به سعادت و کمال دست یابد:[۲]

> وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ وَ كٰانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمٰاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً: اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام نیکوکارترید».[۳]

اسلام، انسان را موجودی برخوردار از فطرت توحیدی و امانت دار الهی و دارای عقل و درک دانسته است که باید گوهر وجودی خود را شکوفا کند و سعادت او در شکوفایی گوهر وجودی اوست و این گوهر وجودی با ارائه برنامه سعادت، که همان دین الهی است شکوفا می‌شود.[۴]

خداوند مواهب بزرگی برای رشد و ترقی انسان در زندگی فراهم آورده تا به قلّه سعادت دست یابد ؛ مثلا شما به موهبت بزرگی چون «مغز» بنگرید :

مغز ما دارای قدرتی است که واقعا می‌تواند آنچه را که بخواهیم برای ما فراهم کند. مغز مشتاقانه در انتظار دستورهای شما است و آماده است تا هر چه را که از او بخواهید برای شما انجام دهد. اما برای انجام این کار، به کمی سوخت نیاز دارد که عبارت از اکسیژن موجود در خون و کمی قند «گلوکز» است. ساختمان مغز از نظر پیچیدگی و قدرت از بزرگ‌ترین کامپیوترهای جدید پیشرفته‌تر است و در سلسله اعصاب ما معادل هزاران کیلومتر سیم و کابل به کار رفته است. سلسله اعصاب انسان شامل ۲۸ میلیارد سلول عصبی است و قادر به پردازش ۳۰ میلیارد «بیت» اطلاعات در ثانیه می‌باشد. بدون کمک سلول‌های عصبی، سلسله اعصاب نمی‌تواند اطلاعات دریافتی از طریق حواس پنج‌گانه را تعبیر و تفسیر نماید یا آنها را به مراکز عصبی انتقال دهد یا فرمان‌های مغز را به اندام‌ها برساند. این سلول‌های عصبی به صورت مستقل عمل می‌کنند، اما با

---

۱. توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت الله جوادی آملی، ص ۵۹.

۲. فلسفهٔ خلقت انسان، ص ۸۰.

۳. سوره هود، آیه ۷.

۴. انتظار بشر از دین، ص ۳۱.

این حال توسط شبکه‌ای شگفت آور و مرکّب از ۱۶۰هزار کیلومتر رشته عصبی با یکدیگر ارتباط دارند. نیروی مغز شما برای پردازش اطلاعات اعجاب آور است. واکنش مربوط به یک سلول عصبی در کمتر از ۲۰ هزارم ثانیه به صدها هزار سلول دیگر منتقل می‌شود. برای اینکه تصوری از سرعت عمل مغز داشته باشید کافی است بدانید که زمان مزبور، ده بار کمتر از زمان چشم به هم زدن است. سرعت شگفت‌آور مغز به علت آن است که در مغز میلیاردها سلول به طور همزمان به مشکلات حمله‌ور می‌شوند و حال آن‌که این کار در کامپیوتر به صورت مرحله به مرحله انجام می‌شود.[1]

ای غُلامت عقل و تدبیر است و هوش چون چنینی خویش را ارزان مفروش[2]

با این نیروی شگرفی که در اختیار ما است چرا نتوانیم به طور دایم احساس خوشبختی کنیم و از زندگی لذت ببریم و پله‌های رشد را با الهام از دین و بهره گیری از کلمات فرستادگان الهی به سرعت طی کنیم. کلام را با سخنی از یک فرزانه به پایان می‌بریم:

امیدوارم، وقتی در پایان زندگی‌ام در برابر کردگار می‌ایستم، بدون اندک تأسفی، بتوانم با سرافرازی چنین بگویم: هرآنچه به من ارزانی فرمودی، از آن بهره بردم.

---

۱. به سوی کامیابی، آنتونی رابینز، ص ۱۰۸. ۲. مثنوی معنوی.

فوائد دین[1]

حضرت آیت الله جوادی آملی

مقدمه

دین به لحاظ آگاهی از ضمیر انسان و توجه به فطریات و نیازهای او، همواره در زندگی افراد مطرح بوده است. پذیرش آیین‌های گوناگون از سوی انسانها، دلیلی بر حضور جدی آن در جوامع مختلف است. اما شناخت آن و فوایدی که بر آن مترتب است، مطالبی است که درپی می‌آید.

دین و اقسام آن

دین، از مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرّرات اجرایی تشکیل شده است و هدف آن، راهنمایی انسان برای سعادت مندی است. دین به این معنا بر دو قسم است: دین بشری و دین الهی.

الف. دین بشری

دین بشری را بشر با فکر خود و برای خویش تدوین و وضع کرده است. از این رو، این دین، در راستای همان خواسته، انتظارات او را برآورده می‌سازد و ابزار دست همان انسان است و انسان به

---

۱. برگرفته از: انتظار بشر از دین، آیة الله جوادی آملی، انتشارات اسرا، سال ۱۳۸۰.

گونه‌ای آن را تنظیم می‌کند که تمام قوانین و مقرّراتش به سود او باشد و چیزی را بر او تحمیل نکند.

به دیگر سخن، انسانی که خود را برای تدوین دین، شایسته می‌یابد، ادّعای ربوبیت دارد و اله و معبودش، همان هوا و هوس اوست. از این رو، دینی را تدوین می‌کند که خواسته‌های او را تأمین کند:

أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ وَ أَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلىٰ بَصَرِهِ غِشٰاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ:[1] پس، آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داد و خدا او را دانسته گمراه گردانید و بر گوش وی و دل او مهر زد و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا بعد از مُهر بی‌مهری خدا، کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟

پیامدهای دین بشری

دینی که بر اساس خواست انسان شکل بگیرد، پیامدهایی خواهد داشت که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ـ رهایی و عدم تعهّد و مسؤولیت

اگر بشر به تدوین و تنظیم دین بپردازد، چون اصل کلی این است که هر کس بر اساس ساختار روانی و بدنی خود می‌اندیشد و عمل می‌کند: (كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ)[2] اگر خدای او هَوسش باشد، دین او مجموعهٔ هواها و افکار هوس مدارانهٔ اوست و هر کس که براساس هوس عمل کند، هرگز خود را مسؤول نمی‌داند؛ بلکه مدّعی ربوبیّت و خود را مصداق این آیه می‌داند: (لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ):[3] از آن‌چه انجام می‌دهد، مورد سؤال واقع نمی‌شود. چنین انسانی، خود را فوق قانون تلقّی می‌کند و با این وصف، در برابر کسی و چیزی مسؤولیت ندارد، ورهاست. از این رو، تنها میل خود را حق و زیبا می‌پندارد و به همان عمل می‌کند؛ حال آن‌که چنین انسانی مصداق این آیه است:

... وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً:[4] کار باطل انجام می‌دهند؛ در حالی که

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳.
۲. سوره اسراء، آیه ۸۴.
۳. سوره انبیاء، آیه ۲۳.
۴. سوره کهف، آیه ۱۰۴.

پندار آن‌ها این است که کار خوب انجام می‌دهند.

قرآن کریم همهٔ انسان‌ها را مسؤول می‌داند؛ خواه پیامبر یا امّت پیامبر باشند: (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ).[1]

۲ـ واکنش در برابر دین الهی

انسانی که خود به تنظیم و تدوین دین اقدام می‌کند، بر ضد دین الهی واکنش نشان می‌دهد و به مبارزه بر ضد آن برمی‌خیزد و در نهایت، آن را تکذیب می‌کند یا آورندهٔ آن را به قتل می‌رساند؛ چنان که قرآن کریم در این زمینه فرمود:

كُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ:[2] هرگاه که پیامبران مطلبی آورند که مطابق میل و خواستهٔ هوس مداران نباشد، آنان ره‌آورد وحی را امضا نمی‌کنند؛ عدّه‌ای از انبیا را تکذیب و برخی را می‌کُشند.

ب. دین الهی

دین الهی، مجموعه عقاید و اخلاق و قوانین و مقرّراتی اجرایی است که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده است تا انسان در پرتو تعالیم آن، هوا و هوس خود را کنترل و آزادی خود را تأمین کند. انسانِ خدا باور، چون خود را در تحت ربوبیت ذات اقدس اله می‌داند، تلاش می‌کند با عمل به آیین الهی و استقامت و پایداری در آن، مقصود واقعی را دریابد: (إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا)[3]؛ زیرا دین الهی است که به حقیقت انسان و نیازهای او توجّه دارد و برنامهٔ کامل و همه جانبه‌ای ارائه می‌کند که انتظارات او را از همه نظر برآورده می‌سازد.

یادسپاری؛ مراد از دین در این بحث، کامل‌ترین آن، یعنی اسلام و دینِ خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است که به کامل‌ترین شکل، اندیشهٔ علمی جامعه بشری و انگیزه عملی او را هدایت می‌نماید.

تبیین فواید دین

فواید دین در کتاب‌های کلامی با عنوان فواید بعثت انبیا بررسی شده است و در زبان جامعه

---

۱. سوره اعراف، آیه ۶.
۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۷۰.
۳. سوره احقاف، آیه ۱۳.

شناسان از آن به کارکرد دین یا خدمات و حسنات دین یاد می‌شود.

بعثت پیامبران بدلیل اشتمال آن بر فوایدی، حَسَن و زیباست، بدون آنکه مفسده و ضرری بر آن مترتب بشود. آن فواید عبارتند از:

۱. از بین بردن ترس

انسان، به دلیل عقل، دریافت که وجودش و آن‌چه که در تصرف اوست، مخلوق و مملوک خداوند جهان آفرین است؛ اگر بخواهد همان عمل را ترک کند، بیمناک است که شاید وظیفه‌اش را انجام نداده باشد. اما به وسیله بعثت انبیا و بیان حدود فعالیت انسان، این ترس و بیم زایل خواهد شد و او بدون بیم، وظایف خود را انجام می‌دهد.

۲. رفع نیاز انسان در شناخت کارهای خوب و بد

افعال انسانی، یکسان نیستند؛ زیرا برخی از آن‌ها زشت و برخی زیباست. عقل در شناخت زیبایی یا زشتی پاره‌ای از افعال، استقلال دارد و در بعضی از آن‌ها نیازمند به راهنماست و بعثت انبیا و شریعت آنان این نیازمندی را برطرف می‌کند. از این رو، چیزهای زیبا و حسن و امور زشت و قبیح جدا خواهد شد.

۳. شناساندن اشیاء سودمند و زیان آور به انسان

اشیایی که در قلمرو طبیعت وجود دارند، برخی خوراکی و داروهایی هستند که برای انسان نافع و سودمند است و برخی نیز سمّی و برای انسان زیان آورند؛ لیکن عقل در صورتی سود و زیان آن‌ها را درک می‌کند، که آن‌ها را تجربه و آزمایش کرده باشد و آزمون و تجربه نیز نیازمند به گذشت زمان‌های طولانی و تحمّل زیان‌های فراوان است. فایدهٔ بعثت، آن است که انسان طبق رهنمود وحی، اشیای نافع و خطرناک را می‌شناسد؛ بدون این که ضرر و خطری متوجه او شود.

۴. حفظ نوع انسانی

چون انسان طبعاً مدنی و اجتماعی است و اجتماع انسانی به دلیل خودخواهی انسان‌ها در معرض تنازع آدمیان قرار گرفته، دچار هرج و مرج و اختلال نظم می‌شود، سنّت و قانونی نیاز است که همگان در مقابل آن تسلیم شوند و در پرتو اجرای آن، نظم و امنیّت در جامعه برقرار گردد

تا نوع انسانی از هلاکت محفوظ بماند. قانون مذکور نیز باید از طرف آفریدگار انسان و جهان باشد و نیز آورندهٔ آن نیز باید دارای شخصیت ممتازی باشد که جامعهٔ بشری امتیاز او را بپذیرد. از این رو، پیامبران از طرف خداوند مبعوث می‌شوند که اوّلاً بشر را به احکام و قوانین الهی آگاه کنند و ثانیاً به طاعات ترغیب و از سیّئات باز دارند و ثالثاً در پرتو اجرای قانون الهی، نوع انسان از زوال محفوظ بماند. بنابراین، یکی از فواید بعثت انبیاء حفظ نوع انسانی خواهد بود.

۵. تربیت و تکمیل انسان‌ها به فراخور استعداد آن‌ها

افراد بشر از نظر درک کمال و تحصیل معارف و اکتساب فضایل گوناگونند؛ برخی از نفس قوی و قوّهٔ ادراکی نیرومندی برخوردارند و برخی بالعکس؛ برخی نیز نفس و قوّهٔ درک متوسّطی دارند. انبیا انسان‌ها را فراخوار استعدادهای گوناگونشان تربیت و تکمیل می‌کنند و به کمال می‌رساند. به دیگر سخن، چون عقول انسان‌ها متفاوت است و انسان کامل کمیاب و اسرار الهی، عزیز الوجود است، انبیاء مبعوث می‌شوند که هر مستعدی را به نهایت کمال ممکن او نایل کنند.[۱]

۶. تعلیم اخلاق و سیاست

انسان در نظام زندگی ومعیشت دنیوی، نیازمند به علم اخلاق و سیاست است تا در پرتو آن، نفس خود را تهذیب و اخلاق را تکمیل و منزل و شهر را تدبیر و اداره نماید. انبیا بشر را به «اخلاق فاضله»، راهنمایی و به تدبیر منزل و تنظیم امور اجتماعی آگاه می‌کنند و چون اخلاق و سیاست در زندگی انسانی از اهمیت برخوردار است، خدا به پیامبرش فرمود:

> خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجٰاهِلِينَ؛[۲] گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب و اِعراض کن؛ (إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسٰانِ وَ إِيتٰاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)؛[۳] در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد؛ به شما أندرز می‌دهد؛ باشد که پند گیرید.

---

۱. تلخیص المُحصّل، ص ۳۶۳.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۹۹.
۳. سوره نحل، آیه ۹۰.

۷. بیان ثواب و عقاب اعمال

انبیا از راه وحی، به پاداش و کیفر اعمال آگاهند و با بیان خودشان بشر را به کیفر و پاداش اعمال مطلع می‌سازند و این اطلاع، وسیله نزدیکی بشر به طاعت و دوری آنان ازگناه و نافرمانی شده، در نتیجه، لطف خداوند شامل حال بندگان می‌گردد.

۸. معرفی انسان کامل به عنوان قلب عالم هستی

همان‌طور که انسان قلبی دارد که حیات و فعالیت همه اعضا به وسیلهٔ آن تأمین می‌شود، جامعه بشری نیز احتیاج به قلبی دارد که بر ظاهر و باطن او حکومت کند و او «ولیّ الله» خواهد بود. در زمان پیامبرﷺ ولایت الهی از آن خود پیامبر و بعد از حضرت رسولﷺ از آن خلیفه اوست که حجت خدا بر خلق است؛[۱] این خلیفه و حجت را پیامبر به مردم معرفی می‌کند.

۹. همبستگی اجتماعی

جامعه شناسان، در بررسی جامعه شناسانهٔ دین، یکی از کارکردهای دین یا فواید آن را همبستگی اجتماعی می‌دانند.

«رابرتسون اسمیت» ادعا می‌کند: دین دو کارکرد دارد: یکی تنظیم رفتار فردی برای خیر همگان و دیگری برانگیختن احساس اشتراک و وحدت اجتماعی. از این رو، مناسک دینی، بیان تکراری وحدت و کارکردهایی است که اشتراک اجتماعی را تحکیم می‌بخشد.

«دورکیم» نیز یکی از جامعه شناسانی است که کارکرد دین را همبستگی می‌داند و می‌گوید:

> مناسک دین برای کارکرد درست زندگی اخلاقی ما، به همان اندازه ضروری‌اند که خوراک برای نگه‌داشتن زندگی جسمانی ما ضرورت دارد؛ زیرا از طریق همین مناسک است که گروه خود را تأیید و حفظ می‌کند.[۲]

برای تأیید این کارکرد از دین، شاید بتوان این آیه را شاهد آورد: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ):[۳] مؤمنان با هم برادرند. گرچه برادری نَسَبی بین افراد خانواده وجود دارد، ولی دایرهٔ آن محدود است؛ اما برادری بر محور دینداری و ایمان دینی، دارای دایرهٔ وسیع و ثبات آن افزون است؛ زیرا

---

۱. تلخیص المحصل، ص ۳۶۴.
۲. جامعه‌شناسی دین، ص ۱۷۹.
۳. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۰.

اساس آن، بر ایمان به خدایی است که همه انسان‌ها را از منشأ واحد آفریده و براساس برنامهٔ هماهنگ، برای رسیدن به هدف واحد هدایت کرده است؛ البته جامعه شناسان برای دین، کارکردهای اجتماعی دیگری نیز ذکر کرده‌اند.[۱]

۱۰. معنا بخشی به زندگی

بعضی از جامعه‌شناسان در تحلیل دین می‌گویند: جوهر دین را باید در این واقعیت جست‌وجو کرد که دین در واقع، واکنش در برابر تهدید به بی‌معنایی در زندگی بشری و کوششی برای نگریستن به جهان، به صورت یک واقعیت معنادار است.[۲]

شاید این فایده از مهم‌ترین فواید دین باشد؛ زیرا زمانی زندگی برای انسان معنا دارد که بداند هدف و معنای آن چیست و برای چه آفریده شده است؛ در واقع، اگر معنای زندگی را در جهت تأمین جاودانگی و ابدیت انسان تبیین کنیم، به یکی از عظیم‌ترین و اصلی‌ترین فواید دین دست یافته‌ایم. از این رو، گفته‌اند: سرّ حاجت انسان به دین، جاودانه بودن و زندگی اخروی اوست و اگر جاودانگی مطرح نباشد زندگی لغو خواهد بود.

۱۱. راهنمایی به زندگی با آرامش

دین اطلاعاتی را در اختیار انسان می‌نهد تا زندگی برای او در مجموعهٔ هستی، میسّر و مطبوع شود و به تعبیری، بین آدمی و جهان و زندگی و خویشتن او آشتی برقرار گردد و همه چیز را به دید مثبت بنگرد.

دکتر «بیل» در پیامی به جهانیان، آنان را به داشتن قدرت مثبت نگریستن فراخوانده و گفته است: «با اطمینان به نفس، شور و حرارت، نگرش مثبت و کمک پروردگار می‌توانی مشکلات شخصی خویش را حل کنی».[۳]

قرآن کریم نیز یکی از پیام‌های دین را اطمینان نفس می‌داند

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛[۴] آگاه باشید! دل‌ها با یاد خدا به آرامش می‌رسد.

---

۱. جامعه‌شناسی دین، ص ۲۱۳ـ ۲۱۰.
۲. همان، ص ۲۳۹ و ۲۷۳.
۳. دین و چشم اندازهای نو، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۷.
۴. سوره رعد، آیه ۲۸.

۱۲. پاسخ به احساس تنهایی

یکی از فواید دین و باور دینی و ایمان به خدا و معاد، این است که انسان خداباور، هیچ‌گاه احساس تنهایی نمی‌کند.

توضیح؛ یکی از دردهای همیشگی انسان که پیوسته از آن رنج می‌برد، احساس تنهایی است. تنهایی انواعی دارد: ۱ـ تنهایی فیزیکی؛ یعنی انسان در محیطی قرار می‌گیرد که کسی با او نیست. ۲ـ دیگران او را درک نمی‌کنند؛ یعنی گرچه در جمع حاضر است، ولی آنان موقعیت او را نمی‌یابند و به شایستگی از او بهره نمی‌برند. از این رو، او احساس تنهایی می‌کند؛ تنهایی امام علیه‌السلام به این معناست. ۳ـ دیگران نمی‌توانند نقایص‌های او را برطرف نمایند. ۴ـ ممکن است دیگران او را درک کنند و در صدد رفع مشکلات او برآیند؛ امّا در واقع، کار را برای خود انجام می‌دهند و «حُبّ ذات» و خویشتن دوستی، آن‌ها را وا می‌دارد تا در صدد جلب منفعت به سوی خود و رفع ضرر از خود باشند و چون انسان احساس می‌کند که همه به فکر خویشند، احساس تنهایی می‌کند.

دین و ایمان دینی، نقشی مهم در زدودن انواع تنهایی ایفا می‌کند. از این رو، انسان مؤمن و خداباور، هیچ‌گاه احساس تنهایی نمی‌کند؛ زیرا باور دارد که خداوند از رگ گردن به او نزدیک‌تر است: (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)[۱] و هرجا که باشد، خدا با اوست: (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ).[۲] در دعاها نیز می‌خوانیم که خدا همنشین هر کسی است که با وی همنشین باشد؛ چنان که به داوود پیامبر علیه‌السلام فرمود: به زمینیان بگو: «إِنِّي جَلِيسُ مَنْ جَالَسَنِي مونِسُ لِمَنْ آنَسَ بِذِكْرِي».[۳]

همچنین تنها خدا انسان را درک می‌کند؛ زیرا خدا بین انسان و تمام حقیقت او حائل می‌شود: (أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ)[۴] و خداوند از سرّ و پنهان‌تر از سرّ آگاه است: (يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَىٰ)[۵] و نیز خداوند که علم مطلق و قدرت مطلق و رحمت مطلقه دارد، توانایی از بین

---

۱. سوره ق، آیه ۱۶.
۲. سوره حدید، آیه ۴.
۳. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۶.
۴. سوره انفال، آیه ۲۴.
۵. سوره طه، آیه ۷.

بردن نقایص و ضعف‌های انسان را دارد: (أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)[۱]؛ (أَنَّ اللَّهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛[۲] (أَنَّ اللَّهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ)[۳] و همچنین خداوند چون غنی مطلق است، در صدد رفع مشکلات انسان برمی‌آید؛ بدون این که از وی توقّعی داشته باشد و اگر انسان را به عبادت و اطاعت فراخوانده یا هدف آفرینش انسان را عبادت خود قرار داده است، نفع آن به خود انسان برمی‌گردد:

(وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ * مٰا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ * إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّٰاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ)؛[۴] و جن و انس را نیافریدیم؛ جز برای آن‌که مرا بپرستند و از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم، و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند؛ خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است؛ (فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰالَمِينَ)[۵]؛ یقیناً خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

۱۳. دین و تمدن

یکی از آثار و فواید دین، شکوفایی تمدّن است؛ زیرا هرجا که دین حضور پیدا کرد، تمدّن جلوه‌های بیشتری پیدا کرده است.

برای روشن شدن نقش دین در شکوفایی تمدن، در آغاز به تعریف تمدّن و مشخصه‌های آن پرداخته، سپس رابطهٔ آن با دین بیان می‌شود؛ آن‌گاه مشخص می‌گردد که نقش دین در تمدن چگونه است.

در تعریف تمدن گفته‌اند: تمدن، نظم اجتماعی است که در نتیجهٔ وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود وجریان می‌یابد. نیز اموری از قبیل پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر را از عناصر و ارکان تمدن شمرده‌اند و گفته‌اند: تمدن در شرایطی ظهور می‌کند که هرج ومرج و ناامنی پایان پذیرفته و به جای او نظم و امنیت حاکم شده باشد؛ در اثر حاکمیت نظم و برقراری امنیت، انسان می‌تواند

---

۱. سوره مجادله، آیه ۷.
۲. سوره بقره، آیه ۱۰۶.
۳. سوره نور، آیه ۲۰.
۴. سوره ذاریات، آیات ۵۸ ـ ۵۶.
۵. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

در راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی حرکت کند.

افزون بر عوامل جغرافیایی از قبیل آب و مواد معدنی و محصولات غذایی و شرایط محیطی مناسب، از عوامل و اوضاع و احوال اقتصادی از قبیل کشاورزی و تجارت و صنعت و نیز از عوامل سیاسی چون حکومت و دولت و قانون و همچنین از عوامل اخلاقی و عوامل عقلی و روحی به عنوان عوامل تمدن یاد می‌شود.[۱]

بعد از تعریف تمدن و بیان مشخصه‌ها و عوامل آن، باید به دین و حقیقت آن توجه شود. دین، مجموعه‌ای از عقاید و اخلاق و احکام و مقررات فقهی و حقوقی است که برای راهنمایی انسان، جهت تحصیل سعادت واقعی در اختیار او قرار گرفته است. دین در مرتبهٔ اول، انسان را از توحّش حیوانی خارج و او را وارد حریم انسانی می‌کند و با پذیرش حیات انسانی و رعایت قوانین الهی و عمل به آن، که از طریق وحی آسمانی در دسترس او قرار گرفته، او کمالات عقلی و اغراض فطری را تامین می‌کند و به سعادت ابدی بار می‌یابد.

انسانی که از مرحله حیوانی گذر کرده، به مرتبه عقلانی می‌رسد، زمام گفتار و رفتار و کردار او را عقل، به عهده می‌گیرد و در این حال، چنین انسانی امنیت و نظم را حاکم می‌کند و به دنبال حاکمیت امنیت و نظم، عناصر و عوامل تمدن در چهارچوب برنامه الهی شکل می‌گیرد و در واقع، انسان متمدن در این معنا انسان الهی است که در تمام اعمال و رفتار اجتماعی و فردی خود، جز با قانون خدا زیست نمی‌کند.

در بین ادیان موجود، دین اسلام به لحاظ داشتن اصول و مبانی متقن و تاریخی مشخص و روشن، در آفرینش تمدن، نقش فوق العاده‌ای ایفا کرده است و کتاب‌های مختلفی که در زمینه تمدن اسلامی به نگارش درآمده است، بر آن گواهی می‌دهد.[۲]

---

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، عوامل کلی تمدن، ص ۳ـ۱۳۳.

۲. ر.ک: تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان؛ تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون فرانسوی، ترجمه فخر داعی گیلانی.

اُنس با قرآن

دکتر حسین خنیفر

مقدمه

قرآن کریم، نور هدایت، مایه نجات آدمی و معجزهٔ جاوید رسول گرامی اسلامﷺ است و جنبه‌های اعجاز فراوان آن را کسی درک نمی‌کند، مگر این‌که جامعه‌ای را که بعثت پیامبر اسلامﷺ در آن وقوع یافته است بشناسد.

این مقاله می‌کوشد تا به اهمیت و ضرورت رجعت به اصالت‌های قرآنی نگاهی دوباره بیفکند.

نکاتی در بارهٔ قرآن

قرآن کریم کهن‌ترین سند اسلامی ومعیار حدیث نبوی است. تمام هنرهای اسلامی مانند معماری، خوش‌نویسی، ادبیات، تذهیب، وکتیبه نویسی بر مبنای قرآن است.

علوم قرآنی ۱۴ تاست که مهم‌ترین آنها: تاریخ قرآن، تفسیر، ترتیل، تجوید، احکام و قصص است. از تفاوت‌های اساسی قرآن با دیگر کتاب‌های آسمانی از نظر الفاظ و کلمات این است که قرآن همان الفاظ و کلمات پروردگار است که بر پیامبرﷺ وحی شده است، ولی در دیگر کتاب‌های آسمانی فقط مفهوم کلام خدا وحی می‌شده و پیامبران با الفاظ خود آن مفاهیم را به مردم می‌رساندند.

اعجازهای عددی

از ویژگی‌های قرآن کریم اعجازهای عددی است. به طور مثال: کلمهٔ **شهر** (یعنی ماه) در سرتاسر قرآن ۱۲ مرتبه به کار رفته است که مساوی با ماه‌های یک سال است.

کلمه **یوم** (روز) در قرآن کریم ۳۶۵ مرتبه تکرار شده که مساوی اعداد روزهای یک‌سال است البته سال کبیسه که هر چهار سال یک‌بار تکرار می‌شود و سال ۳۶۶ روز محاسبه می‌شود یک امر قراردادی است. کلماتی مثل **عِلْم** (دانستن) و **معرفة** (شناخت الهی) در مجموع ۸۱۱ بار و کلمهٔ **ایمان** نیز ۸۱۱ بار تکرار شده و این نشان می‌دهد که ایمان نیز با کسب علم و معرفت الهی ملازم می‌باشد و علم بدون ایمان یا ایمان بدون آگاهی هر یک بدون دیگری ناقص است. با وجود هر دو است که شناخت انسان کامل می‌گردد.

کلمات **حیات** و **موت** هر کدام ۱۴۵ مرتبه و دو کلمهٔ **دنیا** و **آخرت** هر کدام ۱۱۵ مرتبه تکرار شده است و این نشان می‌دهد که بشر در حیات دنیوی از مرگ غافل نباشد و دنیا و آخرت هر دو ملازم یکدیگرند.

از هر یک از دو کلمه **شیطان** و **ملائکه** نیز ۸۸ مرتبه یاد شده است.

تحقیقات و قرآن

امروزه بیش از ۲۰/۰۰۰ نسخهٔ خوش‌نویسی شده و خطی از قرآن در کتابخانه‌های جهان اسلام موجود است.

در ایران تعداد ترجمه‌های قرآن ۱۰۰۰ مورد است و در سراسر تاریخ و جغرافیای اسلام بیش از ۱۰/۰۰۰ تفسیر بر قرآن نگاشته شده است که $\frac{1}{10}$ آن در ایران صورت پذیرفته است.

نخستین ترجمه قرآن به فارسی

نخستین ترجمه قرآن کریم به فارسی به همت و کوشش سلمان فارسی (روزبه) انجام گرفت؛ مردی از ایران که نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مقام و منزلتی می‌رسد که آن حضرت در باره‌اش

می‌فرماید: سَلْمانُ مِنّا اَهْلُ البَیت: سلمان از ما اهل بیت است.

وی از رامهرمز (یکی از شهرهای جنوب ایران) به مدینه شتافت و به پیامبر ایمان آورد و مشاوری امین درکنار رسول اکرمﷺ و مبارزی عدالت‌خواه در کنار حضرت امیرالمؤمنینؑ بود. وی عبارت بسم الله الرحمن الرحیم و همچنین سورهٔ حمد را ترجمه نمود و از طرف پیامبر اکرمﷺ مورد تایید قرار گرفت. سزاوار یادآوری است که حضرت رسول اکرمﷺ و حضرت علیؑ به زبان فارسی آشنا بوده‌اند.

پیام نخست قرآن

قرآن با نام خدا آغاز می‌شود و با نام مردم (ناس) پایان می‌یابد. به قلم و نوشته سوگند یاد می‌کند[1] و نخستین پیامش خواندن است و مباهات پروردگار نازل کننده‌اش نیز به تعلیم است؛ «تعلیم انسان با قلم»[2] در یک جامعهٔ بدوی و قبایلی که کتاب و قلم و تعلیم مطرح نبوده و نه شمشیر (خشونت) و شراب (بی‌خیالی) و شهوت چیزی نمی‌شناخته است.

این کتاب عظیم، انسان را به تدبّر فرا می‌خواند. اگر فقط در حدّ شیء متبرک باقی بماند یا فقط خوانده شود ولی فهمیده نشود، و به درک و فهم درنیاید، به رسالت ارسال آن به انسان عمل نشده است.

امام صادقؑ می‌فرماید:

> قاری قرآن نیازمند سه چیز است: دلی خاشع، بدنی فارغ و مکانی خلوت.[3]

زیرا در این حالت انسان تأمّل و تدبر بیشتری در قرآن می‌کند و به معانی آن توجه دارد.

ام سلمه نقل می‌کند که:

> رسول خداﷺ قرآن که می‌خواند، هر آیه را از آیه دیگر جدا می‌کرد.

---

۱. سوره قلم، آیه ۱ ـ ۳. وَالْقَلَمْ وَما یَسْطُرُون.

۲. سوره علق، آیه ۱ ـ ۵. إقرأ بِاسْمِ رَبّکَ الّذي خَلَق..... الّذي عَلَّمَ بِالْقَلَم... .

۳. خلوتی با خویش، غلامعلی رجائی، تهران، انتشارات پیام آزادی، ص ۳۸، سال ۷۵.

نیز عبدالله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام پرسید: مقصود خدای تعالی از «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً»[۱] چیست؟

فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: یعنی آن را به صورت کامل اظهار کن و مانند خواندن اشعار، با سرعت قرائت منما. آن را به گونه‌ای قرائت کنید که در دل تأثیر کند و دل‌های سخت شما را به فَزَع آورد و کوشش شما رسیدن به آخر سوره نباشد.

تدبر و تامل در آیات قرآن، اصالت رجعت به مبانی دینی است و کسی که با قرآن اُنس دارد رفتارش قرآنی می‌شود و گویی ویروس گناه از اطراف او دور و پراکنده می‌شود.

در بارهٔ حضرت امام خمینی قدس سره نقل شده است که:

ایشان در ماه رمضان هر روز ۱۰ جزء قرآن می‌خواندند یعنی در هر سه روز یک بار قرآن را با تأمل ختم می‌کرد.[۲]

نیز می‌خوانیم:

نجف که بودیم آقا چشمشان ناراحت شده بود. دکتر آمد و چشم ایشان را دید و گفت که شما چند روز قرآن نخوانید و استراحت کنید. امام خندید و گفت: «دکتر، من چشمم را برای قرآن خواندن می‌خواهم. چه فایده‌ای دارد اگر چشم داشته باشم و قرآن نخوانم. شما یک کاری بکنید که من قرآن بخوانم.[۳]

قرآن و آدرس بهشت

روان شناسان امروز می‌گویند: بهشت انسان رفتار اوست و اندیشه و رفتار صحیح عامل ایجاد آرامش، روابط عمیق روحی و صمیمیت است.[۴] قرآن آدرس بهشت را در یک معادله بیان کرده

---

۱. سوره مزمل، آیه ۴.

۲. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۴، به نقل از حجة الاسلام والمسلمین ناصری.

۳. مجله حضور، شماره ۳ ویژه چهاردهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی به نقل از خانم فاطمه طباطبائی.

۴. اندیشه‌های نیروبخش، بارباراکنیگ، ترجمه مهدی مجرد زاده کرمانی، تهران، موسسه فرهنگی راه بین، ص ۶۴، سال ۱۳۷۸.

و از خصوصیات بهشت دو ویژگی را نام می‌برد، می‌فرماید:

لاٰ يَسْمَعُونَ فِيهٰا لَغْواً وَ لاٰ تَأْثِيماً[1]: آنها در بهشت دو چیز نمی‌یابند: ۱. بیهودگی (لغو)، گفتار بی‌ارزش و باطل ۲. گناه.

گویا هرجا بیهودگی و گناه باشد آنجا یک قطعه از جهنم است و گناهکار بیهوده‌گو، فرد جهنمی متحرک است. و اگر کسی بخواهد بوی و خوی بهشتی داشته باشد با پرهیز از این دو ویژگی، خود یک بهشت متحرک می‌گردد.

درمان با قرآن

از خواص قرآن کریم ویژگی‌های درمانی آن در مسایل و مشکلات و بیماری‌های جسمی و روحی است. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

إِسْتَشْفوا بِنُورِهِ: با نور قرآن خود را شفا دهید.[2]

قرآن خود نیز می‌فرماید:

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمؤمنينَ.[3] شِفاءٌ لِما في الصُّدُورِ.[4]

راستی چرا قرآن نمی‌فرماید دواء، بلکه می‌فرماید شفا؟

مفسران در پاسخ می‌نویسند:

به وسیله دواء ممکن است بهبودی حاصل شود یا نشود، ولی در شفا حتماً بهبودی حاصل می‌شود، خواه جسمی باشد یا روحی.

از اعجاز قرآن کریم یکی بحث روزه است. می‌فرماید:

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيٰامُ كَمٰا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

۱. سوره واقعه، آیه ۲۳.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.
۳. سوره اِسراء، آیه ۸۲.
۴. سوره یونس، آیه ۵۷.

تَتَّقُونَ... وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ[1]: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه برای شما واجب شده مثل کسانی‌که قبل از شما واجب شده بود بر آنان. شاید شما با تقوا شوید... اگر روزه بگیرید برای شما خیر است، اگر بدانید.

اعجاز روزه و امساک که در قرآن مورد تاکید قرار گرفته است امروز موجب حیرت پزشکان و اندیشمندان شده است.

قرآن، امساک و روزه‌گرفتن را خیر می‌داند و خیر یا جنبهٔ معنوی و اخروی یا جسمی و دنیایی دارد. تحقیقات و کشفیاتِ دانشمندان مختلف فواید روزه و درمان‌های آن را به اثبات رسانده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فروده است:

صُومُوا تَصِحُّوا[2]: روزه بگیرید تا سالم بمانید.

این روایت، تایید به آیه قرآن است.

«الکسی سوفورین» دانشمند روسی می‌گوید:

«فرآورده‌های غذایی مردم متمدن امروزه، از عناصر حیاتی لازم بی‌بهره است و مصرف آنها بسبب کاهش کارایی دستگاه گوارش و دفع مواد مضرّ است. با نخوردن و امساک غذا، بدن فرصت پیدا می‌کند خود را پاکیزه و تمیز نگه دارد.»[3] «امساک در غذا، عالی‌ترین و بزرگ‌ترین پاک کننده بدن است.»[4]

امروز ثابت شده که حتی بیشتر سرطان‌ها را می‌توان با روزه درمان نمود. زیرا عامل سرطان در رودهٔ کور به وجود می‌آید که علتش زیادی غذاست.[5]

دکتر «ژان فروموزان» روزه را عامل شست‌وشوی اعضای درون بدن (جگر، شش، کلیه، سپرز،

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۳ و ۱۸۴. ۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۵.
۳. روزه روش نوین برای درمان، الکسی سونورین، محمدجعفر امامی، سال ۱۳۶۶.
۴. همان، ص ۴۷. ۵. همان، ص ۶۷

معده، روده) یاد می‌کند.[۱]

علم پزشکی در قرآن کریم

در یک پژوهش جامع همهٔ آیاتی که در قرآن کریم مبانی پزشکی و طبی را بیان کرده است استخراج شده است..

نمونه آیات مربوط به وظایف اعضای داخلی و خارجی بدن انسان و حیوان

سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه
بقره	۲۲۸	فصلت	۵۳	انبیاء	۳۰ـ۳۵	الحاقة	۳۸
آل عمران	۳۶ـ ۴۰	احقاف	۱۵	حج	۵	دهر(انسان)	۲
نساء	۳۴	ذاریات	۲۱	مؤمنون	۱۵ـ۷۸	نباء	۸ـ۹
انعام	۱۲۵	نجم	۴۹	فرقان	۲ـ۴۷	عبس	۱۹
هود	۷۲	قمر	۵۰	قصص	۷۲ـ۷۳	انفطار	۷
رعد	۸	الرّحمن	۳ ـ ۴	روم	۸ـ۲۱ـ۲۳ـ۵۴	اعلی	۲ـ۳
نحل	۶۶	واقعه	۵۹	سجده	۷ـ۹	بلد	۸ـ۹
نحل	۶۹	واقعه	۳۸	فاطر	۱۱	لیل	۳
نحل	۷۸	کهف	۱۱	زمر	۴۲	علق	۱۵ـ۱۶
اسراء	۳۶	مریم	۲۸ـ۵۰	طلاق	۳		
مؤمن	۶۷	طه	۲۸ـ۵۰				

آیات دربارهٔ جنین و مراحل تکاملی انسان

سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه
بقره	۲۵۹	حج	۵	یس	۷۷	انسان	۲
آل‌عمران	۶	مؤمنون	۱۳ـ۱۴	زمر	۶	مرسلات	۲۰-۲۱-۲۲
انعام	۹۲-۹۸	فرقان	۲۵	مؤمن	۶	عبس	۱۸-۱۹
اعراف	۱۱ـ۱۷۲	لقمان	۳۴	شوری	۴۹	الطارق	۵-۶
رعد	۸	سجده	۹	نجم	۴۵-۴۶	علق	۲
نحل	۸	فاطر	۱۱	واقعه	۵۸-۶۲		

۱. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، دکتر رضا پاک نژاد، تهران، مکتب اسلامیه و بنیاد فرهنگی شهید، ۱۳۶۳.

آیات دربارهٔ نوزاد آدمی و دوران قبل از تولد

سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه
بقره	۲۳۴-۲۲۸-۲۲۳	مریم	۸	فصلت	۴۷	الطارق	۷
آل عمران	۴۷	حج	۵	شوری	۵۰	طلاق	۴
اعراف	۱۸۹	مؤمنون	۱۳	احقاف	۱۵		
یوسف	۳۱	لقمان	۱۴	مرسلات	۲۲-۲۱		
رعد	۸	فاطر	۱۱	عبس	۲۰		

نمونه آیات دربارهٔ چشم

سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه
بقره	۲۰	اعراف	۱۹۵	احزاب	۱۹-۱۰
مائده	۴۵	یوسف	۸۴	مُلک	۴
اعراف	۱۷۹	نور	۴۳	حاقه	۳۹

نمونه آیات دربارهٔ مجموعه بدن و دستگاه گوارش

سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه
بقره	۱۹۵-۱۸۴-۱۷۳	اعراف	۲۶-۳۱	نور	۵۹-۵۸-۳۲
	۲۳۳-۲۲۲		۳۲-۴۲	فرقان	۴۹
	۲۱۹-۲۸۶	انفال	۱۱	احزاب	۵۹-۳۳
نساء	۴۳-۲۹	توبه	۱۰۸	حجرات	۱۲
	۲۸-۲۳	نحل	۱۱۵	تغابن	۱۶
مائده	۹۱-۹۰-۳۲	اسراء	۷-۳۳-۳۲	طلاق	۷
	۳۱-۶-۳	مؤمنون	۶۲	لقمان	۱۹
انعام	۱۵۱-۱۴۵	نور	۳۱-۳۰-۱۹		

نمونه آیات دربارهٔ گوش وحلق و حنجره

سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه
بقره	۱۹	اسراء	۴۱	احزاب	۱۰
مائده	۴۵	کهف	۵۷-۱۷	فصلت	۴۴-۵
انعام	۲۵	حج	۴۶	حاقه	۱۲
اعراف	۱۹۵-۱۷۹	لقمان	۷	نوح	۷

نمونه آیات علم و وراثت

سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه
مریم	۲۸-۶۸	نحل	۷۲	یس	۳۶
نساء	۱	مؤمنون	۱۲	زمر	۶
انعام	۹۸	فرقان	۲۵	شوری	۵۰
اعراف	۱۷۲-۱۸۹	سجده	۸	حجرات	۱۳

آیات دربارهٔ طب غذایی

سوره	آیه	سوره	آیه	سوره	آیه
بقره	۶۱-۱۷۳	نحل	۶۶-۶۷-۷۲	فرقان	۴۸
مائده	۸۸-۹۶	مریم	۲۵-۲۶	یس	۷۲-۷۳
	۳۲-۸۷	مؤمنون	۲۰-۲۱		۳۵-۷۱

نمونه آیات دربارهٔ اطفال

سوره	بقره	حج	لقمان	غافر	احقاف
آیه	۲۳۲	۵	۱۴-۴	۶۷	۱۵

نمونه آیات دربارهٔ پوست و امراض پوستی

سوره	نساء	انعام	کهف	طه	فاطر	زمر	روم	قیامت
آیه	۵۶	۷	۱۸-۱۷	۹۷	۲۸	۲۳	۲۲	۴

آیاتی دربارهٔ جراحات و دیه

سوره	نساء	مائده	یوسف	کهف	حاقه	محمد
آیه	۵۶	۳۳ ۳۸ ۴۵	۳۱	۱۸	۴۶	۱۵

آیاتی که بیانگر نسخه و درمان است

سوره	بقره	آل‌عمران	مائده	نحل	اسراء	صافّات	ص
آیه	۱۸۴	۴۹	۱۱۰	۶۹	۸۲	۱۴۵ ۱۴۶	۴۲

آیاتی پیرامون توجه به مریض

سوره	بقره	نساء	مائده	توبه	نور	فتح	مزمل
آیه	۱۹۶ ۱۸۵ ۱۸۴	۱۰۲ ۴۳	۶	۹۲	۶۱	۱۷	۲۰

منابع و مآخذ

۱ـ قرآن کریم.

۲ـ نهج البلاغه.

۳ـ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۲.

۴ـ اندیشه‌های نیروبخش، کینگ، باربارا، ترجمه مهدی مجرزاده کرمانی، تهران، موسسه فرهنگی راه دین، سال ۱۳۷۸.

۵ـ خلوتی با خویش، رجائی غلامعلی، تهران، انتشارات پیام آزادی، سال ۱۳۷۵.

۶ـ سنن النبی، علامه طباطبائی.

۷ـ سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، حجة الاسلام ناصری.

۸ـ مجله حضور، فاطمه طباطبائی، شماره ۳، ۱۳۷۰.

۹ـ دوره روشی نوین برای درمان بیماری‌ها، الکسی سوفورین، ترجمه جعفر امامی، ۱۳۶۶.

۱۰ـ اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، رضا پاک نژاد، تهران، مکتب اسلامی و بنیاد فرهنگی شهید، ۱۳۶۳.

۱۱ـ قرآن وعلم پزشکی، حسن رضا رضائی، قم، انتشارات بنی الزهرا، ۱۳۷۸.

۱۲ـ الاعجاز الطبی من القرآن و السنة، جزایری، محمد داود، بیروت، مکتبة الهلال، ۱۹۹۳.

۱۳ـ بهداشت اسلامی، مصطفی نورانی، قم، مکتب اهل البیت، ۱۳۶۹.

امید به آینده‌ای سبز

حجةالسلام محمد جهرمی

اشاره

امید سرمایه اصلی زندگی انسان است و برای همگان ـ به ویژه نسل جوان ـ حرکت آفرین، نیرو بخش و عامل موفقیت و بهروزی است و از آن سوی، زندگی بی‌امید همسفر فنا و نابودی است.

یکی از ابعاد امید به آینده، «انتظار» است که در پرتو آن زندگی معنا می‌یابد و جوان به زمان حال، عشق ورزیده، افق آینده خویش را شفاف و روشن خواهد دید و همین پشتوانه به منزله نیروی محرک برای حیات و لذت بردن از کار و کوشش است.

در این گفتار پس از درنگ در معنای امید و انتظار و شناخت موعود، از رسم چشم به راهی یاد کرده، به شاخصه‌های زیبای جوان منتظر اشاره می‌کنیم.

امید و انتظار

برخی از جوانان چون وارد جامعه می‌شوند در رویارویی با مشکلات اعتماد به خود را از دست داده، سیل عظیم آرزوهای گذشته آنان کم کم به جویباری باریک تبدیل می‌شود؛ به گونه‌ای که

مأیوسانه به خشک شدن آن می‌اندیشند. در برابر این خطر بزرگ یاس و ناامیدی باید ایستاد و با حفظ باورهای امروز، زندگی را آغاز کرد. زیرا باورهای امروز است که سازنده فرداست و امروز هر طور بیندیشیم فردا همان خواهد شد. تجربه نشان داده است اکثر کسانی که هدفی در سر داشته و با شور و اشتیاق برای رسیدن به آن آرمان لحظه شماری کرده‌اند و با عشق و تلاش خود با تمامی موانع جنگیده‌اند، سرانجام به آن هدف مهم رسیده‌اند. چون توانسته‌اند بر امواج مخالف که مهم‌ترین عامل بازدارنده این مسیر است به خوبی پیروز شوند.

انتظار و اعتقاد به وجود منجی، در روشن کردن چراغ امید سهم به سزایی دارد. این امید همان امید رهایی و نشان دهنده شکوه چهره انتظار است. با این وصف، هر فردی حق دارد از شنیدن نام «انتظار» هیجان زده و شیفته دیدار سیمای منتظران گردد.

تصور کنید که به مدخل شهری رسیده‌اید، در آنجا به شما می‌گویند: این شهر منتظران است، مردم این شهر در حالت انتظار و چشم به راهی به سر می‌برند! می‌پرسید: اینان منتظر چه کسی‌اند و در انتظار چه چیز به سر می‌برند؟ می‌گویند: این مردم چشم به راه مردی هستند آسمانی، که هم اکنون زنده است و از نظرها پنهان است. او امام آنان است و ناظر کردار آنان. چشم به راه‌اند که این مرد آسمانی ظاهر شود، و جان را از ظلم و ستم بپیراید و به صلاح و اصلاح بیاراید.. هنگامی که در دروازه آن شهر چنین بشنوید با خود می‌گویید: به به، آفرین، چه با عظمت مردمی، چه روشن اندیش قومی، چه والانگر توده‌ای. این مردم چه کسانی‌اند؟ یکی به درون این شهر روم؛ شهر منتظران و چشم به راهان، و یکی در احوال آنان بنگرم و لذت برم و روح گیرم و امید اندوزم و پر شوم و گسترش یابم و خویشتن انسانی خویش را بازیابم...[1]

---

۱. خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ص ۳۰۴.

او کیست؟

مهدی موعود را در دو منظر می‌توان نگریست:

گاه در آیینه شمایل او:

چهره‌اش گندمگون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت و جذّاب، شانه‌اش پهن، دندان‌هایش برّاق و گشاده و زیبا، پیشانی‌اش بلند و تابیده، بر گونه راستش خالی مشکین و اندامش متناسب و زیبا و هیأتش خوش منظر و رباینده، نگاهش دگرگون کننده، خروشش دریاسان و فریادش همه گیر.[۱]

و گاه روش و رفتار و سیرت او ما را به شخصیت اش رهنمون می‌سازد:

– او در برابر خداوند و جلال پروردگار فروتن است؛ بسیار فروتن، همچون عقاب، به هنگامی که بال خویش فروگشاید و سر به زیر انداخته، از اوج آسمان فرود آید. و در برابر جلال خداوند این‌سان خاشع است.[۲]

– او همنام پیامبر و خُلق او، خُلق محمّدی است.[۳]

– او حق هر حقداری را بگیرد و به او دهد؛ حتی اگر حق کسی زیر دندان دیگری باشد.[۴]

– در زمان حکومت او به همه مردم حکمت و علم بیاموزند و قدرت عقلی توده‌ها تمرکز یابد.[۵]

ـ عدالت او چنین باشد که بر هیچ کس، در هیچ چیز، به هیچ گونه، ستمی نرود.[۶]

ـ در زمان او، زمین همی محصول بسیار دهد و مال و خواسته همی خرمن شود.[۷]

ـ در روزگار او، همگان، به رفاه و آسایش و وفور نعمتی بی‌مانند دست یابند.[۸]

---

۱. المهدی الموعود المنتظر، ج ۱، ص ۲۸۱.
۲. همان، ص ۲۸۰.
۳. همان.
۴. همان، ص ۲۷۹.
۵. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲.
۶. کافی، ج ۴، ص ۴۲۷.
۷. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۸.
۸. المهدی الموعود، ج ۱، ص ۲۷۷.

ـ چون او در آید، هواپرستی را به خداپرستی بازگرداند، پس از آن که خداپرستی را به هوا پرستی بازگردانده باشند.[۱]

يُظْهِرَهُ بِقُدْرَتِهِ في صُورَةِ شابٍّ دوُنِ أَرْبَعِينَ سَنَةٍ..: خداوند او را به قدرت خویش در سیمای جوانی کمتر از چهل سال آشکار می‌کند.[۲]

به تماشای طلوع تو، جهان چشم به راه | به امید قدمت، کون و مکان چشم به راه
به تماشای تو ای نور دل هستی، هست | آسمان، کاهکشان، کاهکشان چشم به راه[۳]

همرهان جوان

بیشتر یاران موعودِ جوان، «جوانند»؛ آن گونه که امیر سخن، علی علیه السلام بدان بشارت داده است:

اِنّ اَصْحابَ الْقائِمِ شَبابٌ لا كهُولَ فيهِمْ اِلّا كَالْكُحْلِ في الْعَيْنِ أوْ كَالْمِلْحِ في الزّادِ، وَ اَقَلُّ الزّادَ الْمِلْحَ: یاران قائم جوانان هستند. در میان آنها پیرمرد یافت نمی‌شود، به جز مانند سرمه در چشم و نمک در طعام، که کمتر از هر ماده در طعام نمک آن است.[۴]

در جوانی، نشاط، شادابی، تلاش، اراده، پشتکار، نیرو، احساس، نوگرایی، فضیلت جویی و ده‌ها ویژگی مثبت دیگر در وجود او موج می‌زند و همین است راز جوان بودن یاران مهدی علیه السلام همرهانی که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ایشان می‌فرماید:

لَمْ يَسْبِقْهُمْ الْاَوّلُونَ وَ لا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ: پیشینیان بر آنان سبقت نگرفته‌اند و آیندگان به آنان نخواهند رسید.[۵]

۱. نهج البلاغه (فیض الاسلام)، ص ۴۲۴. ۲. کمال الدین، ۳۱۵.
۳. زکریا اخلاقی.
۴. غیبة النعمانی، ص ۳۱۵؛ اثبات الهداة، ج۳، ص ۵۱۷؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۳.
۵. بشارة الاسلام، ص ۵۴.

شناخت بیشتر

امیرمؤمنان علیه السلام با ستایش بسیار، در وصف یاران مهدی علیه السلام می‌فرماید:

پدر و مادرم فدای یک گروه اندکی باد که اسامی آنها در آسمان‌ها معروف و در زمین ناشناخته است.[۱]

یاران مهدی علیه السلام ۳۱۳ نفر هستند؛ به تعداد یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، و به تعداد یاران طالوت در نبرد با جالوت.[۲]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

عدد یاران مهدی ۳۱۳ نفر ـ به تعداد اصحاب بدر ـ است.[۳]

ستاره‌ها همه شب زنده دار خورشیدند / که تا طلوع سحر، بی‌قرار خورشیدند
ز جلوه‌های رخ تابناکشان پیداست / که این خجسته دلان از تبار خورشیدند[۴]

به منظور شناخت اوصاف و ویژگی‌های شخصیتی یاران مهدی، می‌توان به جلوه‌های زیر اشاره کرد:

۱. مؤمنانی هستند که خدای را به شایستگی شناخته‌اند.[۵]
۲. در برابر فرمان امامشان از بندهٔ مطیع، مطیع‌ترند.[۶]
۳. دل‌هایشان از کینه و دشمنی پیراسته و رخسارشان برای پذیرش حق آماده است.[۷]
۴. آیین حق را می پرستند و از اهل حق پیروی می کنند.[۸]
۵. به هنگام نبرد، پروانه وار شمع وجود امام را در میان گرفته، از او محافظت می‌کنند.[۹]
۶. آنها سلحشورانی شجاع هستند که در اطاعت خدا و قائم سخت کوشایند.[۱۰]

---

۱. ینابیع المودة، ص ۵۱۲.
۲. مستدرک، حاکم، ج ۴، ص ۵۵۴؛ عقدالدرر، ص ۵۹.
۳. الملاحم، ابن طاووس، ص ۶۳.
۴. عزیزالله خدامی.
۵. ینابیع المودة، ص ۴۴۹.
۶. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.
۷. همان، ج ۵۲، ص ۳۵.
۸. همان، ج ۵۲، ص ۳۵.
۹. همان، ج۵۲، ص ۳۰۸.
۱۰. بشارة الاسلام، ص۹.

۷. منش و هیأتی یکسان، قد و قامتی برابر، در جمال و برازندگی همانند و هم لباس‌اند.[۱]

۸. خداوند دل‌های آنها را با هم مهربان می کند.[۲]

۹. آنان سخت نیرومندند.[۳]

۱۰. سبک خواب و شب زنده دارند و در نماز بسان زنبور عسل زمزمه می‌کنند.[۴]

۱۱. خداوند شرق و غرب جهان را به دست آنها فتح می‌کند.[۵]

۱۲. ایشان مردانی کاردان و کارسازند.[۶]

۱۳. هیچ چیزی در جهان باقی نمی‌ماند، مگر آن‌که مطیع وپیرو (یاران موعود) خواهد شد. حتی حیوانات زمین و پرندگان آسمان! همگان رضای ایشان را در هر امری جستجو می‌کنند.

بخشی از زمین بر جای دیگر مباهات می کند و می گوید: امروز یکی از یاران قائم علیه السلام بر من گام نهاد و از اینجا گذشت![۷]

در سینه‌تان زهرهٔ صد موج نهفته است   حالی که سبک بارتر از ابر شمایید

شب تا برسد یاد شما می‌رسد از راه   در یاد شماییم که آیینه مایید.[۸]

رسمِ انتظار

در انتظار مهدی بودن، که به نوعی عبادت دانسته شده است،[۹] شاخصه‌هایی دارد که مهم‌ترین آن زدودن یاس از روح خود است. آن‌کس که چشم به راه آینده است باید دل خویش را با سمّ ناامیدی و یاس مسموم نسازد و همواره این نوید الهی را در آیینه قلب خود بتاباند، که:

---

۱. ملاحم، ص ۱۴۸.

۲. بشارة الاسلام، ص ۵۴

۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۷.

۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

۵. منتخب الاثر، ص ۴۵۵.

۶. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۰.

۷. کمال الدین ،ص ج۲،ص ۶۷۳.

۸. سلمان هراتی.

۹. «اِنْتِظارُ الفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبادَةٌ». بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۵.

اِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ، وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ؛ چشم به راه رسیدن فرج باشید و از کارگشایی و آسایش رسانی الٰهی نومید نباشید.[۱]

رسم و برنامه جوان امیدوار را می‌توان در این محورها مشاهده کرد:

۱. دینداری: مراقبت از دین خود و تاکید بر صحت اعمال و همچنین پرهیز از هرگونه انحراف و سستی؛ آن گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

در این دوران (غیبت) هرکسی باید تقوا پیشه سازد و چنگ در دین داشته باشد.[۲]

۲. خویشتن‌داری: پارسایی و تکیه بر پرهیزکاری، چنان که موعود بپسندد. پیشوای ششم می‌فرماید:

هرکس خوش دارد که در شمار قائم علیه السلام باشد، باید چشم به راه باشد و پارسایی پیش گیرد و کردار با ورع داشته باشد.[۳]

۳. نیک سیرتی: آراستن سیرت و منش خود به اخلاق اسلامی. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هرکس خوش دارد در شمار اصحاب قائم باشد، باید در عصر انتظار، مظهر اخلاق نیک اسلامی باشد.[۴]

کلام آخر

گفته‌اند که «دنیا به امید نیازمند است» و «انتظار: امیدی به نویدی و نویدی به امید» است.

گفتار را با این سخن امام ششم پایان می‌بریم که فرمود:

امام صادق علیه السلام : طُوبىٰ لِشيعَةِ قائِمِنا الْمُنْتَظِرينَ لِظُهُورِهِ في غَيْبَتِهِ وَ الْمُطيعينَ لَهُ في ظُهُورِهِ، أُولئِکَ اَوْلياءُ اللهِ الَّذينَ لا خَوفٌ عَلَيْهِم وَ لا هُمْ يَحْزَنُونْ؛ خوشابه حال پیروان قائم؛ آنان که در دوران غیبت، چشم به راه ظهورش

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.
۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵.
۳. همان، ج ۵۲، ص ۱۴۰.
۴. همان، ص ۱۳۰.

هستند و در عصر ظهورش در پیروی از او پای می‌فشارند. آنان اولیای خداوندند که نه ترسی در دل و نه از چیزی واهمه دارند.[۱]

ـ ای خدا!

آن طلعت بلند بالا و چهره زیبا را به من بنما

و او را از پردهٔ غیبت پدیدار کن

و بر چشمانم با نگاهی که بر او می‌افکنم سرمه کش. آمین ربّ العالمین.[۲]

---

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۸۱.

۲. از دعای عهد.

شناخت حکومت دینی

حجة‌الاسلام غلام نبی گلستانی

اشاره

طرح حکومت اسلامی بر مبنای ایدئولوژی دینی، دستاورد تلاش و کوشش مستمر علمای دینی در طول سالیان دراز و امام خمینی(ره) در عصر حاضر است.

اینک پس از گذشت بیش از دو دهه از برپایی حکومت دینی در ایران، به رهبری ولّی فقیه، و با توجه به چالش‌هایی که در طی این مدّت در مسیر این نهال نو رسیده به وجود آمده است، زمینه برای گفتمان‌ها در عرصه‌های مختلف فراهم آمده و فرصت مناسبی برای آگاهی بیش از پیش جوانان مهیّا گردیده است.

امروزه ما شاهد دو پدیده در خور توجه در حوزه سیاست هستیم.

الف): نگرش منفی نسبت به سیاست دینی که دیرینه‌ای نیز دارد و در برخی جوامع، دوران بلوغ خویش را می‌گذراند که در حال چالش با تمامی ادیان الهی بویژه اسلام است. رهاورد این تفکر و اندیشه، انزوای سیاسی تفکر دینی از جامعه و کاهش تحرک ایمان مذهبی است.

ب) حضور دین در عرصه سیاسی در قالب ولایت فقیه

آنچه در این مقاله آمده، تلاشی است هر چند ناچیز و اندک در راستای تبیین ولایت فقیه. بدان امید که در اقناع علمی نسل جوان و جویندگان حقیقت، سودمند افتد.

حکومت جزئی از زندگی

دیرینه‌ی تاریخی بشر، گواه این حقیقت است که تلاش برای دستیابی به بهترین شیوه حکومت، دارای ریشه‌ای فطری و طبیعی است. تکامل اجتماعی انسان در سایه‌ی حکومتی سالم امکان‌پذیر است و گردونه‌ی زمان و پیشینه‌ی زندگی انسان، گواه این حقیقت است که انسان، همیشه خود را نیازمند سازمان و نهادی دیده که بر جمع انسان‌ها نظارت کند. جدای از فطری و طبیعی بودن مسأله حکومت، دین نیز در راستای تأمین این نیاز فطری، برای حکومت، اصول و قواعدی را بیان کرده است. خداوند پیامبران خود را برای تنظیم امور مربوط به معاش و معاد انسان‌ها بر انگیخته تا مردم در سایه‌ی راهنمایی پیشوایان الهی، زندگی معقول و متعالی داشته باشند.

آیا دیانت عین سیاست است

دلایل مختلفی بر عینیت دیانت و سیاست و لزوم تشکیل حکومت اسلامی وجود دارد که به اختصار از آن‌ها یاد می‌کنیم:

الف) قرآن

اول: آیاتی که بیانگر اهداف و آرمان‌هایی است که تنها در پرتو تشکیل حکومت اسلامی امکان پذیر است. مثل آیاتی که به برقراری قسط و عدل در جامعه و نفی هر گونه ظلم و ستم تأکید دارد.[1]

---

۱. سوره حدید، آیه ۲۵، سوره مائده، آیات ۲ و ۸؛ سوره نساء، آیات ۱۳۵ و ۳۶؛ سوره اعراف، آیه ۲۹.

دوم: آیاتی که مسلمانان را به برادری، وحدت، و تحکیم روابط اجتماعی دعوت می‌کند.[۱]

سوم: آیاتی که متضمن قوانین و مقرراتی است که اگر در سطح سیاست‌های کلی جامعه و دولت اجرا نگردد آثار مطلوب خود را به صورت کامل آشکار نمی‌سازد. مثل روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی با کفّار که باید به گونه‌ای تنظیم شود که به ولایت کفّار نینجامد.[۲]

چهارم: آن دسته از آیاتی که بیانگر احکامی است که اجرای کامل آن، نیاز به تحصیل قدرت دارد. مثل اجرای حدود، مسایل دنیوی و امر به معروف و نهی از منکر.[۳]

پنجم: آیاتی که بیانگر قوانین و مقرراتی است که در پرتو سازماندهی و بسیج نیروها، زمینه‌ی اجرا فراهم می‌شود مثل جهاد، صلح و...[۴]

ششم: آیاتی که سخن از خلافت آدم[۵] و داود[۶]، امامت ابراهیم[۷]، وزارت هارون[۸] به میان آورده است.

هفتم: آیاتی که بیانگر مفاهیمی چون قوم[۹]، طاغوت[۱۰]، استضعاف[۱۱]، استکبار[۱۲]، قتال، نفی سبیل، شوری، تولی و تبرّی[۱۳] و... است.

ب) احادیث

اول: احادیثی که با صراحت بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در هر زمان و مکانی دلالت

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.
۲. سوره نساء، آیه ۱۴۴.
۳. سوره مائده، آیه ۳۸؛ سوره حج، آیه ۴۱.
۴. سوره توبه، آیه ۲۹؛سوره انفال، آیه ۶۰
۵. سوره بقره، آیه ۳۰.
۶. سوره ص، آیه ۲۶.
۷. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۸. سوره طه، آیه ۲۹.
۹. سوره مؤمنون، آیه ۴۶؛ سوره قصص، آیه ۲۰.
۱۰. سوره بقره، آیات ۲۵۶ و ۲۵۷؛ سوره نساء آیات ۵۱ و ۶۰ و ۷۶؛ سوره مائده، آیه ۶۰؛ سوره نحل، آیه ۳۶؛ سوره زمر، آیه ۱۷.
۱۱. سوره قصص، آیه ۵؛ سوره نساء، ایات ۷۵ و ۹۷؛ سوره شوریٰ آیه ۳۸؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.
۱۲. سوره مؤمنون، آیه ۴۶؛ سوره نساء، آیه ۱۴۱؛ سوره توبه، آیه ۷۱؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۱.
۱۳. سوره توبه، آیه ۱۲؛ سوره نساء، آیه ۷۵؛ سوره مائده، آیه ۵۶؛ سوره مجادله، آیه ۲۲.

دارد. امام رضاعليه السلام در جواب فضل بن شاذان که از فلسفه و ضرورت حکومت در اسلام جویا شد، به سه دلیل اشاره فرمود:

۱- اجرای قوانین شرع و جلوگیری از تعدی و تجاوز

۲- حیات هر ملتی به وجود حکومت و رهبر بستگی دارد

۳- حفظ اصول و فروع دین منوط به وجود امام و رهبر است.[۱]

دوم: احادیثی که درباره‌ی وظایف حاکم اسلامی وارد شده است. امام علی‌عليه السلام می‌فرماید:

«وظیفه‌ی امام آن است که حدود اسلام و ایمان را به مردم تعلیم دهد».[۲]

سوم: روایاتی که بیانگر آن است که ولایت و حکومت، اساس و بنیاد اسلام است نظیر سخن امام باقرعليه السلام که ولایت را افضل احکام و کلید سایر اعمال شمرده است.[۳]

چهارم: روایاتی که می‌گوید: تمامی آنچه بشر به آن نیاز دارد، در اسلام آمده است و یکی از نیازهایی مهم انسان، نیاز به حکومت است.[۴]

پنجم: روایاتی که بر لزوم اطاعت از امام‌عليه السلام، کمک به او در امر حکومت، شرایط و صفات حاکم، وظایف متقابل مردم و حکومت را در خود دارد.

ج) سیرهٔ معصومان

پیامبر اسلام‌صلى الله عليه وآله پس از هجرت به مدینه و گسترش دعوت، اقدام به تأسیس دولت اسلامی کردند و علاوه بر آموزش، تربیت و ابلاغ، شخصاً سرپرستی رهبری جامعه اسلامی را در ابعاد مختلف قضایی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی بر عهده گرفتند. فعالیت‌های حکومتی ایشان در قالب زعامت سیاسی در اشکال مختلف همچون: نصب حاکمان و فرمانروایان[۵]، صدور و

---

۱. عیون اخبار الرضا، ب ۳۴، ح ۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۵.

۲. غررالحکم، ص ۴۵۳، فصل ۵۱، ح ۲۱.

۳. اصول کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲.

۵. سیرهٔ ابن هشام: ج ۴، ص ۱۸۴ ـ حکایت الرسول، احمدی میانجی: ص ۳۴۵ و ص ۱۸۴ ـ البداء و النهایه: ج ۵، ص ۱۰۳ ـ تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۵۸ ـ نظام الحکومة النبویه و التراتیب الاداریه: ج ۱، ص ۲۴۰.

ابلاغ بخشنامه‌های دولتی برای فرمانروایان [۱] تنظیم روابط بین‌المللی [۲]، انتخاب نمایندگان سیاسی و اجتماعی [۳]، اعزام مأموران اطلاعات و تحقیقات [۴] و سرکوب فتنه گران و جنگ با مشرکان [۵]، غیر قابل انکار است.

در حیطه‌ی ریاست قضایی در قالب داوری میان مردم، رسیدگی و صدور حکم در اختلافات و نصب افرادی به عنوان قاضی [۶] عمل کرده است. در ارتباط با مسایل اقتصادی، تنظیم و کنترل بازار اقتصادی، در قالب سیستم جمع آوری مالیات، واگذاری منابع طبیعی، قراردادهای اقتصادی، عهده‌دار بوده است. [۷]

نمونه‌ی تمام امور یاد شده را در حکومت امام علی علیه السلام و در دوران کوتاهِ حکومت امام حسن علیه السلام شاهدیم.

می‌دانیم که ضرورت اجرایی احکام اسلام محدود به دوران حاکمیت معصومان علیهم السلام نمی‌شود. احکام اسلام و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، در هر زمان و مکانی لازم بوده است.

تحلیل کلامی آنچه گفته شده این است که تئوری‌ها و مکتب‌هایی که به زندگی انسان نظر دارند، نمی‌توانند جمع زیستی آن را ندیده انگارند. چنان که حتی نظریه پردازان اخلاقی محض نیز، درباره‌ی حکومت و سیاست جامعه داوری می‌کنند.

د) تاریخ درخشان اسلام

در طول تاریخ همواره دو پرسش مهّم سیاسی فراروی مسلمانان بوده که بر خاسته از تعالیم قرآن است:

---

۱. سیرهٔ ابن هشام: ج ۴، ص ۲۶۵ ـ بحارالانوار: ج ۱ ص ۱۲۲.

۲. مکاتیب الرسول: ص ۲۸۲.

۳. فتح الباری: ج ۱۳، ص ۱۴۸ ـ النهایة: ج ۳، ص ۲۱۸ ـ بحار: ج ۱۹، ص ۲۶ ـ مغازی واقدی: ص ۹۵۲.

۴. التراتیب الاداریة: ج ۱، ص ۳۶۱ ـ وسائل الشیعة: ج ۱۱، ص ۴۴.

۵. التراتیب الاداریه: ج ۱، ص ۳۰۹.

۶. وسائل الشیعه: ج ۱۸، ص ۱۶۹ ـ التراتب الاداریه: ج ، ص ۴۳ و ۲۹۴ ـ بحار الانوار: ج ۲۱ ص ۳۶۶.

۷. بحار: ج ۲۱ ص ۳۷۳ ـ تاریخ پیام اسلام: ص ۶۴۱ ـ الطبقات الکبری: ج ۱، ص ۲۷۶.

۱. چه کسی شایسته‌ی حکومت است؟

۲. حجّت اطاعت از حاکم وقت چیست؟

پاسخ این دو پرسش همواره انسان مسلمان را در عمل به وظیفه‌ی دینی، دفاع از نظام متمایل به اسلام و یا تکلیف الهی براندازی حاکم جور، وادار کرده است.

از در هم آمیختگی دین و سیاست در اسلام، نتایج و آثاری بر آمده که این دین را در حوزه‌ی اندیشه و عمل و همچنین در قلمرو فرد و اجتماع، از دیگر ادیان بزرگ جهان متمایز ساخت. در اسلام هیچگونه جدایی میان دین و سیاست (حکومت) وجود ندارد. بلکه هدف دولت، تنها تحقق آرمان‌های دینی است. به تعبیر یکی از اندیشمندان، هم‌زیستی دین و دولت در اسلام، همانند نخ قرمزی است بر روی پارچه‌ی تاریخ اسلام که به خوبی خود نمایی می‌کند. به گفته‌ی سید جعفر کشفی از علمای عصر قاجار:

الدّینُ وَ الْمُلْکُ تَوأمٰانِ لٰا یَتِمُّ اَحَدُهُمٰا اِلاّ بِالْآخِر.[۱]

جایگاه حکومت در منظر اسلام و مسلمین

اسلام یک دین فراگیر و فراملّی است و به حکومت، به چشم ضرورت می‌نگرد. در واقع از نگاه اسلام، حکومت یک نیاز است و از معدود افراد یا جنبش‌ها که بگذریم، اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان، بر وجود آن تأکید داشته‌اند.

البته پذیرش حکومت و اجماع بر آن، به مثابه‌ی قبول پایه‌های یکسان، توجیهی نیست. بلکه آنچه می‌توان به اختصار یاد آور شد این است که از سوی متفکّران اسلام، دو پایه‌ی اصلی بر ضرورت حکومت اقامه شده است:

۱. عقلی

۲. نقلی (سَمع یا شرع)

---

۱. المسائل القدسیه، ملاصدرا، توضیح جلال الدین آشتیانی چاپ ۱۳۵۹.

طرفداران این دو پایه، به طور اصولی در دو مکتب فکری ـ کلامی گرد آمده‌اند. در این میان، امام خمینی‌ﷺ در مبانی اندیشه‌ی سیاسی خویش، حکومت را محوری‌ترین اصل اسلام در راستای توحید و ولایت کلی الهی مطرح نمود و پیاده شدن اسلام را به طور کامل، مشروط به آن دانست.[۱]

چه دلیلی برای «ولایت فقیه» وجود دارد؟

ولایت فقیه مترقی‌ترین نمود حکومت دینی، تداوم امامت اسلامی و کلیدی‌ترین و حساس‌ترین سندی است که با کمک آن، امت اسلام به ساحل نجات رسیده، عامل مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی و ساختار نظام دینی ماست. ولیّ فقیه، حافظ احکام و ارزش‌های اسلامی از هر گونه انحراف، نگهبان سلامت دینی جامعه، پاسدار مکتبی نظام و هویت اسلامی، عامل وحدت جامعه و امت اسلامی در فراز و نشیب‌ها است.

خاستگاه مشروعیت ولایت فقیه از آن جهت است که در امتداد همان ولایت پیامبرﷺ و ائمه‌علیهم‌السلام است. در دوران غیبت، مسأله زعامت نادیده گرفته نشده است. جامعه بشری برای سامان دهی زندگی اجتماعی خود همواره به مسئول و یا مسئولان اجرایی نیاز دارد تا حافظ مصالح امت و ناظر بر اجرای صحیح عدالت اجتماعی باشند و نمی‌توان آن را مخصوص دوران حضور دانست. اگر شریعت امتداد دارد، مسئولیت اجرایی و نظارت نیز ادامه دارد و ولایت فقیه، امتداد زعامت سیاسی پیامبرﷺ و ائمه‌ی معصومین‌علیهم‌السلام است.

اندیشمندان و فقیهان شیعه برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایتی با نگاه کلامی و فقهی (کلامی از آن جهت که دنباله بحث امامت است و از فروعات مربوط به مباحث اصول دین، و فقهی از آن جهت که وظایف ولی فقیه و حدود اختیاراتش یک موضوع فقهی به

---

۱. صحیفهٔ نور: ج ۸، ص ۲۶۴ و ج ۴، ص ۳۳ و ج ۱۷، ص ۱۳۹ ـ ۱۳۸ ـ ولایت فقیه ص ۳۴ تا ۲۶ ـ ستودن و اختیارات ولی فقیه (ترجمه محبث ولایت فقیه کتاب البیع) ص ۳۲.

شمار می‌رود) به سه دسته از براهین تمسک جسته‌اند:

الف) ادله عقلی

دلیل اول

اولاً: برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی بشر و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه ضروری و لازم است.

دوم: حکومت ایده آل و عالی‌ترین و مطلوب‌ترین شکل آن، حکومتی است که امام معصوم در رأس آن باشد و جامعه را اداره کند.

ثالثاً: هنگامی که تأمین و تحصیل یک مصلحت لازم و ضروری در حدّ مطلوب میّسر نباشد، باید نزدیک‌ترین مرتبه به حدّ مطلوب را تأمین کرد. وقتی مردم از مصالح حکومت معصوم محروم بودند، باید دنبال نزدیک‌ترین مرتبه به حکومت معصوم رفت.

رابعاً: نزدیکی یک حکومت به حکومت معصوم در سه امر اصلی متبلور می‌شود:

۱) علم به احکام کل اسلام (فقاهت)

۲) شایستگی روحی و اخلاقی (تقوا)

۳) کارایی در مقام مدیریت (تدبیر)

بر اساس چهار مقدمه‌ی فوق، در زمان غیبت امام معصوم، کسی که بیش از سایرین واجد شرایط باشد، باید عهده دار زعامت گردد و چنین کسی جز فقیه جامع الشرایط نخواهد بود.[۱]

دلیل دوم

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل می‌شود:

اولاً: ولایت بر اموال، اعراض و نفوس مردم از شئون الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال مشروعیت می‌یابد.

ثانیاً: این قدرت قانونی و حق تصرف در اعراض و نفوس مردم، از جانب خدای متعال به

---

۱. نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، استاد مصباح یزدی ص ۸۴ ـ ۸۵.

پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام داده شده است.

ثالثاً: در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، باید خدا از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرف نظر کرده یا اجازه اجرا را به اصلح از دیگران داده باشد.

رابعاً: خداوند در زمان غیبت معصوم، از اجرای احکام صرف نظر نکرده و گرنه نقض غرض و خلاف حکمت است پس اجرای احکام باید توسط کسی باشد که اصلح از دیگران است.

خامساً: فقیه جامع الشرایط یعنی فقیهی که از دو ویژگی تقوا و کار آیی در مقام مدیریت جامعه‌ی و تأمین مصالح آن بر خوردار باشد، صلاحیتش از دیگران برای این امر بیشتر است.

سادساً: فقیه جامع الشرایط همان فرد اصلحی است که در زمان غیبت امام معصوم اجازه‌ی اجرای احکام اسلامی به او سپرده شده است.[۱]

ب) دلایل نقلی

مراد روایاتی است که دلالت بر ارجاع مردم به فقها برای رفع نیازهای حکومتی (بویژه مسایل قضایی و اختلافات حقوقی) دارد. در این روایات، فقها را به عنوان امنا یا خلفا و وارثان پیامبران و کسانی که مجاری امور به دست ایشان است، معرفی شده‌اند.

روایاتی همچون: مقبوله عمر بن حنظله[۳]، مشهوره ابی خدیجه[۲]، صحیحه ابوالبختری[۳]، مرسله فقیه[۴]، روایت ابی حمزه[۵]، سکونی[۶]، فقه الرضوی[۷]، توقیع،[۸] و...[۹]

---

۱. همان، ص ۹۱.

۳. کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

۲. تهذیب، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۱۹ ح ۸.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲.

۴. بحار، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۷.

۵. کافی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۳.

۶. کافی، ج ۱، ص ۴۶ ح ۵.

۷. بحار، ج ۷۵، ص ۳۴۶، ح ۴.

۸. بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱، ح ۱۰.

۹. جامع الاخبار، ص۳۸؛ بحارالانوار، ج۲، ص ۲۵ و ج ۱، ص۱۸۳و ج ۵۳، ص ۱۸۱؛مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص۳۱۷.

ج) ادله تلفیقی

این ادله نه عقلی محض و نه نقلی محض می‌باشند، بلکه تلفیقی است از این دو همچون - ماهیت و اهداف اسلام، جامع بودن اسلام، جهانی بودن اسلام و آرمان‌هایی چون حاکمیت صالحان و جهان شمول بودن تفکر توحیدی، اقامه‌ی عدالت اجتماعی و احیای حدود الهی و.... حاکم اسلامی و حکومت عهده دار تأمین این آرمان‌هاست که جز در پرتو ولایت فقیه کارشناس کاردان، مدیر، مدبر، عادل و با تقوا در دوره‌ی غیبت، عملی شدن اهداف یاد شده، امکان‌پذیر نیست.

نشاط و شادابی

دکتر احمد حائری

اشاره

شادی، شادابی و نشاط، ویژگی مثبت هر جوانی است که به زندگی معنا بخشیده، او را در فعالیت‌ها و نیل به موفقیت‌ها تقویت می‌کند.

در این مقاله، ابتدا از تعریف نشاط و اصل شادمان زیستن و نگاه دینی به این ضرورت یاد می‌کنیم و آن گاه گونه‌های شادابی را به مطالعه می‌نشینیم.

نشاط چیست؟

وقتی آدمی نیازهایش ارضا می‌شود و به چیزهای مورد علاقه‌اش دست می‌یابد احساس و هیجانی در او پدید می‌آید که از آن به شادابی و نشاط تعبیر می‌شود. از این رو شادی و نشاط یک امر غریزی و طبیعی و از هیجان‌های مفید ـ در مقابل هیجانات زیانبار همچون اندوه، غصه، خشم و ناکامی ـ است. شادمانی و شاد زیستن را نعمت بزرگی برای پرورش عالی‌ترین صفات و خصایص انسانی دانسته‌اند.

به سوی شادابی

نشاط، نیرو زا، تکاپو بخش و عامل تقویت اراده جوان است که به پشتوانه آن، استعدادها و توانمندی‌هایش رشد می‌کند و به راحتی به اهداف خود دست می‌یابد.

شادی، زندگی را خوشایند می‌سازد و اشتیاق ما را برای پرداختن به فعالیت‌های اجتماعی آسان می‌نماید.

پیشوایان معصوم ما به «مددجویی از تفریح های لذت بخش در اداره زندگی»[۱] سفارش کرده‌اند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

وقتی را هم به تفریحات و لذایذ خود اختصاص دهید و از شادی ساعت‌های تفریح، نیروی لازم را برای عمل به وظایف وقت‌های دیگر تامین کنید.[۲]

بکوشید تا رنج‌ها کم کنید — دل غمگنان، شاد و خرّم کنید
چو روزی به شادی همی بگذرد — خردمند مردم، چرا غم خورد[۳]

از آن سوی، افسردگی در برابر شادابی، آفت پیشرفت و عامل واماندگی است؛ بدان‌گونه که روان‌شناسان «افسردگی را معلول از دست دادن‌ها» می‌شمارند.

جهان، غم نیرزد، به شادی گرای — نه از بهر غم کرده‌اند این سرای
دلی را که سرمایه زندگی است — به تلخی سپردن، نه فرخندگی است[۴]

دین و اصل شاد زیستن

«شاد زیستن» پاسخی به «چگونه زیستن» است، برای جوانانی که زندگی هدفمند را جستجو می‌کنند و از بی حسی، بی‌حالی و پوچی - که از شاخصه‌های انسان‌های وابسته به دنیا است - گریزانند و در پی «نگاه دین به شادی» هستند.

اسلام، دینی سرشار از شادی و حلاوت است، امّا شادی بی حد و مرز را تجویز نمی‌کند و برای

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۲.
۲. همان، ۳۲۱.
۳. فردوسی
۴. نظامی گنجوی.

نسل نو، سبک سری، بی‌قیدی و توهین را روا نمی‌داند.

دین اسلام، ورای توصیه به بهره‌گیری از شادی‌های مشروع، جوان را به شناخت و انس با شادی‌های معنوی، عمیق، تعالی‌بخش، همراه با احساس مداوم زیبایی می‌کشاند و دریچهٔ نوینی از شادابی پایدار را به او ارائه می‌دهد.

نـــور نشـــاط مـــی‌چکد از دل آسـمانیم   غصه و غم نمی‌خورم، شادم و شادمانیم
فرصت اخم و تخم را از کف من ربوده اند   با همه کس در همه جا خنده رایگانی ام
مـرگ، بگـو فـرار کـن از دل عشـقباز مـن   آمـده‌ام، نـمی‌روم، هسـتم و جـاودانـیم

انسان دیندار تلاش می‌کند وابستگی خود را به مظاهر دنیا کم کند و خود را از غرق شدن در مسایل زودگذر دور سازد. زیرا می‌داند که هرچه وابستگی‌اش به لذت‌های گذرا بیشتر شود افسردگی و غم بیشتر را باید پذیرا باشد. مراد از شادی گذرا آن است که از استغنا و زهد سرچشمه نگرفته، بلکه به سبب هیجانات موقت و عواملی همچون مواد مخدر، مشروبات الکلی و فعالیت‌های زیانبار پدید می‌آید. این شادی وابسته به اسباب و وسایل است. مادامی که اسباب آن فراهم نباشد، از بین می‌رود.

اریک فروم ـ روان‌شناس ـ معتقد است:

> نبودن لذت‌های واقعی سبب می‌شود که مردم به دنبال خوشی‌های هیجان‌انگیز تازه‌ای باشند. خوشی یا هیجان چون به اصطلاح به اوج خود رسید، دلتنگی در پی دارد. چرا که هیجان تجربه می‌شود، لکن شخص رشد نکرده و مرزهای درونی‌اش افزایش پیدا نمی‌کند.[1]

شـادی بـی غـم در ایـن بـازار نـیست   گـنج بـی بـار و گـل بـی خـار نـیست
راه لذت از درون است نــی ز بـرون   ابـلهی دان جسـتن از قـصر و حـصون
بــاغ‌ها و مــیوه‌ها انــدر دل است   عکس لطف آن بر این آب و گل است

۱. کتاب زنان، شماره ، ص ۳۳.

شادابی و گونه‌های آن

نشاط و شادابی باگستره ظاهری و معنوی آن، در نمونه‌های زیر یافت می‌شود:

۱. ایمان

دین، نشاط آفرین است و در احکام و آداب آن به نوعی حرکت و نشاط دیده می‌شود ؛ خواه شادی طبیعی و عادی یا شادی‌ها و لذاید معنوی.

ایمان به خدا و پشتگرمی به پروردگار، پایان تمام نگرانی‌ها و افسردگی‌ها است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

> **سَهَرُ العیون بِذِکْر الله فُرْصَةُ السُّعدَاء و نَزْهَةُ الأولِیاء.** شب زنده‌داری با یاد خدا، فرصتی است برای افراد سعادتمند، و تفریح و آسایش است برای اولیای خدا.[۱]

امروزه به دلیل جایگاه ایمان در شادی آفرینی واقعی، در میان روان‌شناسان غرب نوعی اقبال و خوشبینی نسبت به دین پدید آمده است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد آنان که با مسایل دینی مأنوس‌اند، از نشاط و آرامش بیشتری برخوردارند. دیل کارنگی می‌نویسد :

> امروزه جدیدترین علم - یعنی روان پزشکی ـ همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران به مردم می‌آموختند. زیرا آنان دریافته‌اند که داشتن یک ایمان محکم، نگرانی، تشویش، هیجان و ترس را برطرف می‌سازد.[۲]

استاد شهید مطهری پیرامون بهجت زایی ایمان معتقد است :

> ایمان مذهبی آثار نیک فراوان دارد. چه از نظر تولید بهجت و انبساط، و چه از نظر نیکو ساختن روابط اجتماعی، و چه از نظر کاهش و رفع ناراحتی‌های ضروری که لازمه ساختمان این جهان است.[۳]

۲. طبیعت

انس با طبیعت، آرامبخش و شادی زا است و انسان را با اصل و ریشه خود پیوند می‌زند.

---

۱. غرر الحکم، ح ۵۶۴۲.
۲. آیین زندگی، ص ۳۷.
۳. انسان و ایمان، ص ۴۸.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

چنان‌که بدن خسته می‌شود، روح نیز خسته و دلتنگ می‌گردد و هر دو به تفریح و استراحت نیاز دارند. خستگی‌های بدن با دیدن منظره‌های زیبای جهان آفرینش برطرف می‌شود و خستگی‌های روان با شناخت و فهم حقایق هستی.[۱]

از میان جلوه‌های طبیعت که سهم بسیاری در برطرف سازی اندوه دارد، سبزه و آب از امتیاز ویژه برخوردار است. امام صادق علیه السلام درباره آن می‌فرماید:

نگاه کردن به سبزه‌ها مایه شادمانی است.[۲]

۳. ورزش

شادابی در گرو سلامت بدن است. جوان وقتی می‌تواند از شادی و نشاط لذّت ببرد که در سلامت جسمانی به سر ببرد. ورزش این توانایی را در انسان فراهم می‌آورد و به سلامتی روح او نیز کمک می‌کند و او را همواره شاداب نگه می‌دارد.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید :

فَبَادِرُوا بِصِحَّةِ الأَجْسَامِ فِي مُدَّةِ الأَعْمَارِ: در تمامی عمر، برای سلامتی وحفظ تندرستی خود بکوشید.[۳]

پیامبر خدا بر ورزش اسب دوانی، تیر اندازی و شنا توصیه می‌فرمود؛ به فرزندانتان شنا و تیراندازی بیاموزید.[۴]

۴. شوخ طبعی

خوش‌رویی وسیله کسب محبت مردم و فزونی دوستی‌ها است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

اَلْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ: شادی مؤمن در چهره‌اش نمایان و

---

۱. روضة المتقین، ج ۴، ص ۲۷۸.
۲. المحاسن، برقی.
۳. تحف العقول، ص ۲۳۹.
۴. «عَلِّمُوا أَوْلادَكُم السِّبَاحَةَ والرِّمَايَة ورُكُوبَ الخَيْل». (کافی، ج ۶، ص ۴۷)

اندوه او در قلبش پنهان است.[۱]

شوخ طبعی از نشانه‌های برخورد نیک با دوستان است و در روش رهبران دینی ما نیز جلوه‌هایی از آن دیده می‌شود. پیامبر اکرم بیشتر اوقات لبخند بر لب داشت و نرم‌خوترین، شاداب‌ترین و گشاده‌روترین مردم بود[۲]. او می‌فرمود:

من هم مانند شما بشری هستم که شوخی و مزاح می‌کنم.[۳]

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هرگاه یکی از اصحاب را اندوهگین می‌دید او را با شوخی و مزاح خوشحال می‌کرد.[۴]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، مردم را بر پیروی از این روش توصیه می‌فرماید:

هر که مؤمنی را شاد کند؛ مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند؛ خدا را شاد کرده است.[۵]

بکوشید تا رنج‌ها کم کنید   دلِ غمگنان، شاد و خرّم کنید[۶]

پیشوایان دین ضمن توصیه بر شوخ طبع بودن، بر حفظ وقار و رعایت متانت تأکید داشته و رعایت مرزهای آن را یادآور شده‌اند و همگان را از مسخرگی، لودگی، سبک‌سری، ناسزاگویی، دروغ و غیبت پرهیز داده‌اند.

خداوند کسی را که در میان جمعی شوخی و بذله‌گویی می‌کند دوست دارد، به شرط آن‌که ناسزایی در سخنش نباشد.[۷]

به فرموده امامان معصوم، شوخی زیاد «آبرو، وقار و احترام انسانی را می‌برد»[۸]، و «برای آدمی دشمن به وجود می‌آورد[۹] و به نوعی «نشانه حماقت است».[۱۰] از این رو شایسته است که جوان

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳.
۲. تحف العقول، ص ۴۹.
۳. کنزالعمال، ج ۳، ص ۶۴۸.
۴. کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله لَیَسُرُّ الرَّجُلَ مِنْ اَصْحابِهِ اِذا رَآهُ مَغْمُوماً بالمُداعَبه. (مستدرک الوسایل، ج ۸، ص ۴۰۷.)
۵. کافی، ج ۲، ص ۱۸۸.
۶. فردوسی.
۷. کافی، ج ۲، ص ۶۶۳.
۸. همان، ص ۶۶۵.
۹. غرر الحکم، ح ۷۱۲۶.
۱۰. همان، ح ۱۱۸۴.

«جدّی‌اش بیشتر از شوخی‌انش باشد».[۱]

آبراهام مازلو - روان‌شناس معاصر - با جدا سازی نوع شوخی افراد خواستار شکوفایی، با سایر افراد، در وصف شوخی آن دسته از افرادی که از سلامت روان کمتری برخوردارند، چنین می‌نگارد:

۱. شوخی خصمانه، که سبب آزار افراد است.

۲. شوخی‌ای که به تحقیر شخص یا گروهی دیگر می‌انجامد.

۳. شوخی عصیان در برابر قدرت، که نشانه‌های ضعف و وقاحت را با خود دارد.[۲]

۵. آراستگی

احساس لذت از زیبایی‌ها، تناسب‌ها و پاکیزگی‌ها، با سرشت انسان آمیخته شده است[۳]. به گفته علامه جعفری «انسان، به ارتباط با زیبایی محتاج است. بدون زیبایی، روح در تاریکی و خشونت ماده خسته می‌شود.» از این رو در فرهنگ دینی ما به نظافت و آراسته بودن - که عامل فرح بخشی زندگی است - توصیه شده است.امام صادق علیه السلام می‌فرماید :

> إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْجَمٰالَ وَالتَّجْميلَ وَيُكْرِهُ الْبُؤْسَ وَالتَّبٰاؤُسَ: خداوند، زیبایی و آراستن را دوست دارد و نپرداختن به خود و ژولیده نشان دادن خود را ناخوش دارد.[۴]

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

> همان‌گونه که انسان برای افراد دور و بیگانه خود را می‌آراید برای نزدیکان و برادران دینی نیز باید با بهترین وضع خود را آراسته سازد.[۵]

رسیدگی به موی سر و صورت، رسیدگی به پوست، عطر زدن، مسواک زدن، کوتاه کردن ناخن و پوشیدن لباس تمیز، از جلوه‌های آراستگی است که در کاستن غم و اندوه و چیره سازی شادابی مؤثر است .

---

۱. همان، ح ۲۱۹۷.

۲. زندگی (دفتر شادابی)، ص ۱۲.

۳. ر.ک: فطرت، مرتضی مطهری، ص ۸۰.

۴. امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۵. «لِيَتَزَيَّنْ اَحَدَكُم لِأخيهِ المُسْلِمِ كمٰا يَتَزَيَّنُ لِلْغَريبِ الَّذي يُحِبُّ اَنْ يَراهُ في أَحْسَنِ الْهِيئَةِ». (کافی، ج ۶، ص ۴۳)

۶. گردش

سیر و سفر، روان و جسم انسان را سلامت می‌بخشد و با از بین بردن افسردگی، نشاط و شادی را جایگزین می‌سازد. امام صادق علیه السلام از سلامت آفرینی مسافرت چنین می‌فرماید:

سَافِرُوا تَصِحُّوا: سفر کنید تا سالم باشید.[۱]

امیرمؤمنان علیه السلام در بیان نقش سفر در برچیدن غم و اندوه می‌فرماید:

تَغَرَّبْ عَنِ الأوطَانِ فِي طَلَبِ العُلی و سَافِرْ فَفِي الأسْفَارِ خَمْسُ فَوائِدٍ
تَفَرُّجُ هَمٍّ وَ اکتِسَابِ مَعیشَةٍ وَ عِلْمٍ وَ آدابٍ وَ صُحبَةِ مَاجِدٍ[۲]

یعنی: در جستجوی بزرگی، از وطن دور شو و مسافرت نما که دارای پنج فایده است: غم و اندوه برچیده می‌شود ؛ روزی و علم و ادب و توفیق همنشینی بزرگان به دست می‌آید.

روزی امام صادق علیه السلام به منزل و تفریحگاه برادر خود، عبدالله بن محمد تشریف برد، عمرو بن حریث چون خدمت امام رسید، عرض کرد: «فدایت شوم! چه شده که به این جا آمده‌اید؟». حضرت فرمود: «برای گردش».[۳]

امام خمینی رحمه الله مکرر می‌گفت: «من نه یک ساعت تفریحم را برای درس گذاشتم و نه یک ساعت وقت درسم را برای تفریح گذاشتم». ایشان به نواده خود چنین توصیه می‌کرد:

تفریح داشته باش. اگر نداشته باشی، نمی‌توانی خودت را برای تحصیل آماده کنی.[۴]

۷. رفاقت

دوستی، سرمایه حیات است و صفای زندگی را در همدمی رفیق نیک می‌توان جست.

گفت حکیمی که مُفَرِّح بود آب و می و لحن خوش و بوستان
هست و لیکن نبود نزد عقل هیچ مفرّح چو رخ دوستان[۵]

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۵۱.
۲. دیوان امام علی علیه السلام.
۳. محاسن، ج ۲، ص ۴۶۱.
۴. برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، غلامعلی رجایی.
۵. سنایی غزنوی.

به فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام، دوست، غم تنهایی را از جوان می‌رهاند و آرامش و سکون را به وی ارزانی می‌کند.

اَلاِخوانُ جَلاءُ الْهُمُومِ و الأحْزانِ: برادران، زنگارنگرانی و اندوه را از دل می‌زدایند.[۱]

دانشمندان، شادی را در کنار یار بودن و به فراق مبتلا نشدن می‌دانند:

هیچ شادی نیست اندر این جهان — برتر از دیدار روی دوستان

هیچ تلخی نیست بر دل، تلخ تر — از فراق دوستان پرهنر

۸. ازدواج

پاکیزگی جوان در گرو همسرگزینی است. زیرا به هنگام ازدواج می‌توان نشاط، آرامش و پاکی دل را جستجو کرد. قرآن کریم هنگامی که از ازدواج یاد می‌کند به آرامبخشی و فرح زایی آن اشاره می‌نماید:

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ[۲]

از نشانه‌های او این‌که از (نوع) خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این (نعمت) برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه هایی است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

هرکس دوست دارد پاک و پاکیزه با خداوند ملاقات کند، باید دارای همسر و همدم باشد و به دیدار محبوب برود.[۳]

ازدواج عامل رهایی فرد از تنهایی، وسیله‌ای برای برآورده ساختن نیازهای روانی، محلی برای بیان و تسکین خاطر، کانونی برای ارائه دوستی، صمیمیت و محبت و در مجموع وسیله‌ای برای ایجاد محیطی خصوصی برای نیل به آسایش، آرامش و شادابی است.

---

۱. غررالحکم، ح ۹۴۴۶. ۲. سوره روم، آیه ۲۱.

۳. «مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَلْقیٰ اللهَ طاهِراً مُطَّهراً فَلْیَلْقِهِ بِزَوْجَةٍ». (بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰)

زیباترین و کامل‌ترین کانونی را که می‌توان به عنوان یک الگو از آن یاد کرد، زندگی مشترک امام علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام است. امام به همسر خود چنین می‌فرماید:

كُنّا كَزَوْجِ حَمامةٍ في أيْكةٍ مُتَمَتِّعينِ بِصِحَّةٍ و شَبابٍ[1]

ـ من و تو همانند دوکبوتر بودیم در یک آشیانه،

ـ از سلامتی و نشاط جوانی بهره می‌بردیم.

۱. دیوان امام علی علیه‌السلام، ۸۶.

دوستی

واحد تدوین متون

مقدمه

به دلیل اهمیت بسیار «دوست» در زندگی هر جوان، شایسته است ضمن شناخت جایگاه دوستی و اصول دوست یابی، منشور رفاقت در جهت حفظ دوستی‌ها ترسیم شود. از این رو به این دو شاخصه تکیه می‌کنیم.

درخت دوستی

«دوستی» رابطه‌ای است شخصی، صمیمانه، خصوصی و انحصاری که در آن همدلی و هم ذوقی به خوبی نمایان است[1]. «دوست» همدم مهر و همدرد اندوه انسان است و نیازها، آرزوها، غم‌ها، مشکلات، ضعف ها و توانایی‌های آدمی را می‌داند. به درستی او را درک می‌کند. امیرمؤمنان ﷺ، دوست را نزدیکترین خویشاوند دانسته[2]، بر نقش آن در زدودن نگرانی و اندوه تکیه می‌نماید[3].

---

۱. رشد روانی عاطفی، مارک اندره بلوشن ، ترجمه توکلی، ص ۱۶۹کود

۲. «الصَّديقُ أقْرَبُ الأَقارِبِ.» غررالحكم، آمدی، ح ۶۷۴

۳. «الإِخْوانُ جَلاءُ الْهُمُومِ والأَحْزانِ؛ برادران، زنگ نگرانی و اندوه را از دل می‌زدایند» . غررالحكم، آمدی، ح ۹۴۴۶.

آن دوست کـه دیـدنش بیـارایـد چشـم بـی دیـدنش از گـریه نـیاساید چشـم
مـــا را ز بـــرای دیـدنش بـاید چشـم گر دوست نباشد، به چه کار آید چشم[۱]

بتینا هُل اشتاین می‌گوید: افراد جوان به این معتقدند که دو احساس بزرگ برای زندگی کردن وجود دارد، «محبت و دوستی».[۲]

وجود چنین احساسی، هر جوانی را به سمت یافتن دوست می‌کشاند. در دوران جوانی، نقش دوستان به مراتب مهمتر و بیشتر از خانواده است و معمولا در این دوره از زندگی پایه و بنیان دوستی‌ها بنا گذاشته می‌شود که در تمام طول زندگی برقرار مانده و تاثیرات آنها در تمام عمر باقی می‌ماند.

دوست یابی

تـو اول بگـو بـا کـیان زیسـتی پس از آن بگویم که تو کـیستی

گزینش «دوست مناسب» ، همچون وصله زدن بر جامه است ؛ امیرمؤمنان علیه‌السلام با بیان این سخن توصیه می‌کند که «آن را همرنگ و متناسب برگزین.»[۳] امام ضمن تاکید بر سنجیده بودن انتخاب دوست و پرهیز از آفت نسنجیدگی در انتخاب رفیق[۴]، می‌فرماید :

شخص به آیین دوست خود است، پس باید هر کدام از شما بنگرد که با چه کسی دوستی می‌کند.[۵]

به دلیل وجود چنین خاستگاهی، انتخاب از اهمیت بسیاری برخوردار است. برای انتخاب دوست ، رعایت ویژگی‌های ذیل ضروری می‌نماید:

۱. **دانایی:** جوان دانا و با خرد، شایسته دوست شدن است و نادان، احمق و بی خرد همانند

---

۱. ابوالحسن خرقانی . ۲. دنیای پسران، تیم هوخ، مترجم تجلی، ص ۷۹.
۳. «اَلصّاحِبُ کالرُّقعَةِ فِي اَلثَّوبِ، فَاتَّخِذْهُ مُشاکِلاً». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۰۹.
۴. مَنْ اِتَّخَذَ اَخاً مِنْ غَیْرِ اَخْتِبارٍ اَلجَاَهُ الاِضْطِرارِ اِلیٰ مُرافَقَةِ الأَشْرارِ؛ کسی که ناسنجیده با دیگران پیمان می‌بندد، ناچار باید به رفاقت اشرار و افراد فاسد تن در دهد». غررالحکم ، ح ۹۴۹۶ .
۵. «اَلْمَرْءُ عَلیٰ دینِ خَلیلِهِ فَلْیَنْظُرْ أَحَدَکُمْ مَنْ یُخالِلْ». بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۲.

یک بیماری، مزاحم و رنج آور است.

همنشین بی خرد مباش که او کار خود را برای تو آراید و دوست دارد تو را چون خود نماید[۱].

۲. **نیکو سیرتی:** در انتخاب دوست، درنگ در ویژگی‌های اخلاقی او امری لازم و بایسته است، زیرا آدمی از دوست بسیار اثرپذیر است و دقت در انتخاب بهترین‌ها در بالندگی اخلاقی و نیک سیرتی انسان مؤثر است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

اگر در دوست خود این سه خصلت را دیدی به او امید داشته باش: حیاء، امانت و راستی.[۲]

۳. **دینداری:** از پیامبر خدا ﷺ سؤال شد: بهترین همنشینان کدامند؟ ایشان در پاسخ فرمودند:

کسی که با دیدنش شما را به یاد خدا آورد و سخن او به دانش شما بیفزاید و عمل او رغبت به آخرت در شما ایجاد نماید.[۳]

و در کلامی دیگر:

بهترین دوستان کسانی اند که: بر بندگی خدا تو را یاری کنند، از گناه و معصیت دورت دارند و تو را در گام برداشتن در مسیر رضای حق توصیه نماید.[۴]

۴. **بیگانه با بدی:** « رفیق بد، آفت خوبی، است»[۵]. زیرا که او دوستش را فریب می‌دهد و سرانجام آلوده‌اش می‌کند.[۶]

ای فغان از یار ناجنس ای فغان　　　همنشین نیک جویید ای مهان[۷]

رهبران الهی، جوانان را از دوستی با آنانکه آشکارا به گناه خو گرفته‌اند، برحذر داشته‌اند:

---

۱. «لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَيَوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ». نهج البلاغه، حکمت ۲۹۳.

۲. «اِذٰا رَأَيْتَ مِنْ اَخيكَ ثَلاثَ خِصالٍ فَارْجِهِ: اَلْحَياءُ، وَالْاَمانَةُ، وَالصِّدْقُ». کنزالعمال، متقی هندی، ج ۹، ص ۲۶.

۳. وسایل الشیعه، ج۱۲، ص ۲۰۳.

۴. وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۴۱۲.

۵. «آفَةُ الْخَيْرِ قَرينُ السُّوءِ». غررالحکم، ح ۹۸۱۷.

۶. ان قرین السوء یغیر جلیسه». بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۸.

۷. مولوی بلخی.

از دوستی با فاسق و فاجر و کسی که آشکارا معصیت خدا می‌کند، بپرهیزید.[۱]

دوستی با دوست نمایان زشت کردار به حدی ناپسند است که اگر جوان در انتخاب میان «تنهایی» و «دوست بد» مردد شد، بی شک تنهایی برای او بهترین گزینه خواهد بود.

تنهایی، از همنشین بد بهتر است.[۲]

نخست موعظهٔ پیر می‌فروش این است که از معاشر ناجنس، احتراز کنید[۳]

دوستی با «دروغگو»، «بخیل»، «کینه‌توز» و «تبهکار» را نیز ممنوع ساخته‌اند:

علت عدم دوستی با بخیل آنست که «او آنچه راکه سخت بدان نیازمندی از تو دریغ دارد»[۴].

عدم شایستگی دروغگو در دوستی آنست که او «حریم راستی را پاس نداشته»[۵]، همچو «سراب را ماند، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور نمایاند.»[۶]

دوستیِ تبهکار، افتادن در دامی است که او خواسته یا ناخواسته برای دوست تدراک دیده است، چراکه او «به اندک بهایت بفروشد».[۷]

بپرهیز از دوستی باکسی که تو را اغفال می‌کند و فریبت می‌دهد[۸].

منشور دوستی

آنانکه در برقراری دوستیها به موفقیت دست می‌یابند، یک نوع رضایت درونی و اعتماد به نفسی خاص پیدا می‌کنند، بی شک استمرار این دوستیها و بهره مندی از این فرحبخشی، در گرو پایبندی و التزام به قوانین و آدابی است تا در پرتو حسن سلوک و رفتار با همسالان، مهر و محبت سایه افکند؛

---

۱. «إحْذَرْ مُصاحَبَةَ الْفُسّاقِ وَالْفُجّارِ وَالْمُجاهِرين بِمَعْاصِیَ اللهِ». غررالحکم، ح۹۸۸۳.

۲. «اَلْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۳۴۴.

۳. حافظ شیرازی.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.ژ

۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۶. همان، حکمت ۳۸.

۷. همان، حکمت ۳۸.

۸. «اِيّاکَ وَصَحْبَةَ مَنْ اَلْهاکَ وَاَغْراکَ فَإِنَّهُ يَخْذُلُکَ وَيُوبِقُکَ». غررالحکم، ح ۹۸۹۰.

با مردم چنان بیامیزید که اگر مُردید بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید به شما مهربانی ورزند و به سویتان آیند.[۱]

«حق دوستی» را در قوانین ذیل می‌توان جستجو کرد:

قانون اول: دوستی را ابراز کن

ابراز محبت به دوست، رکنی مهم در افزایش پیوند دوستی است؛ پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

هرگاه یکی از شما برادرش را دوست داشته باشد، باید به او اعلام کند، زیرا مایه بقای الفت و دوستی است.[۲]

قانون دوم: دوستی را تداوم بخش

محافظت بر دوستی و پایداری بر تداوم و استمرار آن، هنر رفاقت است، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

خداوند پایداری بر رفاقت با دوستان قدیمی را می‌پسندد، پس دوستی‌های خوب خود را تداوم بخشید.[۳]

امام علی علیه السلام، ضمن تاکید بر محکم سازی پیوند دوستی، آنرا از ذخائر دنیا و آخرت دانسته[۴]، از تزلزل دوستی‌ها چنین یاد می‌کند:

ناتوان‌ترین مردم کسی است که در دوست‌یابی ناتوان باشد، و از او ناتوان‌تر آنکه دوستان خود را از دست دهد.[۵]

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد[۶]

---

۱. «خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مُتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ». نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰.

۲. الحکم الزاهره، صابری، ص ۳۹۸.

۳. «اِنّ اللهَ تَعالیٰ یُحِبُّ الْمُداوَمَةَ عَلَی الأخاءِ الْقَدیمِ فَداوِمُوا عَلَیهِ». کنزالعمال، ج ۹، ص ۲۷.

۴. «عَلَيْكُمْ بالأخْوانِ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ فِي الدُّنيا و الآخِرة». مستدرک الوسایل، نوری، ج ۸، ص ۳۲۳.

۵. «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنْ اِكْتِسابِ الإِخْوانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُم». نهج البلاغه، حکمت ۱۲.

۶. حافظ شیرازی.

قانون سوم: خوش رفتار باش

خوش رویی، گشاده بودن چهره و تبسم خاطره انگیزترین و در عین حال کم خرج‌ترین ادب دوستی است که رعایت این ویژگی در برخورد با دوست امری شایسته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

دوست خود را با رویی متبسم و گشاده دیدار کن.[۱]

حضرت علی علیه السلام نیز بر کتمان غم‌ها و گشاده رویی در برخوردهای دوستانه تاکید می‌نماید:

شادی مؤمن در چهره‌اش نمایان و اندوه او در قلبش پنهان است.[۲]

آن حضرت می‌فرماید:

خوشخویی، محبت به بار می‌آورد و ریشه دوستی را استوار می‌سازد.[۳]

شوخی و مزاح نیز از نشانه‌های خوش برخوردی و حسن معاشرت است که در این باره امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می‌فرماید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگاه یکی از اصحاب را اندوهگین می‌دید او را با شوخی و مزاح خوشحال می‌کرد.[۴]

البته رعایت مرزهای شوخی و نیالودن آن با گناه و تحقیر دیگران توصیه شده است.

قانون چهارم: از ستیزه‌جویی بپرهیز

امیرالمؤمنین علیه السلام بر لزوم دوری از ستیزه جویی در برابر دوستان، می‌فرماید:

از مجادله و ستیزه جویی بپرهیزید، زیرا این دو، دلهای برادران دینی را نسبت به یکدیگر مکدر می‌کند و بذر نفاق را پرورش می‌دهد.[۵]

آن حضرت ضمن تاکید بر «نرمی کردن» و مدارا با دوست، می‌فرماید:

---

۱. «اَلْقِ أَخاكَ بِوَجْهٍ مُنْبَسِطٍ». بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۱.

۲. «اَلْمُؤمِنُ بُشْرُهُ في وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ في قَلْبِهِ» همان، حکمت ۳۳۳.

۳. غررالحکم، ح ۴۸۶۸.

۴. «كانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله لَيَسُرُّ الرَّجُلَ مِنْ اَصْحابِهِ إِذا رَآهُ مَغْمُوماً بِالمُداعَبَةِ». مستدرک الوسایل، ج ۸، ص ۴۰۷.

۵. «اِيّاكُمْ والْمِراءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُما يَمْرِضانِ الْقُلُوبَ عَلَى الاِخْوانِ وَ يَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفاقَ». الكافی، ج ۲، ص ۳۰۰.

خشم خود را اندک اندک بیاشام که من جرعه‌ای شیرین‌تر از آن ننوشیدم و پایانی گواراتر از آن ندیدم.[۱]

به‌گفته سعدی شیرازی «دوستی راکه به عمری فرا چنگ آرند، نشاید که به یک دَم بیازارند.» همچنین باگذشت بودن و پایداری در برابر ناملایمات، رشته دوستی را مستحکمتر می‌کند، امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

به جان خریدن مشکلات ناشی از برادران دینی، بخشی از جوانمردی است.[۲]

دوستی بین کز نشان دوستان — دوستان را رنج باشد همچو جان
کی گران گردد ز رنج دوست، دوست — رنج، نغز و دوستی، آن چو پوست
نه نشان دوستی شد سرخوشی — در بلا و آفت و محنت کشی[۳]

قانون پنجم: مددکار باش

یاری رساندن به دوست و سودمندی برای او به هنگام درماندگی و مشکل، شرط ضروری رفاقت است، رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

اگر کسی در صدد برآوردن نیاز دوستش باشد، خداوند در صدد برآوردن حاجتش بر می‌آید.[۴]

دوست مشمار آنکه در نعمت زند — لاف یاری و برادر خواندگی
دوست، آن باشد که گیرد دست دوست — در پریشانحالی و درماندگی[۵]

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

هرگاه فهمیدی دوست تو حاجتی دارد، قبل از اینکه بر زبان آرد، آن را انجام دهی و وی را ناگزیر نکنی که انجام آن را از تو درخواست کند.[۶]

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۲. «مِنَ الْمُرُوَّةِ اِحْتِمالُ جِنایاتِ الْإِخْوانِ». غررالحکم، ح ۹۶۲۹.
۳. مولوی بلخی.
۴. کنزالعمال، ج ۶، ص ۴۴۴.
۵. سعدی شیرازی.
۶. الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۶۹.

پاداش تکریم دوست و دست‌گیری از او نیز در فرمایش رسول الله ﷺ بیان شده است:

در میان امتم هرکس دوست خدایی خود را به هر شیوه پسندیده‌ای مورد لطف خویش قرار دهد، پروردگار در بهشت کسانی را برای خدمت وی می‌گمارد.[۱]

دوستان را به‌گاه سود و زیان / بتوان دید و آزمود توان[۲]

قانون ششم: خودت را جای او بگذار

جوان باید نسبت به دوست خود همچون خود بنگرد، دوست را جای خویش گذارد و آنچه برای خود می‌پسندد برای او نیز بپسند، امام علی ؑ در نامه خود به فرزند جوان خویش، بدین قانون چنین اشاره فرموده است:

پسرم! خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار، پس آنچه برای خود دوست می‌داری برای غیر خود دوست بدار. و آنچه تو را خوش نیاید برای او ناخوش بشمار. و ستم مکن چنانکه دوست نداری بر تو ستم رود، و نیکی کن چنانکه دوست می‌داری به تو نیکی کنند. و آنچه از جز خود زشت می‌داری برای خود زشت بدان، و از مردم برای خود آن را بپسند که از خود می‌پسندی در حق آنان ؛ ومگوی ـ بدیگران ـ آنچه خوش نداری شنیدن آن، و مگو آنچه را ندانی، هر چند اندک بود آنچه می‌دانی، و مگو آنچه را دوست نداری به توگویند.[۳]

صداقت رفاقت در گرو بیان ضعفها و کاستیهای یکدیگر است و تکامل دوستی‌ها در پرتو راهنمایی است که در این زمینه نیز باید این توصیه مولا را از نظر دور نداشت که :

در پندی که به برادرت می‌دهی ـ نیک بود یا زشت ـ باید با اخلاص باشی.[۴]

قانون هفتم: فروتن باش

«دوستی، ثمره فروتنی است»[۵] و پرهیز از تکبر ، دست کشیدن از خود برتربینی، نداشتن

---

۱. الکافی، ج ۲ ،ص ۲۰۶.
۲. سنایی .
۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۵. غررالحکم، ج ۱۱۳۰.

زشت غرورآمیز و آرامی و وقار از خصلتهای پسندیده‌ای است که باید بر رفاقتها سایه افکند، و رعایت این ویژگی دوستی آفرین است[1]. و از آن سوی، کبر و غرور پیوند رفاقت را از هم می‌گسلد و جوان را از نعمت دوست‌های خوب و شایسته دور می‌سازد.

آب از بـالا بـه پستی در رود — آنگـه از پستی بـه بـالا بـر رود
گندم از بـالا بـه زیـر خـاک شد — بعد از آن او خـوشهٔ چـالاک شد
دانـهٔ هـر میوه آمـد در زمـین — بعد از آن سـرها بـرآورد از دفـین
اصل نعمتها زگردون تا بـه خـاک — زیـر آمـد شـد غـذای جـان پـاک
از تواضع چون زگردون شد به زیر — گشت جـزو آدمـی حـیّ دلیـر
پس صفات آدمـی شـد آن جـماد — بـر فـراز عـرش پـرّان گشت شـاد
کـز جـهان زنـده ز اول آمـدیم — بـاز از پستی سـوی بـالا شـدیم[2]

حضرت علی علیه‌السلام در نامه خود به فرزند عزیزش به جلوه‌های از آداب دوستی اشاره می‌نماید:

چون دوستت از تو ببُرد خود را به پیوند با او وادار، و چون روی برگرداند، مهربانی پیش آر، و چون بخل ورزد از بخشش دریغ مدار، و هنگام دوری کردنش از نزدیک شدن، و به وقت سختگیری اش از نرمی کردن و به هنگام خطایش از عذر خواستن. چنانکه گویی تو بنده اویی، و چونان که او تو را نعمت داده ـ و حقی بر گردنت نهاده ـ و مبادا این نیکی را آنجا کنی که نباید، یا درباره آن کس که نشاید.[3]

قانون هشتم: خود را بیآرا

نظافت و آراسته بودن، سیره و توصیه معصومان بوده است، امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

همانگونه که انسان برای افراد دور و بیگانه خود را می‌آراید برای دوستان و برادران دینی نیز باید با بهترین وضع خود را آراسته سازد.[4]

---

۱. امام علی علیه‌السلام: «ثَمَرَةُ التَّواضُعِ الْمَحَبَّةُ». غررالحکم، ح ۴۶۱۳.

۲. مولوی بلخی.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴. «لِيَتَزَيَّنْ أَحَدُكُمْ لِأَخيهِ الْمُسْلِمِ كَما يَتَزَيَّنُ لِلْغَريبِ الَّذي يُحِبُّ أَنْ يَراهُ في أَحْسَنِ الْهَيْئَةِ». الکافی، ج ۶، ص ۴۳.

البته در پوشش ، میانه روی، رعایت حلال و حرام، پرهیزاز تقلیدهای نـاصواب و دوری از پوشش لباس هایی بمنظور خودنمایی، شایسته است .

قانون نهم : وفاداری پیشه کن

وفاداری، عامل حفظ دوستی‌ها است و هر دوستی از دوست خویش انتظار وفاداری دارد، امام علی علیه‌السلام می‌فرماید :

وفاداری، مایه پیوند و دوستی است.[۱]

قانون دهم: انصاف داشته باش

داشتن انصاف کلید کامیابی است و انسان منصف اصل را بر اعتماد می‌گذارد و با اعتدال به تحکیم دوستی‌های می‌اندیشد؛ امیرمؤمنان می‌فرماید :

انصاف داشتن، دلها را به یگدیگر پیوند می‌دهد.[۲]

---

۱. غررالحکم، ح ۱۱۳۰.
۲. غررالحکم، ۱۱۰۳۸.

موفقیت و برخی اسرار آن

مرتضی میرجلیلی

مقدمه

همه افراد دوست دارند در زندگی خود موفق باشند و در جامعه مورد احترام قرار گیرند. نیاز به موفقیت، فرد را به تلاش وامی‌دارد، تا در نظر دیگران با ارزش و با کفایت شناخته شود. امّا این‌که چگونه و با استفاده از چه روش و ابزاری می‌توان این موهبت بزرگ را کسب کرد، نکته‌ای با اهمیت است که باید برای به دست آوردن آن دقت ومطالعه کرد.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند کسب موفقیت، اسرار و رموزی دارد که فقط افراد نابغه و استثنایی امکان دسترسی به آن را دارند. آنها می‌پندارند برای دستیابی به موفقیت، باید دستورهای پیچیده را در زندگی به کارگیرند، تا به قسمتی از موفقیت نایل آیند. اینها هرجا مطلب و نوشته‌ای در شرح حال بزرگان تاریخ و نوابغ روزگار ببینند با کنجکاوی و دقت آن را مطالعه می‌کنند، تا رمز و راز کسب شهرت، قدرت، ثروت و... را به دست آورند، غافل از این‌که سعادت وموفقیت در درون وجود آنها مخفی است و اگر کمی دقت کنند به این گنج عظیم دسترسی پیدا خواهند کرد.

بعید به نظر می‌رسد که خالق جهان هستی و آفریدگار مهربان آدمی، برنامهٔ صلاح و کامیابی انسان را در پیچ وخم‌هایی از ابهام و رموز دست نایافتنی قرار داده باشد. همانگونه که بیشترین

نیاز انسان به اکسیژن و آب می‌باشد و خالق مهربان این دو عنصر را زیاد و فراوان در جهان طبیعت قرار داده که انسان براحتی بتواند ادامه حیات بدهد در ارائه دادن راههای موفقیت و سعادت و پیروزی، راه و روش سلوک به سوی خود را در فطرت و نهاد همه آدمیان قرارداده است [۱] و بوسیلهٔ سرمایهٔ عظیمی بنام عقل در درون انسان، و پیامبران و راهنمایانی در برون، او راکمک و یاری نموده است. با اینهمه چگونه می‌توان دسترسی به سعادت و موفقیت را پیچیده و دور از دسترس همگان معرفی نمود. درحالیکه خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ما شما را خلق کردیم تا مورد لطف و محبت و الطاف خود قرار دهیم.[۲]

من نکردم خلق تا سودی کنم   بلکه تا بر بندگان جودی کنم

تعریف موفقیت

موفقیت در لغت از وَفَقَ مشتق شده است. یعنی مطابقت و هماهنگی بین دوچیز. جَزاءً وِفاقاً[۳] یعنی پاداش‌های آخروی مطابق وهماهنگ با اعمال و کردار افراد می‌باشد.[۴]

بنا بر این، موفقیت یعنی هماهنگی با قوانین و مقررات حاکم بر نظام خلقت.

از سوی دیگر خداوند متعال نظام عالم را بر اساس قوانین و سنتهایی برپا داشته است که اگر کسی بخواهد در زندگی موفق باشد باید قوانین و سنت‌های حاکم براین جهان را بشناسد و با پیروی کردن از آن، حمایت و هماهنگی تمام موجودات و خالق آنها را به خود جذب نماید.

انسان أشرف موجودات است، ولی عنصری از یک مجموعهٔ بزرگ و نظام‌مند است که باید قوانین حاکم بر آن را بشناسد و از آن پیروی کند. اگر انسان این مقررات را به خوبی رعایت نماید، حمایت و پاداش طبیعت را درمی‌یابد، و چنانچه سرپیچی کند، با مشکلات جدّی روبه‌رو می‌شود.

---

۱. فِطْرَةَ اللهِ الّتي فَطَرَ النّاسَ عَليْها..... سوره روم، آیه ۳۰.

۲. إلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَلِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ. (هود - ۱۱۹)   ۳. سوره نبأ، آیه ۲۶.

۴. قاموس قرآن، جلد ۲، ص ۲۲۹.

ضرورت آگاهی از قوانین و دستورها

انسان برای یادگیری به دنیا آمده است و تمام جهان می‌تواند معلم او باشد، باید باور کنیم که در دانشگاه زندگی، همه شاگرد و دانش‌آموزیم.

خداوند عزوجل به خاتم الانبیاء حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً.[۱] یعنی ای پیامبر ما، تو هم در این جهان دانش‌آموز هستی و فزونی علم خود را از ما طلب کن.

آیا به راستی ما تمام اطلاعات لازم برای رشد و ترقی خود و اطرافیان خود را کسب نموده‌ایم؟ آیا به راستی برای زندگی، در یک کشور قانون‌مند، لازم نیست قبل از ورود به آن از قوانین و مقررات آن آگاه شد؟

ما در مجموعه‌ای زندگی می‌کنیم که سراسر نظم و تدبیر در آن به کار رفته است. خلقت همهٔ موجودات ـ براساس دقت و نظم و قانون است. این قوانین درسهای مهم زندگی و موفقیت را به ما می‌آموزد. بی اطلاعی از این قوانین یا سرپیچی از آنها موجب بروز مشکلات و اختلال در تمام آن مجموعه می‌شود. امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

مَن حَاوَلَ اَمْراً بِمَعصِيَةِ اللهِ كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرجُوا وَأَسْرَعَ لِمَا يَحْذَرُ.[۲] کسی که بخواهد با عصیان و نافرمانی از دستورهای خداوند، به مقصود خود برسد، آنچه را آرزو می‌نموده بیشتر از دست می‌دهد و به آنچه از آن هراس داشته سریع‌تر گرفتار می‌گردد.

بنابراین اگر بخواهیم به آرزوهای خود برسیم. اگر بخواهیم زندگی شیرین و با نشاط و سراسر محبت و صمیمیت داشته و در اوج سرافرازی و موفقیت باشیم باید به خاطر بسپاریم که رعایت قوانین و دستورهای الهی، موجب رشد ما و همراهی و همکاری سایر اعضای مجموعه هستی با ما می‌گردد.

پس قبل از هرچیز باید از این قوانین مهم و طلایی آگاه شویم و بعد به خود تلقین کنیم که هیچ راهی برای موفقیت نیست، مگر این‌که به این قوانین احترام گذاشته، بدان عمل کنیم.

---

۱. سوره طه، آیه ۱۱۴.
۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۳.

در این نوشته به تعدادی از این قوانین اشاره می‌گردد.

۱ـ قانون خلأ

همیشه خلأ باعث جذب می‌شود.

توضیح این‌که در طبیعت خلأ دوامی ندارد و به زودی چیزی آنجا را پُر می‌کند.

یکی از نویسندگان معروف، به نام کاترین پاندر می‌نویسد:

> اگر در زندگی‌تان خواهان موهبتی عظیم هستید بی درنگ خلأ بیافرینید تا بتوانید موهبت دلخواه‌تان را دریافت کنید! به عبارت دیگر: خود را از شرّ آنچه نمی‌خواهید، خلاص کنید تا برای آنچه می‌خواهید جا باز کنید. اگر در گنجهٔ لباس شما لباسهایی هست که دیگر مناسب خود نمی‌یابید، اگر در خانه یا محل کارتان لوازمی دارید که دیگر از آنها استفاده نمی‌کنید، اگر میان دوستان و آشنایان افرادی را می‌یابید که دیگر معاشرت با آنها را برای خود مناسب نمی‌دانید، همهٔ چیزها وکارهای غیر لازم را از زندگی‌تان بیرون برانید و ایمان داشته باشید که همه آنچه را به راستی می‌خواهید و آرزومندید به دست خواهید آورد. معمولاً تا خودتان را از شرّ آنچه نمی‌خواهید، خلاص نکنید، نمی‌توانید دریابید که به راستی چه چیزی را می‌خواهید؟![1]

بر طبق این قانون تا مکانی از مواد زاید و مزاحم تخلیه نگردد، امکانِ آوردن و جایگزین کردن اشیای گران بها در آن مکان وجود ندارد.

حال می‌گوییم در مسایل روحی و اخلاقی نیز این قانون حکمفرما است. تا درون دل خویش را از وابستگی به اشیای کم ارزش، رها نکنیم، و از آلودگی هایی مانند بخل، حسد، کینه، دروغ، گناه و... آن را تخلیه و پاک نسازیم، امکان نزولِ رحمت الهی -که نتیجه‌اش آرامش و سکون وایمان و خیرخواهی و ترحم ومحبت است - نخواهد بود. به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: دعای شما مستجاب نمی‌شود، مگر از گناه خالی شوید.

---

۱. قانون توانمندی، کاترین پاندر، ترجمه گیتی خوشدل، نشر البرز، چاپ هشتم، ۱۳۷۸.

نیز فرموده‌اند:

اندرون از طعام خالی‌دار / تا در آن نور و معرفت بین

۲ـ قانون جریان و حرکت

هر ذره‌ای در این نظام هستی، به سوی هدفی سیر و جریان خاص دارد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

در درون بدن ما نیز خون، لنف و اکسیژن در جریان است. توقف هر کدام از اینها موجب مرگ آدمی می‌شود.

جریان، قانونِ زندگی است. آب تا وقتی جریان دارد زلال و شفاف و زندگی بخش است؛ اما وقتی راکد شود گند می‌زند و فاسد و بدون استفاده می‌گردد.

ما نیز باید به شرایط زندگی خود نگاه کنیم و ببینم چه قسمت از زندگی ما راکد است، آن را به جریان بیندازیم و با کمک خواستن از خدا پیشرفت کنیم. سرمایه‌های خود (ثروت، علم، آبرو، سلامتی و...) را به کار بیندازیم و به وسیله آنها سعادت دنیا و آخرت را برای خود فراهم سازیم.

خالق مهربان می‌فرماید:

یٰا أَیُّهَا الإِنْسٰانُ إِنَّکَ کٰادِحٌ إِلیٰ رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقِیه:[1] ای انسان همانا تو در رنج و تلاش خواهی بود تا در روز قیامت او را ملاقات نمایی.

۳ـ قانون نظم

همه هستی منظّم است. حتی در بی‌نظمی‌هایی که می‌بینیم نظم نهفته‌ای وجود دارد. این جریان منظم هستی، حتماً برای ما پیامی دارد. نظم هستی به ما می‌گوید که ما هم به عنوان عنصری از هستی باید نظم داشته باشیم تا با جریان هستی هماهنگ باشیم.

فرد بی‌نظم وقتی در مجموعهٔ منظم زندگی قرار می‌گیرد، مانند آن است که بخواهد برخلاف

---

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

مسیر پر جوشش آب حرکت کند. چنین فردی به زودی نیروی خود را از دست می‌دهد و اسیرِ امواج خروشان آب می‌گردد.

جهان قانون مند هم براساس نظم و قوانینی که خالق جهان برای آن در نظر گرفته، در جریان است. اگر کسی همراه و همسو باشد و این نظم و قوانین را بپذیرد و اجرا کند. در مسیر کمال راه به جایی می‌برد و اگر کسی سرکشی و طغیان نماید، هلاک می‌شود. اکثر مشکلاتی که در زندگی ما به وجود می‌آید، به علت اختلاف در نظمی است که در یک قسمت از زندگی ما به وجود آمده است. باید آن را جستجو کنیم و نظم را در آن قسمت جاری سازیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در آخرین وصایای خود به این مهم توصیه نموده است که:

اُوصِیکُم بِتَقویٰ اللهِ وَنَظمِ اَمْرِکُم.

هرچقدر منظم‌تر باشید، با چرخهٔ نظم هستی هماهنگ‌تر می‌شوید. و به کیمیای موفقیت نزدیکتر می‌گردید.

۴ـ قانون بارش

از طبیعت الهام بگیرید. آسمان بر زمین می‌بارد و می‌بخشد. زمین به گیاهان لطف می‌کند و گیاهان به... و. سال‌هاست که خورشید و ماه برای ما بی‌دریغ نورافشانی می‌کنند؛ هرچند همه ناسپاس باشیم.

آری، خداوند یکی از قوانین هستی را بارش قرار داده است. بارش، یعنی به دیگران رحم کن، ببخش، احسان کن، تا مورد رحمت وشفقت الهی قراربگیری.

صدقه و انفاق فقط در مسایل مادی نیست، بلکه صدقه یک مفهوم وسیع دارد. بذل پول، علم، محبت، خیرخواهی، و تجربه و... همهٔ این‌ها نعمتهای خدا است که بذل آن در مسیر رضای خدا نوعی صدقه و بارش است. ببار تا خدا بر تو ببارد.

دانش و اطلاعات خود را در اختیار دیگران بگذارید. فکر سازندهٔ خود را به دیگران هدیه دهید. لبخند لبان خود را چون گلی به دیگران هدیه کنید، از اعتبار و آبرو و تجربه خود برای

گشایش کار دیگران استفاده کنید و بدانید هرگونه بُخل و جمع آوری حسودانه، ضد بخشش است.

با بخشش و انفاق اجازه دهید برای رحمت الهی جایی باز شود وخلأ ایجاد کنید، تاگشایشی در زندگی شما به وجود آید.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

اِنْ لَمْ تَسَعُوا النّاسَ بِأَمْوالِکُم فَسَعُوهُمْ بِطِلاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْخُلْقِ[1]: اگر برای شما امکانات مالی فراوانی وجود ندارد که به مردم ارزانی کنید، پس با روی خوش واخلاق نیکو به آنها احسان کنید.

عاشقانه ببخشید و بر دیگران احسان کنید و ببارید، تا از پاداش این بخشش به وجد بیایید و لذت زندگی را بچشید.

توجه داشته باشید که برای بذل و اهدای عطایای الهی به دیگران اولویت‌ها را باید در نظر گرفت.

۵ـ قانون پاکی

پاکی اساس جذب همهٔ موهبت‌ها است. موهبت‌ها همیشه جذب پاکی می‌شوند و به نسبت پاکی که در خود ایجاد می‌کنید لایق جذب موهبت‌ها می‌شوید. این قانون در امور طبیعی کاملاً حس می‌شود؛ مانند آن که فرموده‌اند:

شستن دستها قبل و بعد از غذا موجب فزونی روزی می‌گردد. در خانه‌ای که تارهای عنکبوت باشد فقر بدان خانه رو می‌کند و تمیزکردن منزل از عنکبوت نیکو شمرده شده است.

باید پاکی را از ذهن و زبان خود شروع کنیم. ذهن را از رذایل فکری و اخلاقی تطهیر کنیم. دروغ، تهمت، تمسخر و قضاوت نادرست یا نیت ناپاک، تصمیم بر گناه، کینه و نفرت از برادر دینی، مانعِ جذب موهبتهای الهی می‌گردد.

---

۱. میزان الحکمة ـ خُلق.

بعد از پاکیزگی ذهن و دل، نوبت به پاکیزگی محیط، لباس و بدن می‌رسد.[1] از امروز به نظم و نظافت و پاکی اهمیت بیشتری بدهیم و اتاق خواب، آشپزخانه، باغچه، و کلاس درس خود را منظم و تمیز کنید. بعد از پاداش آن، که احساس خوب وموفقیت و نشاط است، بهرمند شوید.

ممکن است بگویید کسانی را می‌شناسید که دروغ می‌گویند، ناسزا، غیبت و... انجام می‌دهند و قانون مندی طبیعت را رعایت نمی‌کنند، اما وضع مالیِ خوب و ثروت فراوانی به چنگ آورده‌اند. در جواب می‌گوییم یادتان باشد موفقیت، بالاتر و مهم‌تر از ثروت‌مند شدن است. رزق و روزی واقعی آرامش این لحظهٔ شماست. روزی حلال فرصتهایی است که به دست می‌آورید و ذخیرهٔ آخرت خود می‌سازید. رزق و روزی، داشتن فرزند صالح، همسر فداکار، احساس آرامش و رضایت از خدا، داشتن دوستان خوب و سلامت جسم و روح است که گروهی با زیر پاگذاشتن قوانین طبیعت به این روزی‌های مهم و نعمتهای اساسی لطمه می‌زنند. به امید شناخت تمام قوانین و اسرار موفقیت.

در پایان این مقاله، چند کتاب مفید معرفی می‌گردد:

۱. انسانهای جاویدان، نوشته تندر.

۲. رمز موفقیت بزرگان، نوشته باقی زاده.

۳. انسانهای موثر، نوشته استفن کاوی، ترجمه مهدی قراچه داغی.

۴. عوامل موفقیت در تحصیل، مرتضی نظری.

۵. غیر ممکن ممکن است، نوشته ژوزف مورفی.

---

۱. برگرفته از کتاب «همه چیز با خدا ممکن است». م. حورائی.

برنامه ریزی

(عوامل و موانع)

دکتر حسین خنیفر

امروزه اهمیت برنامه ریزی چنان روشن و بدیهی است که بی‌نیاز از تأکید به نظر می‌رسد. این اصل در تمام مراحل زندگی و در همه امور جاری است. و به امور تحصیلی و آمادگی برای ورود به مانند دانشگاه خلاصه نمی‌شود؛ ولی افراد زیادی با اعتراف اهمیت برنامه‌ریزی در زندگی از آن محروم‌اند.

این سخن را همواره به یاد داشته باشید:

«انسانِ بدون برنامه کارنامه ندارد.»

در حقیقت ما با برنامه‌ریزی، همه گونه امکانات خود را برای رسیدن به هدف تعیین شده، بسیج می‌کنیم و سعی داریم تمامی زوایا و ابعاد آن را به دقت مورد نظر قرار دهیم.

تعریف برنامه‌ریزی

برنامه ریزی عبارت است از پیش بینی عملیات با توجه به منابع برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده.[۱]

---

۱. پیش در آمدی به اصول و مبانی مدیریت و دیدگاه امام علی علیه السلام با نگرش تطبیقی، حسین خنیفر، تهران، پیک دبیران، ص ۳۷۰، ۱۳۸۰.

فایده برنامه‌ریزی

برنامه ریزی زمان آینده را به زمان حال می‌آورد و آدمی را برای تسخیر زمان آماده می‌سازد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

کسی که بدون آگاهی (تدبیر و عمل) به کاری بپردازد و (زمان و اندیشه و عاقبت را لحاظ نکند) همچون کسی است که از بیراههٔ (مبهم و نامطمئن) می‌ورد و چنین شخصی هرچه جلوتر می‌رود از سر منزل مقصود خویش سخت فاصله می‌گیرد و کسی که از روی آگاهی و (برنامه ـ نظم) حرکت کند مانند روندهٔ در راه آشکار است.[1]

یکی از فواید و امتیازات برنامه‌ریزی احساس خوب بودن و احساس موجودیت است. فرد دارای برنامه در صحنه است، نه تماشگر صحنه. او فعال و بازیگرِ نقش واقعی خویش است، نه تماشگر و منفعل.

برنامه حامی و پشتیبان لحظات زندگی است، به ویژه آن‌گاه که نمی‌دانید باید چه کنید و تقدّم و تأخّر فعالیت‌ها از عهده‌تان خارج می‌گردد. برنامه در حقیقت تصویری از کارها و فرصتی برای انتخاب و زاویه‌ای روشن. در تاریکی و ابهام به شما هدیه می‌کند و بر سر سفرهٔ فعالیت‌های شما می‌نشیند و آنها را تعریف می‌کند. برنامهٔ خوب با ما سخن می‌گوید.

اهمیت برنامه‌ریزی

اگر برنامه ریزی را جز و زندگی خود به شمار آوریم و به آن عادت کنیم در حقیقت به طرق مختلف استعدادهای خویش را شکوفا می‌سازیم و مبهم‌ترین لحظات زندگی را به صحنه روشن فعالیت، تلاش، شکوفایی و رشد و بهره‌وری و ارتقای روز افزون می‌کشانیم. افراد شادمان که

۱. نهج البلاغه، خ ۱۵۴.

احساس خوبی در مورد خویشتن دارند سه ویژگی مهم دارند[۱]:

۱ـ در زندگی منظم و دقیق و با برنامه‌اند.

۲ـ با تجربه اندوزی از موفقیت و شکست، آن را قسمتی از قانون زندگی می‌دانند.

۳ـ ایده‌ها، روش‌ها و فعالیت‌ها خود را با برنامه تعریف می‌کنند.

چنین افرادی در حقیقت شاید مشتاق بخشش و کارهای خیرخواهانه و نوعدوستی هم باشند، ولیکن مشتاق بخشیدنِ «وقت» خویش نمی‌باشند. چون تنها سرمایهٔ بی‌جایگزین، زمان است که بایستی با برنامه‌ریزی تعریف شود. زیرا بی‌برنامه بودن و صیانت نکردن از وقت نوعی تخریب فرصت‌ها است.

نکته

امروزه حراست و حفظ زمان، کاری بسیار ارزشمند و مهم است. برخی صاحب‌نظران معتقدند که اگر شما روزانه ده دقیقه را تلف کنید تا به دنبال مثلاً «وسایل گمشده و آشفته خود بگردید» در سال حدود ۶۰ ساعت وقت تلف می‌گردد. بنابر این برای حل این مشکل از همان ابتداء بایستی اشیاء را در جای مناسب و کارها را در حدود مشخص قرارداد.

از تفاوت‌های انسان و حیوان این است که حیوان فقط در زمان حال زندگی می‌کند و انسان در زمان‌های حال، گذشته و آینده. گذشته برای انسان محل تجارب، حال منزلگاه تصمیم‌گیری، و آینده سکوی رشد و ارتقا است.

در حقیقت انسان با تجزیه و تحلیل رویدادهای گذشته، به برنامه ریزی زمان حال می‌پردازد و آینده را رقم می‌زند و برنامهٔ تازه‌ای پی می‌ریزد.

نکته

وقتی انسان برنامه آینده را تدوین می‌کند و بسیاری از فعالیت‌ها و تلاش‌های خود را در قالب اهداف و فعالیت روزهای آتی تعریف می‌کند، به میزان وصف ناشدنی از آرامش برخوردار می‌شود

---

۱. نادر قلی قورجیان، برنامه‌ریزی آموزشی و درسی، مقطع دکتری (ph-D) ۱۳۷۹.

و اگر بعدها نیز برنامه‌های خود را تغییر دهد، دست کم می‌داند که زمان خود را معنا بخشیده و تغییرات را با آسودگی خیال انجام می‌دهد.

افق‌های زندگی

نگرش انسان نسبت به آینده باید از زاویهٔ سه افق صورت گیرد: افق باز، دور و روشن.

افق باز (وسعت فکری)

افق باز، ضامن جولان فکری انسان‌ها است. تا مصالح و وسایل پیرامون خود را بهتر درک کنیم. در افق باز آدمی راه حل‌های مختلف را در یک راه حل خلاصه نمی‌کند. جوانب را می‌نگرد و به خلاقیت و ارائه راه حل‌های وسیع می‌پردازد. به همین سبب راه حل‌های مختلف را می‌آزماید، طرح و برنامه می‌دهد، حرکت می‌کند و جامد نمی‌ماند.

افق دور (دوراندیشی)

دور اندیشی از خصلت‌های ممتاز انسان است. افق دور نگاه و نگرش آدمی را از ابهامات خلاصی می‌دهد. افراد دور اندیش در مقایسه با دیگران از مسایل و رفتارها و واکنش‌ها، تصویری شفاف‌تر دارند و اتفاقات را به شکلی دیگر می‌بینند.

افراد دارای افق دور همواره بر آینده نظارت بیشتر دارند.

افق روشن (روشن بینی)

یعنی بهره‌مندی آدمی از زاویه‌ای روشن و کم ابهام. این افق با عنایت به دو افق دور و باز میسر می‌گردد. یعنی امور را شفاف کرده، تصمیم‌گیری را دقیق‌تر انجام دهد و اصل تغییر برنامه را هم در نظر بگیرد.

نکته

امروزه فقط شمار اندکی از مردم وقت کافی در اختیار دارند و بیشتر افراد از کمبود وقت نگرانند. بر طبق تخمین و برآوردها، فقط حدود ۳۰٪ الی ۴۰٪ از توان انسان‌ها مورد استفاده قرار

می‌گیرد و افراد ۶۰٪ از فعالیت‌های خود را هدر می‌دهند، و علت اصلی آن کمبود شناخت و بی‌برنامگی است. زیرا هدف‌ها روشن نیست و برنامه‌ها از اولویت‌گذاری برخوردار نمی‌باشند.

سرمایه عمر و برنامه‌ریزی

بر طبق محاسبات انجام شده[1]، یک انسان با امید به زندگی طولانی، حد اکثر ۲۰۰/۰۰۰ ساعت از زمان را به عنوان وقت مورد استفاده در اختیار دارد و استفاده بهینه و بهتر از زمان محدود و کوتاه عمر، تنها با برنامه‌ریزی (مدیریت زمان) تحقق می‌یابد.

مدیریت زمان یعنی مهار فرصت‌ها و جهت دادن به فعالیت‌ها... و بهترین زمانِ بهره‌گیری از این فرصت‌ها، دوران نوجوانی و جوانی است.

نمونه

شهید دکتر بهشتی با اینکه در اصفهان خانه‌ای مناسب داشتند، ولی برای استفاده بهتر از سرمایه عمر و مطالعه و تلاش علمی خود، از سال ۱۳۲۴ در حجرهٔ یکی از مدارس اصفهان می‌زیست و ساعتها به تحقیق، کاوش، مطالعه و خودسازی می‌پرداخت.

جالب توجه اینکه: این شهید عزیز تا آخر عمر پر برکت شان با برنامه زندگی کرد. بعد از شهادت ایشان، تقویمشان را در محل انفجار یافتند و مشاهده شد که ایشان برنامه‌ها، ملاقت‌ها، مسافرت‌ها و طرح‌های خویش را تا شش ماه بعد ترسیم کرده است.

برنامه ریزی و زمان

زمان در عصر ما، ساعت و روز و هفته نیست، بلکه آن را باید با دقیقه و ثانیهٔ مورد بحث قرار داد و فعالیت‌ها را در قالب آن تعریف کرد.

جوانی که تا زمان امتحان کنکور خود فقط ۷۵ روز فاصله دارد نباید از این امر نگران باشد.

---

۱. مدیریت زمان، لوتارجی سرورت، مترجم منصور توکلی نیا، ص ۵، سال ۱۳۸۰.

باید بداند که این مدت چه میزان ساعت و دقیقه است. آن‌گاه که دانست تقریبا ۱۸۰۰ ساعت وقت در اختیار اوست، اوقات خود را هدر نمی‌دهد و از آن نتیجهٔ بهتر به دست می‌آورد.

برنامه‌ریزی کاربردی (طراحی عملی)

جوانان اغلب می‌پرسند: ما می‌دانیم برنامه‌ریزی بسیار مهم و ارزشمند است، اما چگونه برنامه‌ریزی(طراحی عملی) کنیم.

برای این کار لازم است هر فرد شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم نماید:

بخش اول: صبح تا ظهر.

بخش دوم: ظهر تا غروب (بعد از ظهر).

بخش سوم: شب.

و سپس جدول زیرا راکه شباهت بسیار زیادی به برنامه کلاس درس دارد را طراحی نماید:

روز	صبح‌ها			عصرها			شب‌ها		
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شنبه									
۱شنبه									
۲شنبه									
۳شنبه									
۴شنبه									
۵شنبه									
جمعه									

اگر هر چهار ضلعی خالی این جدول را یک ساعت فرض کنیم پس از سه ساعت استفادهٔ

بهینه از اوقات، همچنان در هر روز ۶ چهار ضلعی خالی خواهیم داشت و در هر هفته می‌توانیم ۴۲ قاب زمان را احیا کنیم.

نکته ۱: ممکن است صبح درس داشته باشیم ولی عصر و شب امکان طراحی این برنامه باشد. می‌توانیم ۳ ساعت عصر و ۳ ساعت شب را طراحی کنیم.

نکته ۲: وقتی در شبانه روز ۶ ساعت را کار مفید انجام دهیم ۱۸ ساعت باقی می‌ماند که می‌توانیم به فعالیت‌های علمی، استراحت و خواب و ورزش اختصاص دهیم.

نکته ۳: چون نگاه ما به زمان، با شمارش روز است، نه ساعت، غالباً هر هفته را که ۱۶۸ ساعت است نابود کرده، از بین می‌بریم.

بیان دو تجربه

تجربه اول

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید: هرگاه بی‌سبب دچار اندوه، ناراحتی و کسالت می‌شوید، علّتی دارد و آن این است که یا فرصت‌هایی را از دست داده‌اید، یا نمی‌توانید از فرصت‌های خود استفاده کنید.

انسانی که فرصت‌های زیادی از دست داده و نمی‌تواند آنها را زنده کند یا در حال حاضر فرصت‌ها را یکی یکی از دست می‌دهد دچار غم مبهمی می‌شود که هیچ دلیلی برای آن نمی‌یابد. به همین سبب حضرت می‌فرماید:

إِضَاعَةُ الفُرْصَةِ غُصَّة: ضایع کردن فرصت‌ها اندوه به بار می‌آورد.[1]

ومکرر این حالت در زندگی تجربه شده است.

تجربه دوم

گاهی به افرادی برمی‌خوریم که مشکلشان این است که نمی‌دانند مشکلشان چیست. در

---

۱. غرر الحکم.

اصطلاح می‌گوئیم: آنها «مشکل بیان مشکل دارند». ناراحتی این دسته از افراد آن است که به جای این‌که بر کارها مسلط باشند و با برنامه پیش روند، زمان بر آنها چیره است و اوقات از کف اختیار آنها خارج است و جالب توجه این‌که چون می‌دانند که نمی‌دانند چکار کنند همیشه گرفتارند و اصطلاحاً می‌گوییم: آدم بی‌برنامه، وقت خالی ندارد.

پس همیشه از خود سؤال کنیم:

امروز چه باید بکنم؟

فردا چه برنامه‌ای دارم؟

این هفته چه اهدافی دارم؟

و این ماه چه مسایل و برنامه‌ها و اصول و لوازمی را در برنامه باید رعایت کنم.

سارقان زمان

هرچیز به همان میزان که دارای اهمیت و ارزش است، دشمن و آفت پیرامون آن نیز بیشتر خواهد بود. اگر برنامه ریزی دارای اهمیت ویژه است باید خوب بدانیم که این پدیدهٔ با ارزش سارقان بیشماری نیز دارد. سارقان زمان همیشه در اطراف مایند و اگر مهار نشوند، فرصت‌های بی‌بازگشت را از بین می‌برند.

سارقان زمان را می‌توان در این پدیده‌ها یافت:

۱ـ تعارفات

تعارفات بیش از حد و نداشتن شهامتِ «نه گفتن»، نابودگر فرصت‌ها است. بیشتر افراد که در زندگی شکست‌های ناشی از اتلاف فرصت‌ها را یدک می‌کشند و در برنامه‌ها با انبوهی از کارهای نیمه تمام و فعالیت‌های زخمی رو به رویند، تنها بدان سبب است که نمی‌توانند پاسخ نه دهند، به همین علت در دام این سارق گرفتار می‌شوند.

امروزه بعضی از افراد نمی‌توانند یا نمی‌دانند که چگونه، چه زمانی و به چه شیوه‌ای به سارقان

زمان پاسخ نه بدهند و تنها راه این امر را توسل به عذر یا بیماری می‌دانند.

به گفتهٔ پژوهش گران: میانگین فاصله بین خدا حافظی یک خانواده بعد از میهمانی تا زمان خروج از منزل حدود ۳۰ دقیقه است.

۲ـ عادتهای بد خوراکی

در غذای ما ایرانیان کربوهیدرات و نشاسته و قند بسیار زیاد است. این نوع تغذیه عامل بسیار مهمی در خستگی مفرط، چاقی و اختلال در برنامه‌ها است.

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید:

اَلعادَةُ طَبْعٌ ثانٍ: عادت سرشت و طبیعت دوّم انسان است. سرشت اولی همان طبیعت فطری است. و سرشت دومی عادت‌ها است.

نیز می‌فرماید:

العادَةُ عَلىٰ کُلِّ اِنسانٍ سُلطانٍ:[1] عادت چون پادشاه قدرتمند بر قلمرو وجود انسان حکم می‌راند.

و نیز می‌فرماید:

آفَةُ الرِّیاضَةِ غَلَبَةُ العادَةِ[2]؛ عادت، آفت تلاش‌ها و کوشش‌های انسان است.

آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

العَادَةُ عَدُوٌّ تَملکَ:[3] یعنی عادت، دشمنی است که مالک انسان می‌شود و انسان برده‌وار در اختیار او قرار می‌گیرد.

البته در این همه، منظور عادت‌های بد است.

۳ـ تلفن

تلفن از ابزارهای ضروری زندگی بشر امروز به شمار می‌رود. امّا با همه سودمندی‌اش ممکن است سارق زمان باشد. گفتگوهای طولانی، حاشیه‌روی‌های بی‌مورد و حتی استفاده‌های مکرر و

---

۱. غرر الحکم و درر الکلم، علیرضا برازش، (حرف ع.) ۲. همان.

۳. همان.

غیر ضروری از آن به خستگی روانی، انقطاع از زمان و کار، عصبانیت، ابهام و تحلیل رفتن قوای جسمانی می‌انجامد. خلل‌هایی که تلفن‌های غیر ضروری در کار پدید می‌آورند موجب هدر رفتن وقت می‌گردد.

۴ـ ملاقات کنندگان

در خانه، محل کار، خیابان و محیط‌های دیگر اجتماع با افراد گوناگونی ارتباط داریم و با آنها ملاقات، صحبت و رایزنی می‌کنیم، بعضی افراد فرصت‌های مرده خویش را برای ملاقات غیر ضروری با ما تنظیم می‌کنند، و چه بسا ما در اوج مطالعه یا کار و فعالیت باشیم. باید توجه داشته باشیم که بسیاری از این ملاقات‌ها و ارتباطها از سود معنوی و مادی و ارزشی تُهی است. این دیدارها وقت را نابود می‌کنند و آدمی را از پرداختن به امور مهم‌تر باز می‌دارند.

۵ـ اطلاعات اضافی

اغلب افراد در محیط کار و زندگی با اطلاعات، یادداشت‌ها و مطالب اضافي رو به رویند. این اطلاعات که ذهن یا میز و محل زندگی ما را اشغال کرده است، معمولاً به نابودی وقت می‌انجامد. بررسی و مراجعات مکرر و بیهوده و باز بینی خاطرات نهفته در لابلای آن‌ها، جز اتلاف وقت معنایی ندارد.

برای پیشگیری از این هزینهٔ جبران‌ناپذیر، باید اطلاعات کیفی موجود، پس از دسته بندی، در جای مناسب قرار گیرند و اطلاعات کمّی به شکل فهرست، نمودار یا جدول و غیر آن خلاصه شوند تاهنگام نیاز به بخشی از آنها، به باز بینی تمام آنها ناگزیر نگردیم و وقت بسیار هزینه نکنیم.

هشداری در استفاده از اینترنت

یکی از خطرات که حتی کارشناسان میکروسافت و خود «بیل گیتس» به آن اشاره کرده این

است که یکی از اهداف شیطانی و پشت پرده و ضمنی راه اندازی وسیع اینترنت غرق کردن مردم دنیا در اطلاعات اضافی است. آموزش اینترنت و کسب اطلاعات جدید و مفید کار پسندیده‌ای است، اما غرق شدن در غرقاب اطلاعات بی‌پایان و غیر ضروری آن نوعی اتلاف زمان، عمر، هزینه و فرصت‌ها است. البته این قضیه در امور سرگرم کنندهٔ دیگری غیر از اینترنت هم ممکن است صادق باشد که افراط و تفریط در هر کاری نابودگر فرصتها و منابع است.

۶- خود محوری

یکی از سارقان اصلی زمان، خود محوری (خود را قطب، ناظر و فاعل همهٔ کارها دانستن) است. درحالیکه در انجام کارها می‌توان از دیگران کمک گرفت، که اصطلاحاً بدان مشارکت یا مدیریت مشارکتی یا تفویض اختیار گویند. بنابر این باید در انجام کارها از یاری همکاران و دوستان بهره بگیریم و از هزینه کردن وقت در امور کم اهمیت پرهیز کنیم. افزون بر این، خود محوری سبب فشار عصبی و تنش‌های روانی شدید می‌گردد. افراد خود محور در انبوهی از اطلاعات غوطه‌ورند و همواره از کمبود وقت شکوه می‌کنند.

از همین رو متخصصان برنامه ریزی می‌گویند:

> خود را درگیر کارهایی که دیگران هم می‌توانند انجام دهند یا باید انجام دهند نکنید.[1]

افراد خود محور گاهی در انبوهی از کارها که جرأت یا جسارت تفویض آن را ندارند دفن می‌شوند. بسیاری از دوستان، همکاران، اعضای خانواده و غیر آن می‌توانند در خیلی از امور به ما کمک کنند.

۷- تقسیم نمودن توان انجام کار

انسان از ظرفیت و توان انجام کار محدود برخوردار است. همه ما انسان‌ها در طی شبانه روز ظرفیت‌هایی متفاوت داریم. بنابراین، توان انجام کار تعریف شده و محدودی را می‌توانیم مصرف

---

۱. مدیریت برتر زمان، راجیو، ستی، تهران، نسل نو اندیشی ۱۳۷۷، ص ۱۰۶.

نماییم و شایسته است که با توجه به امور و ظایف و فعالیت‌هایمان انرژی خود را تقسیم نماییم.

استفاده موثر از وقت به میزان تقسیم صحیح توان انجام کار در طی شبانه روز بستگی دارد. بسیاری از افراد در نخستین ساعات صبح فعال و پر جنب و جوش ظاهر شده، همهٔ توان خود را مصرف می‌کنند، تا جایی که توان جایگزین هم نمی‌تواند، آنها را برای فعالیت‌های بعدی آماده کند و علاوه بر آن استهلاکِ روانی آنها را بی‌رمق می‌سازد. به همین علت ساعات باقی مانده شبانه روز به سبب این خستگی طاقت فرسا تلف می‌گردد. در حقیقت این تندی و خستگی عامل سرقت زمان‌های باقی‌مانده می‌گردد.

پس بهتر است که توان خود را در طی روز تقسیم کنیم و با صبر و حوصله و بردباری بر توسن زمان و توان مسلط شویم و بدانیم که کارهای ضروری و غیر ضروری کدامند و توان خود را مطابق آنها تنظیم و در تمام ساعات روز آن را تقسیط (قسط بندی) کنیم.

۸ـ ترک اولویت گذاری

نداشتن فهرستی از کارها و مشخص نبودن اولویت‌ها، عامل دیگری است که به نابودی فرصت‌ها می‌انجامد. کارهای روزانهٔ ما سه حالت دارند:

۱. امور فوری

۲. کارهای متوسط

۳. امور عادی و معمولی

اگر کارها درست اولیت بندی نشود، در موضوعات جزئی و بی‌اهمیت وقت بسیاری را هزینه می‌کنیم و در نتیجه نمی‌توانیم به قدر کافی در وظایف عمده و حساس متمرکز شویم. داشتن یک دفترچه کوچک برای فهرست کردن کارها بر اساس اهمیت شان بسیار سودمند است.

۹ـ نوع نگرش به زمان

نوع نگرش به زمان، گویای روش استفاده و بهره گیری از آن است. نگرش به زمان در قالب روز، هفته و ماه، به «سرقت پنهان» زمان می‌انجامد. برای جلوگیری از این سرقت باید زمان را در

قالب‌های دقیقه، ثانیه و لحظه ببینیم، برنامه ریزی دقیق و زمان بندی شده، یعنی نجات دادن و ذخیره سازی لحظه‌ها و ثانیه‌ها.

«آثار نگرش دقیق و لحظه‌ای به زمان»

۱. اهداف حرفه‌ای و شخصی سریع‌تر و مطمئن‌تر حاصل می‌گردند.

۲. وقت ذخیره می‌شود.

۳. وقت کافی برای رسیدن به تمام کارها، وظایف و فعالیت‌ها خواهیم داشت.

۴. فشارهای عصبی روزمرهٔ زندگی کاستی می‌پذیرد و انسان از عادت‌ها و روش‌های بهتر و مطمئن‌تر برخوردار می‌شود.

راز موفقیت بسیاری از افراد موفق، استفاده بهینه و کارآمد از لحظات و فرصت‌های کوچک زندگی است.

۱۰ـ ابهام در اهداف و مقاصد

«مارک تواین» می‌نویسد:

اگر اهداف روشن نباشد، باید دوچندان زمان صرف نمود و دو چندان تلاش کرد.[۱]

مدیریت زمان در بستر اهداف، محرک و مشوق فعالیت هایند. برنامه ریزی مبتنی بر هدف، روشی بهینه و پاسخ‌گوتر است.

آن که در برنامه‌هایش اهدافی آگاهانه و هوشمندانه پی می‌گیرد، با استفاده از انضباط و انگیزش شخصی، بُعدی جدید در خویش پدید می‌آورد که اصطلاحاً نیروهای ناخودآگاه خوانده می‌شود. روشن بودن اهداف با تعیین اولویت‌ها ارتباط تنگاتنگ دارند. یعنی اولویت، با اهداف روشن و آسان است. ابهام در اهداف به تعیین نکردن اولویت و در نتیجه از دست دادن فرصت در کارهای کم اهمیت می‌انجامد.

---

۱. مدیریت زمان، لوتارجی سی ورت، توکلی نیا، نشر عصر ظهور، ۱۳۷۸.

نتیجه‌گیری

متخصصان برنامه‌ریزی اعلام می‌کنند که عمر مفید یک انسان هفتاد ساله حدود ۲۰۰/۰۰۰ ساعت است. پس باید برای این ساعت‌ها برنامه ریزی کنیم و مانع اتلاف عمر شویم و به اهداف مناسب و شایسته خویش دسترسی پیدا کنیم.

پس برنامهٔ زندگی خود را براساس اهدفِ روشن وقابل دسترس، تنظیم کنیم، آنرا به روی کاغذ ترسیم نموده و مکرر به آن مراجعه کنیم و برای رسیدن به آن اهدف فکر کنیم. و از تمام لحظات عمر خود برای آبادی جهات ابدیّت خویش بهره بگیریم که الدنیا مزرعة الآخرة.

پوشش بهتر
(ویژه دختران و زنان جوان)

حجة الاسلام یوسف غلامی

دشوارترین موضوع در بیان پیامدهای ناپوشیدگی زنان، یادکرد مطالبی است که طرح آن برای بانوان دارای همسر، سودمند است، اما برای دوشیزگان نه تنها سودمند نیست، موجب بد آموزی است. از طرفی، نمی‌توانِ دوشیزگان را بدون بیان آن مطالب، به درستی به فلسفهٔ پوشش زن معتقد ساخت.[1]

سال هاست که در محافل علمی، به نام طرفداری از حقوق زن جنجال برپاست. شواهد، حکایت از آن دارد که انگیزهٔ آن کوشش‌ها تأمین امنیت و آرامش برای زنان نیست. شگفت آور آن است که بسیاری از همایش‌هایِ جانبداری از حقوق زن، با حمایت مردان دنبال می‌شود. شاید در این گردهمایی‌ها، مردان عرصهٔ سیاست ـ بیش از زنان ـ به اهداف خود نزدیک می‌شوند و زنان ـ بیش از پیش ـ در طرح‌های استعماری گرفتار می‌آیند.

---

۱. برای آگاهی بیش‌تر به کتاب «راز یک فریب»، از همین نویسنده مراجعه فرمایید.

طرح فروید[۱] ـ به هر انگیزه که اظهار شد ـ بهترین بهانه برای استعمار زنان از سوی سیاست پیشگان عرصهٔ اقتصاد بود. به اعتقاد وی:

خویشتن داری وتقوای دینی در برابر میل جنسی، گناهی نابخشودنی و جنایت به بشریت و جامعه و تاریخ است.[۲]

راسل[۳] با تأثیرپذیری از اندیشه‌های فروید، می‌گوید:

اگر برهنگی مد روز می‌شد مسلماً مردان از دیدن بدن برهنهٔ یک زن تحریک نمی‌شدند.

در نتیجه، آنان آرام می‌گرفتند، وزنان به امنیت دست می‌یافتند و دیگر به هیچ زنی تعرض نمی‌شد و رنج غریزه، هیچ مردی را نمی‌آزرد.

زمانی از پیروی این طرح‌ها نگذشته بود که نشریات رسمی آماریِ آمریکا از حوادث هولناکی خبر دادند که حکایت از آن داشت که ارقام تجاوزات به زنان و دختران و حتی خرد سالان، در طول سال‌های قبل از نظریه فروید و بعد از آن، تقریباً پنجاه تا صد برابر افزایش داشته است.[۴]

هر چه زمان بر آن نظریات می‌گذشت، واهی بودن آن بیش از پیش روشن می‌شد. با برهنگی زنان، نه هیچ زنی به امنیت نایل آمد و نه هیچ مردی به آرامش دست یافت. مرزهای اخلاقی میان زن و مرد فرو ریخت و راه گسترش زشتی هموارتر گشت. کامجویی‌های آزاد، نسل جوان را به اسارت گرفت، خانواده را فروپاشید و صد چندان ارزش زن را فروتر از گذشته گردانید. گسترش ناامنی سبب شد که سالانه تنها در فرانسه بیش از ۳۰۰،۰۰۰ دختر یا زن مورد تجاوز قرار گیرند.[۵] و در آمریکا (سال ۱۹۶۱م.) ۴۰۰ هزار کودک نامشروع متولد گردد.[۶] در برابر هر شش هزار

۱. زیگموند فروید، روان پزشک اتریشی (۱۸۵۶ ـ ۱۹۳۹ م.).

۲. ر.ک: روان‌شناسی، زیگموند فروید.

۳. برتراند آرتور ویلیام راسل، فیلسوف معاصر انگلیسی (۱۸۷۲ ـ ۱۹۷۰ م.)

۴. حجاب و آزادی، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۵. گزارش کانال TFI ساعت یک بعد از ظهر، ۱۸ اوت ۱۹۸۴ م. (انبوه این گزارش‌ها را در کتاب آیین بهزیستی اسلام، احمد اردوبادی، ج ۳ بیابید.

۶. ر.ک: عوامل فساد و بد حجابی و...، احمد رزاقی.

ازدواج، دو هزار طلاق صورت گیرد[1]، یعنی ½ ازدواج‌ها به جدایی انجامد.

با طرح برهنگی زنان، زن از ریاست خانه و حاکمیت بر قلب همسر و فرزندانش، به استخدام کارخانه در آمد. صاحبان سرمایه پس از فریب زن، به امید دست یابی وی به آزادی و امنیت، با تزیین اندام وی و تأکید بر تبلیغ فراوان به ارزش‌های ظاهری او کوشیدند تا دیگر ارزش‌های آسمانی زن فراموش شود و از همهٔ آنچه آفریدگار به زن هدیه کرده است برای افزودن سرمایه‌های خود بهره جویند. زن از نگاه آنان، نیروی کار ارزان است. آنان با مسئولیت سپاری به زن، هم از خصایص وجود او بهره‌مند شدند و هم با رونق بخشیدن به محیط کار، مهار مردان را بیش از پیش در دست گرفتند. رفته رفته سرنوشت زن به آن‌جا رسید که در مراکز رسمی روسپی‌گری، به استخدام گرفته شد و اندام ناپوشیده او عامل رواج مجلات و فیلم‌های ضد اخلاق گردید.

الف) وجود ناشناختهٔ زن

نخستین وظیفهٔ کسانی که می‌خواهند دربارهٔ شخصیت زن و وظایف او اظهار نظر کنند، شناخت خصوصیات روحی و جسمی زن، عوامل تمایز آفرین میان او و مرد و نیز شناسایی عوامل میل جنسی میان آن دو است. ضروری‌تر از بیان فلسفهٔ حجاب، شناساندن زن به خود اوست. دختر و زنی که نداند با پوشش خویش می‌خواهد از چه محافظت کند و او چیست و کیست که این همه برای تقدّس و پاکی و حفاظت از وی باید کوشید، حجابش دوامی ندارد و با کمترین فشار یا تبلیغ، از آن فاصله می‌گیرد و آن را عادت موروثی ملی یا خانوادگی و مایهٔ زحمت می‌شمرد.

اشتباه فروید ـ چنان که خود او در اواخر عمر اعتراف کرد ـ نشناختن حقیقت غریزهٔ جنسی زن و مرد بود. او نتوانست دریابد که تعیین تمایز میان زن و مرد، محدود سازی زن نیست، بلکه کوشش برای استفادهٔ هر چه صحیح‌تر از وجود اوست؛ چنان که عایق دور سیم برق دارای چنین نقشی است.

---

۱. سیمای تمدن غرب، مجتبی موسوی لاری، ص ۹۸ ـ ۱۰۵.

در بر شماری خصوصیات روحی و جسمی زن و شناخت صحیح غریزهٔ زن و مرد، باید به این ویژگی‌ها اشاره کرد:

۱. کانون دلربایی

آفرینش، نشان از آن دارد که عوامل دلربایی در وجود زن چنان انبوه است که مرز نمی‌شناسد، و خود وی نیز از این قدرت به خوبی آگاه است. اگر زن از تربیت دینی فاصله گیرد، بی‌درنگ خواهد کوشید تا با جلوه نمایی و دلبری، به آنچه روابداند یا نداند، دست یابد.[۱]

بدین سبب است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

پس از رحلت خود، هیچ فتنه‌ای را برای مردان زیان‌بارتر از فتنهٔ زنان نمی‌بینم.[۲]

تربیت دینی به زن می‌آموزد که جاذبه هایش برای حفظ همسر و گرمی محیط خانواده و توسعهٔ میدان محبوبیت اوست و همین نیروست که مرد را به تشکیل خانواده علاقه‌مند می‌سازد و از بی‌مسئولیتی و گناه می‌رهاند.

۲. خوش‌بینی و زود باوری

زن، دریای عاطفه است و امیدوار به وعده‌ها. آموزش‌های ملاطفت‌آمیز، سریع‌تر از مرد، بر او تأثیر می‌نهد و «اظهار علاقه، بی‌درنگ در جان او رسوخ می‌کند و پایدار می‌ماند.»[۳]

خوش بینی و زود باوری او سبب می‌شود که در پی اظهار علاقهٔ هر بیگانه‌ای، بدون تردید در صداقت اظهار کننده، آن را باور کند و فریفتهٔ هوس گردد. اعتقاد به پوشش، راه نفوذ به قلبِ زود باور زن را می‌بندد واز آسیب‌ها حفظ می‌کند.

۳. در محافظت خدا

درجهان آفرینش، هر موجود ظریف و ضربه‌پذیر در دلِ پوششی آسیب‌ناپذیر قرار داده شده

---

۱. در این باره، به کتاب: «جلوه نمایی زنان و نگاه مردان»، از همین نویسنده مراجعه فرمایید. در این کتاب، عوامل و انگیزه‌های بی‌توجهی زنان و دختران به حجاب، از نظر روان شناختی و جامعه شناختی مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. مستدرک الوسائل، کتاب النکاح، باب ۱۱۷، ج ۱۵.

۳. با استفاده از فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله .(وسائل الشیعه، ج ۱۴ ،ص ۱۰.)

است. شاید هیچ موجودی در جهان ضربه‌پذیرتر از زن نباشد. او در پوشش مناسب، از تهییج و تحریک نظر افراد می‌پرهیزد و طمع هوس بازان را از خود دور می‌سازد.

۴. وجود جاذبه‌ها

وجود جاذبه‌های غریزی در مرد و زن سبب می‌شود که با گسترش روابط آزاد میان آنان بدون رعایت حدود اسلامی، تمایلات و کشش‌های درونی‌شان بیدار، و حریم خانواده، محدودیت‌های عقل‌پسند اصول اخلاقی و آداب دینی نادیده انگاشته شود و همین امر زمینه ساز انبوهی از انحرافات و آسیب‌ها گردد.

۵. تفاوت زنان در نگاه مردان

در نگاه مردان، زنان به سبب تفاوت هایی که با یکدیگر دارند (سیما، آهنگ صدا، تناسب اندام و...) از نظر عاطفی و جاذبه‌ها و اخلاق زناشویی نیز با یکدیگر فرق دارند. این نگرش هر چند از سرشت مردان سر چشمه نگیرد، واقعیتی انکار نشدنی است و با تأثیر عوامل محیطی و تربیتی شدت و ضعف دارد.

اگر زنان به پوشش اسلامی پایبند باشند، تفاوت‌های زنانه کمتر نمایان می‌شود و میان آنان مقایسه‌ای صورت نمی‌گیرد. روح تنوع خواه مرد به هیجان نمی‌آید و عشق و علاقه‌های بی‌پایه در دل‌ها پدیدار نمی‌شود. رقابت ناصحیح و حسادت اوج نمی‌گیرد وبرای هر فرد زمینهٔ رشد استعدادهایش فراهم می‌گردد و در نتیجه، زن به معیارهای معنوی و کمالات اخلاقی و اجتماعی محک زده می‌شود، نه به ویژگی‌های ظاهری.

۶. تأثیر پذیری از محیط

سرشت آدمی به گونه‌ای است که از محیط پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد. آلوده سازی محیط نیز انواع گوناگون دارد و کم پوشیدگی زنان یکی از انواع آن است، که بانویی فرا روی دیدگان جوانان محروم، جاذبه‌های خویش را به رخ بکشد و غرایز نیمه خفته شان را بیدار سازد و به آلودگی تشویقشان کند. خدای متعال در این باره می‌فرماید: به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو اندازند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند، مگر آنچه به

طور عادی پیداست. باید روسری خود را بر گردن خویش (فرو) اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان و... (کسانی چون محارم) آشکار نکنند، و پاهای خود را (به‌گونه‌ای بر زمین) نکوبند تا آنچه از زینت هایشان نهفته می‌دارند، معلوم گردد.[۱]

ب) ناگفته‌های بایسته

۱. نقاشی خدا

زن از بزرگ‌ترین نقاشی‌های خداست. در سراسر وجود او قدرت نمایی آفریدگار پیداست. وجود او چون کاخی با هزاران نقاشی حیرت آور است که برخی نمایان است و بیش از آن، غیر نمایان. بینندگان وی چون مجذوب و مدهوش ظواهر او شوند، از بیشتر، مواهب نهفتهٔ او غافل می‌مانند. از طرفی، آنچه به جنبهٔ پیدای او مربوط می‌شود، در نگاه سطحی و برای ساده اندیشان ظاهر بین، چشمگیرتر از جنبه‌های ناپیدا و غیر مادی اوست. بر این اساس، وقتی قرارداد اجتماعی جامعه‌ای، بر **ناپوشیدگی، بی‌حجابی و کم‌حجابی** استوار می‌گردد و معیار ارزش و احترام و توجه به زن، خصوصیات نمایان او یاد می‌شود، آنچه حقیقت زن را تشکیل می‌دهد، رفته رفته فراموش می‌شود و نظام اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه و چه بسا نظام خانواده، از درک وجود چنین استعدادهای غیر مادی برای زن عاجز می‌ماند و آن را نمی‌پذیرد و هرگاه فرد یا فرهنگی خاص بخواهد همان استعدادهای ظاهر زن را با طرح حجاب، در پوشش قرار دهد و برای آن ضابطه و محدودیت تعیین کند، از سوی همگان - حتی زنان - طرحش مخالف آزادی زن یاد می‌شود.

از همین رو، در جوامع غیر معتقد به حجاب، مفهوم مادری، رابطهٔ فامیلی، فرزند آوری و عشق به همسر و خانواده، از مفاهیم برچیده و بی‌معناست. در چنین جامعه‌ای زن که نیمی از وجود خود راگمشده یا فراموش شده می‌پندارد، چاره‌ای جز روی آوری به نیمهٔ پیدای خود نمی‌بیند. پس تا می‌تواند فقط بدان بخش از وجودش بها می‌دهد که در جامعه، هویت او را

---

۱. سورهٔ نور، آیهٔ ۳۱.

براساس آن می‌شناسند. پس برای نیل به «پذیرش اجتماعی» و مصون ماندن از تحقیر، از معتقدات خود که گویای جنبه‌های معنوی اوست فاصله می‌گیرد.

۲. پوشش زنان، مهار مردان

آنچه از مجموع تحقیقات و مطالعات و نیز از مفاد آیات قرآن و روایات به دست می‌آید، این است که پوشش زن پیش از آن که زن را در تنگنا و محدودیت قرار دهد، قدرت مرد را در سود جویی از زن محدود می‌سازد. اگر چه زن بار حجاب را بر دوش دارد، هیبت و قدرت آن بر دوش مرد بیشتر سنگینی می‌کند.

بر خلاف تصور عامیانه که می‌پندارند «چون زن هوس‌انگیز و فتنه جوست باید پوشیده‌اش داشت»، به نظر می‌رسد این سفارش تنها به سبب فتنه آفرینی او نیست، بلکه چون مرد در برابر جاذبه‌های جنسی زن شکیبا نیست از زن خواسته شده است تا از «نمودنِ اندام ناپوشیدهٔ خود به مرد» بپرهیزد. بنا بر این، محدودیت حجاب، در واقع پیش‌گیری از بهره جویی‌های بی‌رویه‌ای است که از سوی مردان دنبال می‌شود، نه در تنگنا قرار دادن زن.

۳. شهامت و هراس زن

به ادعای برخی، بانوانِ معتقد به پوشش از حضور در مجامع عمومی هراس دارند و برعکس، زنان بدون حجاب بدون ترس و اضطراب، دوشادوش مردان به فعالیت می‌پردازند. آیا به راستی ناپوشیدگی، امنیت و شهامت بیشتری نصیب زن می‌نماید؟

اگر «بیمناکی از تماس با بیگانه» را نشان شهامت و احساس امنیت بدانیم، باید زنان بدکار را از شجاعان روزگار برشمرد! گفتگو و تماس بسیار زن با بیگانه، رفته رفته شرم او را می‌کاهد یا از بین می‌برد. نمی‌توان گفت که از نظر اجتماعی، خطرها و نابسامانی‌های اخلاقی از زنانی که گفتگو و تماس بیشتری با مردان بیگانه دارند، برطرف شده است، بلکه آنها خطر را کمتر احساس می‌کنند؛ هرچند خطر به قوّت خود باقی است.

افزون بر این، شهامت در برقراری روابط با مردان بیگانه، فضیلت برای زن نیست. کم نبوده‌اند زنانی که در اثر همین ویژگی، آسیب‌های جبران‌ناپذیر دیدند و دیگران را هم به تباهی فرو انداختند.

از طرفی، احساس ناخشنودی بانوان پاک از تماس با بیگانه، برگرفته از احساس نا امنی و اضطراب نیست، نتیجهٔ تفکر عمیق در ضرورت این روابط و نشان هوشیاری برای حفظ خویشتن و دیگران است.

۴. شرم ناپسند و حیای پسندیده

به فرمودهٔ حضرت محمد ﷺ، حیا دو نوع است: یکی از پاکدامنی و عقل است و دیگری از حماقت و ضعف. حیای پسندیده سبب مهار ارادی رفتار، به منظور حفظ حریم بین خود و دیگران است و شرم نوعی حالت هیجانی است که فرد به طور غیر ارادی، از انجام کار یا اظهار عقیده یا حضور در میان جمع، خود داری می‌کند.

حجاب، نشان حیا و عقل زن مسلمان است، نه عاملی برای منزوی ساختن او از مردم و هراسناک ساختنش از مردان. پرهیز زنان از برخورد غیر ضروری با مردان نباید سبب شود که آنها هنگام ضرورت نتوانند از حقوق و حریم خود دفاع کنند و در برخورد با بیگانه، دچار شتاب زدگی و ترس و تسلیم شوند.

۵. دشواری‌های حجاب

نمی‌توان انکار کرد که پوشیدن لباس بیشتر، دشوارتر از کم پوشیدن است، ولی دشواری‌ها و نابسامانی‌های اخلاقی، روانی و اجتماعی که در اثر ناپوشیدگی پدید می‌آید بسی افزون‌تر، سهمگین‌تر و تباهی آورتر از سختیِ «پوشش بهتر» است. آن اندازه که بی‌حجابی برای زنان محرومیت و دشواری پدید آورده، حجاب، محرومیت ایجاد نکرده است. بیماری‌های تناسلی، دختر ربایی، خودکشی، مد پرستی، تزلزل و تلاشیِ نظام خانواده و انحرافات جنسی، محصول بی‌حجابی است یا پوشیدگی؟

زحمتِ طبیعی پوشیدگی انکار نمی‌شود، اما نسبت به آنچه با این زحمت حفظ می‌شود، نباید آن را زحمت یاد کرد؛ چنان که جواهر فروشان، مخارجی را که برای حفظ جواهرشان صرف می‌کنند، در برابر فایده‌ای که از آن کار به دست می‌آورند، ناچیز می‌شمرند.

فصل سوم

سال سرافرازی

«عزّت» از آنِ کیست؟

محمد باقر پورامینی

اشاره

با شروع سال نو، «عزّت و افتخار حسینی» به مثابهٔ یک شعار محوری از سوی رهبر انقلاب مطرح گردید. هدف، رسیدن و همانندی مردم و جامعه با چنین ویژگی ستوده است؛ سرافرازی که حسین علیه‌السلام پرچمدار آن بود و با فریاد و حماسه خود آن را به ارمغان آورد و چراغی برای تمام خواستاران سربلندی و ارجمندی شد. نیل به آن قله، مرهون شناخت دقیق مفهوم عزّت و آشنایی با شاخصه‌های عزت‌مندی است که در این مقاله بدان اشاره می‌شود.

چیستی عزّت

عزّت به معنای عظمت، ارجمندی، سرافرازی و بزرگواری است و در معنای دقیق‌تر: عزّت همان شناخت انسان به حقیقت نقش خود و قرار دادن آن در مقام و منزلت خود است.[1]

عزّت را به معنای «اقتدار» نیز تفسیر کرده‌اند. این معنا در یکی از اسمای الهی به چشم می‌خورد؛[2] نامی که بیش از ۸۸ بار در قرآن از آن یاد شده است.

---

۱. ر.ک: لغت نامه دهخدا.

۲. مجمع البحرین

هو العزیز الحکیم

هو العزیز العلیم

الی صراط العزیز الحمید

مراد از عزیز، وجود قاهری است که غلبه نمی‌پذیرد. بنابراین «عزّت»، در حوزه‌های گسترده‌ای چون جامعه، معنای اقتدار و عظمت خواهد داشت و در حوزه‌های شخصی، به مفهوم ارجمندی و سربلندی است. در مقابل آن، ذلّت قرار می‌گیرد که مفهوم متضاد آن است: «تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ».[۱]

عزّت‌مندان چه کسانی‌اند؟

در کلام وحی، عزّت تنها از آن خدا است ؛ آن‌گونه که می‌فرماید: «سربلندی یکسره از آن خداست.»[۲]

گرچه عزّت در انحصار خدا است، همو، عزّت را دست یافتنی می‌داند. زیرا خداوند عزیز، «مُعِزّ» نیز هست؛ یعنی عزّت بخش و ارجمند ساز.

مَنْ کانَ یُریدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمیعاً[۳]: هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خدا است.

قرآن ، دستیابی به عزّت را به جز از سوی پروردگار، دست نایافتنی می‌داند و از کژ راهه و خیال بافی منافقان یاد می‌کند که عزّت را در نزد کافران جستجو می‌کنند:

همانان (منافقان) غیر از مؤمنان، کافران را دوستان (خود) می‌گیرند. آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ (این خیالی خام است.) زیرا عزّت، همه از آن خدا است.[۴]

با توجه به انحصار عزّت بخشی در نزد پروردگار، قرآن ، تنها خداوند، پیامبر و مؤمنان را از عزت‌مندان و ارجمندان می‌شمارد.

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۰

۳. سوره فاطر، آیه ۱۰

۴. سوره نساء، آیه ۱۳۹.

وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ و لِلْمُؤْمِنِينَ.[۱]

مفسران درباره علت نزول این آیه به داستان زیر اشاره می‌کنند:

روزی عبدالله بن ابی (سرکرده منافقان مدینه) که همواره به اختلاف میان مسلمانان می‌اندیشید، با سودجویی از مناظرهٔ لفظی گروهی از مهاجران با انصار، لب به سخن گشود و با کینه و نفرت، مهاجران را مورد عتاب قرار داد و به کنایه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توهین نمود و مدعی شد که: اگر به مدینه برگردیم، قطعا آن‌که عزّت‌مندتر است، زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد!

او با این گزافه گویی، خویش را عزّت‌مند و رسول الله را زبون (!) می‌انگاشت و مردم مدینه را در همراهی با پیامبر شماتت کرد.

در میان آن جمع، جوانی به نام «زید بن ارقم» که از قوم عبدالله ابن ابی نیز بود، در برابر سرکرده منافقان ایستاد و گفت: به خدا سوگند که تو در میان قوم خود، زبون، کوچک و مورد نفرت، هستی و محمد صلی الله علیه و آله در اوج عزّت از سوی خدا و دلپذیر میان مسلمانان است. دیگر تو را با این سخن هرگز دوست نخواهم داشت.

عبدالله از این سخن زید به خشم آمد و او را به سخره گرفت.

زید بن ارقم پس از بازگشت، نزد رسول خدا رفت و آن حضرت را از گفته عبدالله بن ابی آگاه ساخت. پیامبر نیز ابن ابی را احضار کرد، لیکن او به دروغ ماجرا را منکر شد و زید بن ارقم را دروغگو نامید و با این سخن، دیگران را به شماتت گویی آن جوان راستگو واداشت!

رسول الله آگاهی خود را از سخن ابن ابی به برخی از انصار یاد آور شد و در انتظار فرصتی بود تا زمینه زبونی دورویان فراهم آید.

تفرقه افکنی و شایعه پراکنی از سوی منافقان روز به روز تشدید می‌شد، تا آن‌که آیات سوره منافقون نازل شد و خداوند پرده از گزافه گویی عبدالله بن ابی و درستی

---

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

سخن زید برداشت؛ آنجا که فرمود:

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ: می‌گویند اگر به مدینه برگردیم، همانا آن‌که عزّت‌مندتر است آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد. ولی (عزّت) از آن خدا و از آن پیامبر و از آن مؤمنان است ؛ لیکن این دورویان نمی‌دانند.

آن‌گاه رسول خدا به تشویق زید بن ارقم پرداخت و به راستیِ گزارش او از سوی قرآن گواهی داد. گویا ابن ابی در وقت نزول آیات در مدینه نبود و چون بازگشت، فرزندش از ورود او ممانعت کرد و به او گفت: به خدا سوگند! هرگز نمی‌گذارم بدون اجازه رسول الله وارد شهر شوی، تا آن‌که امروز بدانی چه کسی عزیز و چه کسی ذلیل است .

چون پیامبر از این ماجرا آگاه شد به او اجازه ورود داد. سرکرده منافقان پس از مدتی با خواری و زبونی مُرد.[1]

رمز ارجمند شدن

انسان مؤمن دارای جایگاه والا و ارزشمندی است و اسلام بر عزیز و ارجمند بودن آن اصرار دارد و زبون سازی آن را نمی‌پذیرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْمُؤمِنُ يَكُونُ عَزِيزاً وَ لا يَكُون ذَلِيلاً[2]: مومن پیوسته عزیز و سرفراز بوده، زبون نمی‌باشد.

عزّت مؤمن در گرو شاخصه‌هایی است که از آن یاد می‌شود:

اول: ایمان

ایمان، عامل سربلندی و تکامل انسان، همان باور داشتن به الله، به همه پیامبران دیگر همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به همه کتاب‌های آسمانی همچون قرآن مجید، به امامت پیشوایان

---

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۳ و ۲۹۴ ؛ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۵ - ۲۹۷.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۹.

معصوم، و اعتقاد به معاد است.

ایمان را می‌توان اعتقاد قلبی به خدا و فرامین او همراه با تسلیم به آن دانست، که ارمغان این پیروی و طاعت، عزت‌مندی است.[۱] رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

خداوند هر روز چنین خطاب می‌کند: من پروردگار عزّت‌مند شمایم، هرکس خواهان عزّت است از (خدای) عزیز پیروی نماید.[۲]

ایشان به مردی چنین توصیه فرمود:

أَعِزَّ أَمْرَ اللهِ يُعِزَّكَ اللهُ[۳]: فرامین پروردگار را بزرگ دار تا همو تو را عزّت بخشد.

ایمان به خداوند سبب می‌شود که در دل و جان انسان محبت ایجاد شود. انسان به خود محبت بورزد و به دیگران گرایش عمیق داشته باشد و عالم را سراسر عشق و محبت ببیند؛ محبتی که همه انسان‌ها را به نور و کمال برساند[۴]. به فرموده قرآن فقط ایمان به خدا و فرامین او پذیرفتنی است و هر چه غیر از آن، کفر است وناپذیرفتنی. از این رو به مؤمنان چنین سخن می‌گوید:

وَلَكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است.و (در حالی که) کفر و فسق را نزد شما نفرت‌آمیز قرار داده است.[۵]

دوم: کار شایسته

عمل، سازندهٔ شخصیّت انسان و وسیلهٔ سرافرازی او به شمار می‌آید. از نظر قرآن عملی قبول است که انسان را به سوی شاهراه هدایت و نور بکشاند، که بدان «عمل صالح» گویند.

---

۱. امام علی علیه السلام: «إذا طَلَبْتَ الْعِزَّ فَاطْلُبْهُ بِالطّاعَةِ». (غررالحکم، ح ۴۰۵۶.)

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۹۵۸. ۳. کنزالعمال، ح ۴۳۱۰۲.

۴. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا»: همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند خداوند برای آنها [در دلها] محبت ایجاد می‌کند. سوره مریم، آیه ۹۶.

۵. سوره حجرات، آیه ۶

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ:[۱] هرکس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خدا است. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه تأکید دارد که: این آیه راه عزت‌مندی را ایمان به خدا و عمل صالح می‌داند.[۲]

در کار شایسته «کیفیت» مورد توجه است. از این رو، اخلاص در عمل توصیه می‌شود. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

همانا از عمل شما آن‌چه با اخلاص انجام گیرد، پذیرفته می‌شود.[۳]

سوم: خویشتن داری

پرهیزکاری و مراقبت از خود، وسیله‌ای برای عزّت‌مندی و سربلندی است؛ آن‌گونه که امیرمؤمنان علیه السلام «عزّتی را بالاتر از عزّت خویشتن داری» نمی‌داند.[۴]

به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله:

هرکس خواهان آن است که در میان مردم عزیز باشد، پرهیزگاری پیشه کند.[۵]

در فرهنگ قرآن، «تقوا» یگانه معیار ارزش‌گذاری و ملاک برتری فرد بر دیگران است.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ:[۶] هماناگرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.

چهارم: ستیز با باطل

دشمن ستیزی و ناسازگاری با باطل، روشی برای سرافرازی و عزّت‌مندی است. خداوند در وصف شایسته‌ترین بندگان خود، به چیرگی ایشان بر کافران اشاره می‌کند.

---

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.
۲. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۴.
۳. غررالحکم، ح ۳۷۸۷.
۴. «لا عزّ اعزّ من التقوی». (نهج البلاغه، حکمة ۳۷۱.)
۵. «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ». بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵.
۶. سوره حجرات، آیه ۱۳.

أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ:[۱] با مؤمنان فروتن، (و) بر کافران سرفرازند.

زشتی مماشات و سازش با دشمن که زبونی را در پی داشته باشد به حدی است که علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«ساعتی زبونی، به سربلندی دنیا نمی‌ارزد.»[۲]

در سیره معصومان، افشای چهرهٔ دشمن و دشمن ستیزی، یک اصل عزّت‌آور یاد می‌شود و امام حسین علیه‌السلام بر محور این اصل، نهضت حماسی خود را پی گرفت. او می‌فرمود:

مَوْتٌ في عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَياةٍ في ذُلٍّ:[۳] مرگ در عزّت بهتر از زندگی در زبونی است.

اذلُّ الحياة و ذُلُّ المماتِ؟! و کلاً اراهُ طعاماً و بيلاً
فان کان لابدَّ من احداهما فسيری الی الموت سيراً جميلاً[۴]

- آیا با خواری زیستن و با خواری مردن؟! من هر دو را خوراکی ناهنجار (وناگوار) می‌بینم.

- اگر به ناچار باید یکی از مرگ و زندگی را برگزید، حرکت من به سوی مرگ (باعزّت) حرکتی زیبا (و پسندیده) خواهد بود.

امام در جامعه‌ای می‌زیست که در آن «به حق عمل نمی‌شد و باطل نهی نمی‌گردید» و بزرگ‌ترین آسیب جامعه را «سکوت مردم در برابر کار زشت و فساد ستمکاران» و «دوری از امر به معروف و نهی از منکر» می‌دانست و چنین باور منحطی را خطرناک می‌انگاشت. امام بر این عقیده بود که حاکمان اموی «تمام سرزمین اسلام، بی‌دفاع در چنگشان افتاده و دستشان در همه جا برای ستم و بدعت گشاده است و مردم برده وار در اختیار آنانند.[۵] معاویه را فرمانروای نابکار، ثروت اندوز، ستمگر و بی رحم می‌دانست[۶] و چون یزید بر مسند نشست، آیه استرجاع را بر زبان راند:

---

۱. سوره مائده، آیه ۵۴.
۲. غررالحکم، ح ۵۵۸۰.
۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.
۴. موسوعة کلمات امام الحسین، ص ۸۴۱.
۵. تحف العقول، ص ۲۳۹.
۶. ر.ک: موسوعة کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۲۵۶.

إنّا لله و انّا إليه راجعُونَ، و عَلىٰ الإسْلامِ السَّلام إذْ قَدْ بُلِيَتِ الأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلَ يَزيد:[۱] باید با اسلام خداحافظی کرد که امّت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است.

در نگاه امام، چنین حاکمی «تبهکار، شرابخوار و قاتل انسان‌های محترم بود که آشکارا گناه می‌کرد».[۲] از این رو، برای اصلاح این وضعیت اسفبار تنها به مبارزه برای دگرگونی می‌اندیشید و خود را «سزاوارترین فرد برای تغییر این روند واژگونه» می‌دانست[۳] و می‌فرمود:

من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان و قیام بر ضد این همه فساد و مفسدان، که دین جدّم را تغییر داده‌اند، از دیگران شایسته ترم.[۴]

امام حسین علیه السلام در این مسیر عزّت بخش، از جان مایه گذاشت و با حرکت خود اسلام را تثبیت نمود؛ شعار امام آن بود که:

همانا من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز پشیمانی نمی‌دانم.

پنجم: ایستادگی در برابر مشکلات

تحمل و صبر در برابر ناملایمات، گرفتاری‌ها و مشکلات روزگار، عزت بخش است؛ بدان حد که «هیچ سرافرازی، بلندمرتبه‌تر از بردباری نمی‌باشد».[۵] در تاریخ زندگی پیامبران نمونه‌های فراوانی می‌توان جست که مردم همپای پیامبران خود، با صبر و ایستادگی به سربلندی رسیده‌اند. قرآن از توصیه موسی چنین بیان می‌دارد:

موسی به قوم خود گفت:

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۲- «وَ يَزيدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمْرٍ قاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ». (الفتوح، ص ۸۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.)

ذهبی درباره یزید می‌گوید: «كانَ ناصبيّاً فَظّاً غَليظاً جَلِفاً يَتَناوَلُ الْمُسْكِرَ وَ يَفْعَلُ الْمُنْكَرَ افْتَتَحَ دَوْلَتَه بِقَتْلِ الشَّهيدِ الحُسين...» (سیراعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷.)

۳. «إنّي أحَقُّ بِهذا الأمْرِ». (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.)

۴. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۷۱.

۵. امام علی علیه السلام: «لا عزّ ارفع من الحلم». (بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۸.)

از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد.[۱]

و فرجام چنین صبری آن بود که:

به پاس آن‌که صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آنچه فرعون و قومش ساخته بودند ویران کردیم.[۲]

خداوند، خاتم پیامبران را نیز به پایداری در برابر شماتت‌ها و بی مهری‌های دشمن فرا می‌خواند و بدو وعدهٔ عزّت و سرافرازی می‌دهد:

لَا یَحْزُنْکَ قَولُهُم اِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمیعاً هوَ السَّمیعُ العَـلیمُ؛[۳] سخن آنان تو را غمگین نکند! زیرا عزّت، همه از آن خدا است . او شنوای داناست.

ششم: پیروی از رهبران دینی

خداوند پیروی از فرستادگان الهی را بر مردم واجب شمرده، ثمره این پیروی را سربلندی، عزت‌مندی و رستگاری می‌داند:

همانان که از این فرستاده، پیامبر امّی -که (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند (همان پیامبری که) آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند و از (دوش) آنان قید و بندهایی راکه برایشان بوده است بر می‌دارد. کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری‌اش رساندند و نوری راکه با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همه رستگارانند.[۴]

آن‌گاه قرآن مردم را برای دستیابی به هدایت، چنین فرمان می‌دهد که «او را پیروی کنید».[۵]

از سویی، در آیه‌ای دیگر به زیبایی از نقش رهبران الٰهی در عزّت بخشی مردم خبر می‌دهد:

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.
۳. سوره یونس، آیه ۶۵
۴. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
۵. اعراف، آیه ۱۵۹

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى[1]: اگر ما آنان را قبل از (آمدن قرآن) به عذابی هلاک می‌کردیم، بی‌تردید می‌گفتند: «پروردگارا، چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن‌که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم!

امام سجاد(ع) با تکیه بر نقش ارجمند سازی رهبران دینی می‌فرماید:

طاعةُ وُلاةِ الأَمر تَمامُ العزّ: پیروی از اولی الامر و رهبران دینی نهایت سربلندی است.[2]

از آن سوی، مخالفت با فرستادگان الهی، عامل زبونی و ذلّت انگاشته شده است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الأَذَلِّينَ:[3] در حقیقت کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی بر می‌خیزند، آنان در (زمرهٔ) زبونان خواهند بود.

سرزنش کوفیان از سوی امیرمؤمنان(ع) که با سرپیچی از فرمان امام، «به جای عزت، به زبونی رضا دادند»[4]، از نمونه‌های تلخ تاریخ اسلام است. حضرت به آنان فرمود:

حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید و در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید. هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید وزمانی که فرمان دادم اطاعت کنید.[5]

درنگی در گذشته

تجربهٔ قوم بنی اسرائیل عبرت آمیزترین نمونه تاریخی است. قومی که نخست با پیروی از رسول خدا از زبونی به نقطه اوج «عزّت» رسید و سرانجام با نافرمانی‌های پیاپی، به سراشیب «زبونی» سقوط کرد. به اختصار این سه مقطع را نظاره می‌کنیم :

---

۱. سوره طه، آیه ۱۳۴.
۲. تحف العقول، ص ۲۸۳.
۳. سوره مجادله، آیه ۲۰.
۴. «ارضیتم.. بالذّل من العزّ خلفا». (نهج البلاغه، خطبه ۳۴.)
۵. همان.

الف. به سوی عزّت‌مندی:

قرآن در ترسیم دوران ذلت قوم بنی اسرائیل و سیر رها شدن و رسیدن به نقطه پیروزی، چنین بیان می‌دارد:

۱. **دوران آزار**: فرعون در سرزمین (مصر) سربرافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت. پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای بهره کشی یا رواج بی‌عفتی) زنده بر جای می‌گذاشت. وی از فسادکاران بود.[۱]

۲. **امید به رهایی**: (قوم موسی) گفتند: پیش از آن‌که تو نزد ما بیایی و (حتی) بعد از آن‌که به سوی ما آمدی مورد آزار قرار گرفتیم. گفت: امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین (آنان) سازد. آن‌گاه بنگرد که چگونه رفتار می‌کنید.[۲]

۳. **پیروزی**: (فرمود) بندگانم را شبانه ببر. زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد. و دریا را هنگامی که آرام است پشت سر بگذار، که آنان سپاهی غرق شدنی‌اند[۳]. پس هنگام برآمدن آفتاب، آنها را تعقیب کردند. چون دو گروه همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما بی‌شک گرفتار خواهیم شد. گفت: چنین نیست. زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد. پس به موسی وحی کردیم: «با عصای خود بر این دریا بزن، تا از هم شکافت و هر پاره‌ای همچون کوهی سترگ بود. و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم و موسی و همه کسانی را که همراه او بودند نجات دادیم؛ آن‌گاه دیگران را غرق کردیم[۴].

ب. عصر عزّت:

فردای پیروزی بنی اسرائیل بر فرعونیان، پرچم سرافرازی در این قوم به اهتزاز درآمد و خداوند با برتر ساختن آنان بر تمام بندگان، نعمت‌های مادی و معنوی خود را بر آنان ارزانی

---

۱. سوره قصص، آیات ۴ و ۵.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۲۹.
۳. سوره دخان، آیات ۲۳ و ۲۴.
۴. سوره شعراء، آیات ۶۳ - ۶۶.

داشت و تا هنگامی‌که پیروی از پیامبر حکمفرما بود، خداوند نیز بر عزّت و سربلندی آنان می‌افزود. قرآن دربارهٔ این عصر چنین می‌فرماید:

۱. **در قلّهٔ عزّت:** به آن گروهی که پیوسته تضعیف و تحقیر می‌شدند (بخش‌های) باختر و خاوری سرزمین را -که در آن برکت قرار داده بودیم- به میراث عطا کردیم.[1]

۲. **برتری بر عالمیان:** ای بنی اسرائیل، نعمتم را بر شما ارزانی داشتم، و این‌که شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید.[2]

۳. **فراوانی نعمت:** آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم و به موسی -وقتی قومش از او آب خواستند- وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته سنگ بزن. پس، از آن، دوازده چشمه جوشید. هر گروهی آبشخور خود را بشناخت. و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم و گزانگبین و بلدرچین برایشان فرو فرستادیم. از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم بخورید. آنها بر ما ستم نکردند، لیکن بر خودشان ستم می‌کردند.[3]

ج. در سراشیبی زبونی:

با نافرمانی‌های بنی اسرائیل، روند سقوط آغاز شد و با تداوم سرپیچی‌ها، این قوم در سراشیبی پستی افتادند، تا آن‌که پیامبر خدا را تنها گذاشتند و سرانجام نیز داغ ذلت بر آنان نهاده شد. قرآن در این باره می‌فرماید:

۱. **مستی رفاه:** چون گفتید «ای موسی، هرگز بر یک خوراک تاب نیاوریم. از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند، از (مانند) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز، برای ما برویاند.» (موسی) گفت: آیا به جای چیز بهتر، خواهان چیز پست‌ترید؟ پس به شهر فرود آیید، که آنچه را خواسته‌اید برای شما (در آنجا فراهم) است.[4]

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.
۲. سوره بقره، آیه ۴۷ و ۱۲۲.
۳. سوره اعراف، آیه ۱۶۰.
۴. سوره بقره، آیه ۶۱.

۲. **سرپیچی بزرگ**: قوم موسی پس از (عزیمت) او، از زیورهای خود مجسمه‌ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت. آیا ندیدند که آن (گوساله) با ایشان سخن نمی‌گوید و راهی بدان‌ها نمی‌نماید؟ آن را (به پرستش) گرفتند و ستمکار بودند.[۱] آن‌گاه موسی به قوم خود گفت: شما با عمل گوساله پرستی بر خویشتن ستم روا داشتید. اینک به نزد پروردگارتان توبه برید.[۲]

۳. **تهدید الٰهی**: کسانی که گوساله را (به پرستش) گرفتند، به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلّتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید. ما این‌گونه دروغ پردازان را کیفر می‌دهیم.[۳]

۴. **تداوم نافرمانی**: موسی گفت: «ای قوم من، به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید و به عقب باز نگردید که زیانکار خواهید شد.» گفتند: ای موسی، در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی‌شویم. پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد. دو مرد از (زمرهٔ) کسانی که (از خدا) می‌ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند: از آن دروازه بر ایشان (بتازید و) وارد شوید؛ که اگر از آن، درآمدید بی‌شک پیروز خواهید شد، و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید. گفتند: ای موسی، تا وقتی آنان در آن (شهر)ند ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم.[۴]

۵. **تنهایی پیامبر**: موسی گفت: پروردگارا! من جز شخص خود و برادرم را اختیار ندارم. پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز.[۵]

۶. **در سراشیب ذلّت**: و (داغ) خواری و ناداری بر (پیشانی) آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند. زیرا آنان به نشانه‌های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را بنا حق

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۸؛ ر.ک: سوره طه، آیات ۸۵ - ۹۷.

۲. سوره بقره، آیه ۵۴.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۲.

۴. سوره مائده، آیات ۲۱ - ۲۴.

۵. سوره مائده، آیه ۲۵.

می‌کشتند. این، از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند.[۱]

در پایان، این نکته گفتنی است که: جز موارد شش‌گانه عزّت، عوامل دیگری نیز وجود دارد؛ مانند انصاف، حق مداری،گذشت، فروتنی، پاکدامنی، توکل، شجاعت، حفظ زبان، فرونشاندن خشم، وقناعت.[۲]

---

۱. سوره بقره، آیه ۶۱.

۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۶ و ۳۷۴ ؛ ج ۷۷، ص ۱۲۱ ؛کافی، ج ۲، ص۱۰۹ و ۱۱۳ ؛ تحف العقول، ص ۳۱۶؛ غررالحکم، ح ۱۱۲۳ ؛ ۸۴۳۹ ؛ ۸۴۴۰ ؛ ۹۱۸۴ ؛ نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲؛ خطبه ۱۴۶ و ۱۹۸.

پیشگامان عزت / ۱

امام خمینی

حجة الاسلام اسماعیل محمدی کرمانشاهی

در یک نگاه

شهر خمین با خانه‌هایی گلین و حیاط‌هایی که از درختان برافراشته‌اش سرسبز می‌نمود در سالروز ولادت حضرت فاطمه زهرا در خاندانی از نسل پاک او شاهد تلألؤ پرتو درخشانی بود. آیة الله سید مصطفی موسوی به سال ۱۳۲۰ ه.ق. چشمانش با ولادت یکی از بهترین بندگان حضرت حق، روشن شد و سید روح الله در اوان کودکی از وجود پدر محروم شد، بی آن که حتی یک‌بار چهرهٔ پدر را دیده باشد.

دوران کودکی سید روح الله سپری شد و آن گاه که او به پانزده سالگی رسید تحصیلات مقدماتی را فراگرفته بود. پس از آن نیز تا سال ۱۳۳۸ تحصیلات حوزوی را در محضر برادر خود فراگرفت. سپس در حوزهٔ اراک که با زعامت آیت الله حایری یزدی اداره می‌شد حضور یافت و تحصیلات را ادامه داد. در سال ۱۳۴۰ ه.ق به همراه آیت الله حائری به قم رفت و تا سال فوت استاد عزیزش (۱۳۵۵ق.) با جدیّت فراوان در تحصیل و تدریس کوشید و طولی نکشید که در زمرهٔ مجتهدان و نوابغ علمی زمان خود قرارگرفت و نه تنها در دانش فقه و اصول، بلکه در علوم

تفسیر، هیئت و فلسفه و عرفان و رجال به مراتب بالا دست یافت.

پس از دوران زعامت آیت الله حایری یزدی، در دوران زعامت آیت الله بروجردی، خمینی بزرگ شاگردان بسیاری تربیت کرد و آنان را تا سر حد اجتهاد رسانید.

به آن هنگام که آیت الله بروجردی چشم از جهان فرو پوشید، ایشان به عنوان یکی از مراجع بنام، زعامت مسلمین را بر دوش گرفت. این دوران همزمان با سال‌های ۱۳۴۱ هـ. ش. بود و مبارزهٔ آن جناب از این سال‌ها آغاز شد و پس از گذشت سال‌های متمادی (پس از ۱۶ سال) به ثمر نشست و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و پس از آن به مدّت یک دهه امام خمینی رحمه‌الله رهبری کشور اسلامی را برعهده داشت تا آن که در خرداد ماه ۱۳۶۸ روح او به ملکوت اعلیٰ پرکشید.

آن‌چه در دوران زعامت امام خمینی برجسته می‌نماید تلاش برای برپا نگه‌داشتن عزّت اسلامی است.

غلام اسحاق خان، رئیس جمهور اسبق پاکستان درباره شخصیت امام می‌گوید:

معظم له تنها رهبر مردم ایران نبودند، بلکه رهبر بزرگ جهان اسلام بودند و عزّتی را که به اسلام برگرداندند تا ابد باقی خواهد ماند.[1]

۱. یک ملاقات

آقای محمد حسین رحیمیان می‌گوید:

صبح روزی که قرار بود «شواردنادزه» وزیر امور خارجه وقت شوروی برای تقدیم پاسخ گورباچف خدمت امام بیاید.. من نمی‌دانم ارتعاش خفیفی که در هنگام خواندن پاسخ گورباچف در دست او مشهود بود ناشی از پیری بود یا چیزی دیگر! او در اولین لحظه که روی صندلی نشست، وضعیتی غیر مستقر داشت که در نامتعادل بودن کیفیت قرارگرفتن پاهای او مشهود بود...!

---

۱. جلوه‌ای از خورشید، ص ۴۱.

همچنین همه شاهد بودیم مترجمی که به گفتهٔ آگاهان در همه جا با تسلط کامل در ترجمهٔ زبان روسی بلبل زبانی می‌کرد، در این مقام، جمله‌ای را بدون لکنت که سعی می‌کرد در سرفه‌ها و سینه صاف کردن‌های مصنوعی خود پنهان کند، نتوانست ادا کند...[۱]

۲. خمینی خمینی است

در زمانی که امام ساکن نجف بودند، رئیس سازمان امنیت عراق خواسته بود که با امام ملاقات کند، امام اجازه ندادند؛ ولی او آمد و از امام خواست که دست از فعالیت‌های سیاسی بردارد. امام فرمود: نه، من کارهایم را تعطیل نمی‌کنم. وظیفه و تکلیف من این است. آن‌ها گفتند: ممکن است شما را اخراج کنیم. ایشان فرمود: خمینی، خمینی است، هرکجا که برود.[۲]

۳. پرهیز از نرمش

آیت الله عمید زنجانی می‌گوید:

امام هرگز به خاطر مخالفت و درگیری رژیم بعث عراق با ایران ستمشاهی، در برابر بعث عراق نرمش نشان ندادند و آن‌ها را با روی خوش نپذیرفتند...

یک بار استاندار، رئیس شهربانی، و رئیس سازمان امنیت کربلا به عیادت امام (در منزل کربلا) آمده بودند. استاندار با بهانه کردن بیماری امام از نگرانی رئیس جمهور و علاقه وی به اعزام هیأت پزشکی و پزشک متخصص خود سخن گفت و امام حتی نگاه هم به وی نکردند (در پایان این ملاقات بدون اینکه اعتنایی به آنها بکنند می‌فرمایند:) احتیاجی نیست. و از جا بلند شدند و هنگام ترک اتاق، فقط با من خدا حافظی کردند.[۳]

---

۱. در سایه آفتاب، محمد حسین رحیمیان، قم، ۱۳۷۸، ص ۱۲۰.

۲. پرتوی از خورشید، حسین رودسری، ص ۳۹۹.　　۳. صحیفه دل، ص ۱۰۴.

۴. به عمرم نترسیدم

در سال ۴۳ امام بعد از آزادی شان در مسجد اعظم سخنرانی کردند، و فرمودند:

والله من به عمرم نترسیدم. آن شبی هم که آن‌ها مرا می‌بردند، آن‌ها می‌ترسیدند، من آن‌ها را دلداری می‌دادم.[۱]

۵. زندگی عزیزانه

آیت الله عمید زنجانی می‌گوید:

امام دوست داشتند طلّاب، عفیف و عزّت نفس داشته باشند.[۲]

آیت الله جعفر سبحانی می‌گوید:

من در تمام مدتی که ایشان را می‌شناختم، هرگز ندیدم از کسی خواهشی بکنند.[۳]

حجة الاسلام رودباری نیز می‌گوید:

یک وقت بعضی از طلاب ایرانی از راه آبادان به طور غیر قانونی وارد عراق می‌شدند و برخی در مرز گرفتار مأمورین عراقی شده، روانهٔ زندان می‌شدند و چه بسا مورد اهانت قرار می‌گرفتند...

یک شب در نجف در محضر امام بودم که معظم له در همین باره اظهار نگرانی کردند و فرمودند: زیارت امام حسین علیه السلام به هیچ وجه شایسته نیست که با این ذلت و خواری توأم باشد.[۴]

---

۱. پابه‌پای آفتاب، امیررضا ستوده، ج ۲، ص ۹۷.

۲. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، رضا شعرباف، ج ۵، ص ۱۵۱.

۳. برداشت‌هایی از سیرهٔ امام خمینی، ج ۳، ص ۲۶۷. ۴. برداشت‌هایی از سیره امام خمینی؛، ج ۳، ص ۲۶۹.

پیشگامان عزت / ۲

شهید سید حسن مدرّس

غلامرضا گلی‌زواره

در یک نگاه

طایفهٔ میر عابدین از طوایف سادات طباطبایی است که در دهکدهٔ ییلاقی «سرابه» واقع در شرق اردستان و جنوب زواره اقامت داشت. سید اسماعیل طباطبایی که از مشاهیر این طایفه محسوب می‌گشت با دختر سید کاظم سالار ازدواج کرد. ثمرهٔ این پیوند پاک و مبارک فرزندی بود که در سال ۱۲۷۸ هـ ق به دنیا آمد و نامش را حسن گذاشتند. نسب این خاندان به امام حسین علیه‌السلام می‌رسد.[۱]

سید اسماعیل، غالباً در سرابه به اُمور تبلیغی مشغول بود و همسر و فرزندش در محلهٔ دشت زواره نزد فامیل به سر می‌بردند. حادثه‌ای[۲] موجب شد که فرزندش را که شش بهار را سپری کرده بود، در سال ۱۲۹۳ هـ ق به قمشه، نزد جدش، میر سید عبدالباقی ببرد. سید اسماعیل قبلا

---

۱. براساس نسب نامه‌ای که آیت الله مرعشی نجفی تنظیم نموده‌اند.

۲. ر.ک طفولیت و مدرّس، محیط طباطبایی، مجلهٔ محیط، شمارهٔ دوم، سال اول، مهر ۱۳۲۱.

از زواره به این شهر مهاجرت کرده و به فعالیت‌های علمی و آموزشی مشغول بود.[۱]

سید عبدالباقی بیش‌ترین نقش را در پرورش اخلاقی و تعلیم و تربیت نوه‌اش، سید حسن ایفا نمود واو را در مسیر فضیلت و پارسایی و دانش اندوزی قرارداد و ضمن وصیت نامه‌ای، سید حسن را به فراگیری علوم اسلامی تشویق کرد. سید حسن چهارده ساله بود که پدر بزرگش، سید عبدالباقی درگذشت.[۲] در سال ۱۲۹۸ هـ ق سید حسن به منظور ادامهٔ تحصیل علوم دینی، قمشه را به قصد اصفهان ترک گفت.

سید حسن مدرّس ۱۳ سال در حوزهٔ علمیهٔ اصفهان ماند[۳] مقدمات ادبیات عرب، منطق و بیان را نزد استادانی چون میرزا عبدالعلی هرندی، فقه، حکمت و عرفان و فلسفه را نزد آخوند ملا محمد کاشی و میرزا جهانگیرخان قشقایی[۴]، خارج فقه و اصول را نزد سید محمد باقر درچه‌ای و شیخ مرتضی ریزی و دیگر استادان فراگرفت و به درجه اجتهاد رسید. وی تقریرات درس خارج اصول را در ۱۰/۰۰۰ سطر نوشت.[۵]

مدّرس پس از اتمام تحصیلات در اصفهان، در شعبان ۱۳۱۱ هـ ق به عراق رفت و پس از زیارت بارگاه مقدس ائمه معصومین علیهم‌السلام و تشرف به حضور آیة‌الله میرزای شیرازی، در مدرسهٔ صدر با عارف نامدار، حاج شیخ حسنعلی اصفهانی نخودکی هم حجره گردید. او در حوزهٔ علمیه نجف، در درس آیة الله سید محمد فشارکی و آیة الله شریعت اصفهانی شرکت کرد و با شخصیت‌هایی چون آیة‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیة‌الله سید علی کازرونی مباحثه‌های دروس خارج را انجام می‌داد.

مدرّس برای امرار معاش، دو روز آخر هفته را به کارگری می‌پرداخت. او پس از هفت سال اقامت در نجف و تأیید مقام اجتهادش از سوی مشاهیر حوزه علمیهٔ نجف، در سال ۱۳۱۸ هـ ق در ۴۰ سالگی به ایران بازگشت و پس از دیدار با خویشاوندان در روستای اِسفِه از

---

۱. مدرّس مجاهدی شکست‌ناپذیر، عبدالعلی باقی، ص ۲۶.

۲. اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۵، ص ۲۱.

۳. همان.

۴. مدرّس، مجاهدی شکست‌ناپذیر، ص ۱۶۰.

۵. گلشن ابرار، ج ۲، ص ۵۶۳.

توابع «قمشه»، به اصفهان رفت و در این شهر اقامت نمود. وی صبح‌ها در مدرسهٔ جده کوچک (مدرسهٔ شهید مدرّس)، درس فقه و اصول و عصرها در مدرسهٔ جده بزرگ، درس منطق و شرح منظومه می‌گفت و روزهای پنج‌شنبه طلّاب را با چشمه‌های زلال حکمت نهج البلاغه آشنا می‌ساخت.[۱]

تسلط وی در تدریس در حدّی بود که به «مُدّرس» مشهور گشت. از شهید مُدرّس ۱۶ اثر در زمینه‌های فقهی، کلامی، حکمت و فلسفه برجای مانده است که برخی از آنها به صورت نسخه‌های مخطوط در کتابخانه‌های معتبر کشور نگه‌داری می‌شود و پاره‌ای نیز به زیور طبع آراسته شده‌اند.[۲]

ستیز با ستم

شهید مدرّس در اصفهان به افشای اعمال و رفتار ستم پیشگان پرداخت. پس از شکست کامل قوای استبدادی در درگیری با نیروهای مردمی، اداره امور شهر اصفهان به انجمن ولایتی سپرده شد.

صمصام السلطنه بختیاری که به عنوان فرمانده نیروهای مسلح عشایر بختیاری نقش مهمی در قیام مشروطه داشت، در رأس حکومت اصفهان قرار گرفت و در بدو امر، مخارج قوا و خساراتی را که در جنگ با استبداد قاجاریه به وی و همراهانش وارد شده بود، به عنوان غرامت، به زور و عنف و با ضربات شلاق از مردم اصفهان طلب نمود. شهید مدرّس که نیابت ریاست انجمن ولایتی را به عهده داشت، از این وضع برآشفت و خاطر نشان ساخت: حاکم اصفهان چنین حقی را ندارد و اگر شلّاق زدن حدی شرعی محسوب می‌گردد در صلاحیت مجتهد است و متأسفانه حاکمان دیروز قاجاریه به نام استبداد به مردم اجحاف می‌نمودند و این افراد با نام مشروطه و آزادی خواهی مردم را کتک می‌زنند و زور می‌گویند.[۳]

---

۱. شهید مدرّس ماه مجلس، از نگارنده، ص ۵۴. ۲. همان.

۳. مدرّس مجاهدی شکست‌ناپذیر، ص ۲۹.

صمصام السلطنه دستور توقیف و تبعید آن مجتهد مبارز را صادر کرد، امّا وقتی این ماجرا به گوش مردم رسید کسب و کار خود را تعطیل نمودند و به دنبال مُدرّس حرکت کردند. همراهی مردم با مدرّس و اعتراض آنان به تبعید وی، کارگزاران صمصام را نگران ساخت وخشم اهالی اصفهان، حاکم اصفهان را ناگزیر به تسلیم نمود و مجبور گردید در اخذ مالیات و ایجاد فشار اقتصادی به شهروندان تجدید نظر کند و از رفتارهای قبلی دست بردارد. مدرّس هم در میان فریادهای پر خروش مردم که یک صدا می‌گفتند: «زنده باد مدرّس» از تبعیدگاه (تخت فولاد) به محل بحث و تدریس خود بازگشت.[۱]

مدرّس دیانت در عرصهٔ سیاست

در آستانه بازگشایی دورهٔ دوم مجلس شورای ملی، شهید مدرّس از سوی فقیهان ومراجع تقلید شیعه، به عنوان مجتهد طراز اول برگزیده شد تا همراه چهار نفر دیگر از مجتهدان، به مجلس برود و بر طبق اصل دوم متمم قانون اساسی، بر قوانین مصوبه آن نظارت داشته باشد. شهید مدرّس پس از ۱۹۴ جلسه که از مجلس دوم گذشت، در بیست‌وهشتم ذیحجه ۱۳۲۸ ه‍ ق در مجلس شورای ملی حضور یافت و از جلسهٔ دویستم به ایراد نطق پرداخت.

روس‌ها در ذیحجه ۱۳۲۹ ه‍ ق در التیماتومی به دولت ایران، خواهان اخراج مستر شوستر که مشغول رسیدگی به امور مالی ایران بود شدند. شهید مدرّس و شهید خیابانی به مخالفت با این التیماتوم پرداختند که تظاهرات مردم و اعتراض دیگر اقشار جامعه، به ویژه روحانیان را درپی داشت.[۲]

در جنگ جهانی اول ـ که هنوز از عمر مجلس سوم یک‌سال نگذشته بود ـ نخست وزیر وقت به طور رسمی ایران را در این نبرد جهانی به عنوان دولت بی‌طرف اعلام کرد. روس و انگلیس

---

۱. مرد روزگاران، علی ومدرّس، ص ۵۰ ـ ۴۹.

۲. دو مبارز مشروطه، رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید، ص ۲۰۷ ـ ۲۰۶ و تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ص ۴۸۸.

بی‌طرفی ایران را نادیده انگاشته و مرکز حکومت ایران از سوی بیگانگان مورد تهاجم قرار گرفت به همین سبب و به منظور مخالفت با حرکت مزبور و ضدیت با قوای متجاوز، عده‌ای از نمایندگان که مدرّس در رأس آنها بود، مهاجرت را آغاز کردند. مهاجران در شهر قم کمیتهٔ دفاع ملی را تشکیل دادند که در مصاف با روس‌ها ناگزیر به عقب نشینی شده، به سوی غرب کشور رفتند و در این نواحی دولت موقتی تشکیل دادند که وزارت عدلیه و اوقاف آن را شهید مدرّس عهده دار بود. مدرّس همراه عده‌ای دیگر از رجال نامی، عازم قلمرو دولت عثمانی (ترکیه کنونی) شد و در نهایت ساده زیستی و قناعت، به محض ورود به بندر استانبول، در مدرسهٔ ایرانیان این شهر به تدریس علوم دینی پرداخت.

سلطان محمد پنجم، حاکم عثمانی از وی دعوت کرد برای ملاقات ومذاکره در قصر او حضور یابد. مدرّس پذیرفت و در این ملاقات با شجاعت و اعتماد به نفس فوق العاده‌ای، از هویت مستقل ایرانیان، اتحاد مسلمانان و روابط توأم با تفاهم کشورهای اسلامی برای دفع اجانب سخن گفت و از دولت عثمانی خواست از الحاق قسمتی از خاک آذربایجان به قلمرو خودش جلوگیری به عمل آورد.[۱]

استقامت در برابر توطئه استعمار

نمونه دیگر از تجلّی شجاعت و استقامت شهید مدرّس، مخالفت وی با قرارداد استعماری وثوق الدوله است. وثوق الدوله، نخستین وزیر ایران در سال ۱۲۹۸ قراردادی را به صورتی کاملاً محرمانه با انگلستان منعقد ساخت. مدرّس در خصوص خطرهای این قرارداد اظهار داشت:

محتوا و سیاق قرارداد مذکور، استقلال مالی و نظامی ایران را به باد فنا می‌برد.

از تلگراف سرپرسی کاکس انگلیسی به سرگرد کوروزن برمی‌آید که مدرّس از مهم‌ترین عوامل ضدیت با این قرار داد بود.[۲] در واقع، با رهبری این فرزانهٔ به خون خفته، نه تنها قرارداد مذکور

---

۱. مدرّس قهرمان آزادی، حسین مکی، ج ۱، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۴ و ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱؛ مدرّس مجاهدی شکست‌ناپذیر، ص ۴۲.

۲. مدرّس، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ج ۱، مقدمه.

لغو گردید، بلکه بزرگ‌ترین قدرت استعماری آن زمان یعنی انگلستان به زانو درآمد و مفتضحانه شکست خورد. مدرّس با نهایت فروتنی، این موفقیت بزرگ و افتخار ارزنده را به ملت ایران نسبت داد.[۱]

حیله‌گران انگلیس به منظور کاستن از این اقتدار معنوی روحانیت و هموار ساختن راه سلطه خویش بر ایران، تصمیم گرفتند نظامی را به وجود آورند تا ستیز با روحانیت و تهاجم علیه ارزش‌ها و شعائر دینی را اساس کار خود قرار دهد. فردی که برای اجرای این حیله استکباری انتخاب شد، سید ضیاءالدین طباطبائی، مدیر روزنامه «رعد» بود که به انگلستان و دیگر بیگانگان تمایل داشت. وی در صدد آن گردید تا با کودتای ننگین سوم اسفند ۱۲۹۹، روح قرارداد وثوق الدوله را در کالبد دیگری بدمد آیةالله مدرّس متوجه توطئه شد و در محافل سیاسی و اجتماعی به افشای آن توطئه پرداخت. اسناد وزارت خارجه انگلستان که پس از ۴۰ سال از این ماجرا انتشار یافت، پیش بینی مدرّس را به اثبات رسانید.[۲]

رضاخان نیز در این کودتا نقش مهمی را عهده دار بود. در نیمه شب سوم اسفند ۱۲۹۹، نیروهای قزاق با همدستی و توافق قبلی شهربانی، به دستگیری مبارزان و افراد آزادیخواه پرداختند. بلا فاصله حکومت نظامی اعلام شد. مدرّس در همان لحظات اول دستگیر و زندانی گردید. موقعی که وی را از خانه به تبعیدگاه قزوین می‌بردند، به درخت زردآلویی که در باغچه خانه‌اش بود، اشاره کرد و به فرزندش گفت: نگران من نباش! با شکفتن این شکوفه‌ها باز می‌گردم! پیش بینی او به واقعیت پیوست و دوران زندانی مدرّس و نیز عمر کابینهٔ سیاه سیدضیاء تنها ۹۳ روز طول کشید.

حوادث اسفبار

در دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی، رضا خان کوشید در مقام وزارت جنگ، امور نظمیه و

---

۱. همان، ص ۲۰۳.

۲. متن کامل این اسناد در کتاب مدرّس قهرمان آزادی آمده است.

بودجه و قوای نظامی را تحت اختیار خود قراردهد. شهید مدرّس مبارزه با این چهرهٔ منفور را آغاز کرد و در جلسه ۱۴۸ دورهٔ چهارم مجلس، در تاریخ ۱۳۰۱/۷/۱۲ نطقی علیه رضاخان بیان کرد. وی در مجلس گفت: در وضع کنونی، امنیت مملکت در دست کسی است که اغلب ما از دست او راضی نیستیم و باید بدون ترس و بی‌پرده، بگوییم که ما قدرت داریم او را عزل کرده و برکنارش کنیم.[۱]

رضاخان برای فریب مردم و عملی ساختن نقشه‌های بیگانگان، نظام جمهوری را مطرح ساخت که ظاهری ملی و باطنی وابسته به بیگانگان داشت، شهید مدرّس خطر را زودتر ازهمه حس کرد و درصدد افشای آن برخاست و این حیله را هم خنثی کرد. سرانجام شهید مدرّس را به بهانه آن‌که رضاخان می‌خواهد از در دوستی درآید در منزل قوام السلطنه معطل کردند، و در غیاب او مجلس با ۹۲ رأی به سردار سپه اظهار تمایل کرد!

مدرّس در دوره ششم مجلس ریاست سنی مجلس را عهده دارد بود. وقتی مخالفان مشاهده کردند فریاد حق‌طلبی مدرّس خاموش نمی‌شود، تصمیم به ترور او گرفتند که این توطئه نیز نافرجام ماند و مدرّس پس از ۶۴ روز سلامتی خود را بازیافت و در تاریخ ۱۳۰۵/۱۰/۱۱ در مجلس حاضر شد.

با فرارسیدن دورهٔ هفتم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۷، رضاخان تصمیم گرفت به هرنحو ممکن از ورود مدرّس و یارانش به مجلس جلوگیری کند. به همین دلیل، انتخاباتی فرمایشی برگزار کرد، به نحوی که در انتخابات تهران حتی یک رأی به نام مدرّس از صندوق‌ها بیرون نیامد.

از این جهت بود که مدرّس هنگام تدریس برای شاگردان خود، گفت: اگر ۲۰ هزار نفر از مردمی که در دورهٔ گذشته به من رأی داند همگی مرده باشند یا به من رأی نداده‌اند، پس آن رأیی که خودم دادم چه شده است؟!

---

۱. مدرّس در پنج دوره تقنینیه، مجلس شورای ملی، محمد ترکمان، ج ۱، ص ۳۲۸ـ۳۲۷.

سرانجام در شب دوشنبه ۱۳۰۷/۷/۱۶، رئیس شهربانی تهران همراه چند پاسبان مسلح به منزل شهید مدرّس یورش برد و وی را دستگیر و به قلعه خواف تبعید نمود. آن فقیه مجاهد پس از ۹ سال اسارت در قلعه خواف، به دنبال نقشهٔ شوم رضا خان روانه کاشمر گردید و در تاریخ ۱۳۱۶/۹/۱۰، بیست‌وهفتم رمضان ۱۳۵۶ هـ ق به شهادت رسید.[۱]

---

۱. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۸.

پیشگامان عزت / ۳

امام موسی صدر

حجة الاسلام عبدالرحیم اباذری

یک نگاه

امام موسی صدر در سال ۱۳۰۷، در شهر قم، در منزل آیة الله العظمی سید صدر الدین صدر دیده به جهان گشود. وی تحصیلات دورهٔ دبستان و دبیرستان را در قم به پایان رساند و همزمان با آن، مقدمات علوم اسلامی را در حوزهٔ علمیه قم آموخت. وی همزمان با فراگیری دروس حوزه در محضر آیات: سلطانی طباطبایی، عبد الجواد جبل عاملی، علوی اصفهانی و محقق داماد، در دانشکدهٔ حقوق تهران مشغول به تحصیل شد و در رشتهٔ حقوق اقتصادی موفق به اخذ مدرک لیسانس گردید.

او در درس خارج فقه و اصول آیات عظام: سید احمد خوانساری، حجّت، سید صدر الدین صدر، محقق داماد شرکت و به درجهٔ اجتهاد نایل آمد. وی فلسفه را نزد برادرش، آقا رضا صدر و علامه طباطبایی فراگرفت. امام موسی صدر در سال ۱۳۳۲، بعد از رحلت پدر، به نجف رفت و چهار سال در حوزهٔ علمیه آن شهر، در درس آیات عظام: حکیم، آل یاسین، خوئی، شاهرودی،

شیخ حسین حلی، شیخ صدر بادکوبه‌ای و سید عبد الهادی شیرازی شرکت کرد.

امام موسی صدر در سال ۱۳۳۷ به قم بازگشت و با همکاری دوستان و همفکرانش، مجله مکتب اسلام را در قم بنیان نهاد. او یک سال بعد، به دعوت رسمی مردم و علمای برجستهٔ لبنان به آن کشور سفر کرد. وی در لبنان ماندگار شد و با فعالیت‌های فرهنگی، مذهبی و سیاسی خود، منشأ تحولات عظیمی در این کشور شد. او شیعیان آن جا را به اوج قلهٔ عزت، شرافت و سربلندی رساند و این در حالی بود که قبل از ورود او به لبنان، جوانان شیعی مذهب خود را کتمان می‌کردند تا مورد تحقیر و سرزنش مسیحیان و اهل سنت قرار نگیرند. برخی از آنان حتی مردگان خودشان را در قبرستان مسیحیان دفن می‌نمودند.

امام موسی صدر با تشکیل «مجلس اعلای شیعیان» تاریخ و هویت فراموش شده شیعیان لبنان را به آنان بازگرداند و با تأسیس «**حرکة محرومین**» و «**جنبش امل**»، به دفاع از حریم کشور لبنان و فلسطین پرداخت و برای اولین بار، اُبهت پوشالی و ساختگی آمریکا و اسرائیل را در اذهان مردم شکست و آنها را قابل شکست و نابودی معرفی کرد. او جرأت، شجاعت و شهامت را در دل تحقیر شدهٔ شیعیان دمید و به کادر سازی نیروی انسانی اقدام نمود که امروز «حزب الله لبنان» نمونه بارز و ثمرهٔ طیبهٔ دو دههٔ تلاش و جان فشانی او به شمار می‌آید. در مدت کوتاهی، فعالیت‌های ضد اسرائیلی او از کشور لبنان فراتر رفت و او در میان ملت‌های مسلمان و غیرمسلمان و سران کشورهای اسلامی، چهره‌ای محبوب شد و به عنوان یک شخصیت جهانی شهرهٔ آفاق گشت.

استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا و اسرائیل شدیداً احساس خطر کرد و وجود امام موسی صدر را در عرصه‌های بین المللی غیر قابل تحمل دید. این بار دست‌های شوم استکبار از آستین نفاق‌آمیز سرهنگ معمر قذافی بیرون آمد و امام موسی صدر در یک توطئه مشترک جهانی، در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۹ (۳۱ اوت ۱۹۷۸ م) ربوده شد که به احتمال قوی، تا به امروز در سلول‌های انفرادی آن کشور نگه داشته می‌شود.

امام موسی صدر عزت شیعه بود و عظمت و سربلندی و سرافرازی برای شیعیان جهان به ارمغان آورد. در این بخش به چند نمونه از آن اشاره می‌گردد.

۱. رسالت فرا دینی

امام موسی صدر اگر چه به عنوان عالم و مجتهد شیعه مطرح بود و از موضع ریاست مجلس اعلای شیعیان لبنان خدمات چشمگیری جهت احیای هویت و پیشرفت شیعیان آن کشور به انجام رساند اما هرگز خود را به شیعیان اختصاص نداد. او به دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها می‌رفت و با جوانان سُنی، مسیحی و یهودی گفت و گو می‌کرد و آنان را راهنمایی می‌فرمود. محبوبیت او چنان بود که بسیاری از جوانان غیر شیعی که تصمیم به ازدواج داشتند، نزد او می‌شتافتند تا عقد ازدواجشان را جاری سازد، و یا در کلیسای مسیحیان، مراسم دینی آنها را اجرا کند. او، خود در این باره می‌گوید:

> من علاوه بر روابط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که با رؤسای تمام طوایف دینی داشتم، به درجه‌ای از اعتماد رسیدم که سه سال قبل، موعظهٔ روزه (مراسم ویژه مسیحیان) را در کلیسای کبرشیین برای مؤمنان مسیحی ایراد کردم و این شاید در تاریخ جهان بی‌سابقه باشد. برای این که متوجه اهمیت قضیه بشوید، عرض می‌کنم کاری که من کردم مثل این می‌ماند که یک پیشوای مذهبی مسیحی، خطبهٔ نماز جمعه را برای مسلمانان ایراد کند... .

۲. کار و تلاش برای مردم

امام موسی صدر با توجه به این که از نیروی جسمی سالم و اراده قوی برخوردار بود، در عرصه‌های خدمت و کار بسیار فعال و با نشاط حاضر می‌شد.

او هر روز حدود ۱۸ ساعت و گاه بیش‌تر کار مفید انجام می‌داد، بدون این که احساس خستگی بکند. وی هر روز، کار خود را به صورت عادی از شهر صور (جنوب لبنان) آغاز می‌کرد و شب هنگام در منتهی الیه شمال، در طرابلس و ماورای آن به پایان می‌رساند.

امام موسی صدر در تمام طول این مسیر، که حدود ۱۶۰ کیلومتر است، برنامه دیدار، سخنرانی، جلسه، نظارت و... داشت که اطرافیان را از پای در می‌آورد، ولی او هیچ وقت خسته

نمی‌شد. گاهی از سوی همکاران و نزدیکان دعوت به استراحت می‌شد اما او همچنان به کارش ادامه می‌داد و در جواب می‌گفت: من مبتلا به مسائل مردم هستم. چاره‌ای ندارم. نمی‌توانم مشکلات مردم را ببینم و بی‌تفاوت بمانم.

منزل مسکونی و محل کار او در بیرون، در طبقهٔ چهارم مجلس اعلای شیعیان قرار داشت. با این حال، اغلب اوقات حجم فعالیت‌ها و مسافرت‌های وی به قدری زیاد می‌شد که گاهی هفته‌ها می‌گذشت و اعضای خانواده‌اش نمی‌توانستند او را ببینند و بچه‌هایش خیلی دلتنگ و ناآرام می‌شدند. وقتی به وی اعتراض می‌شود که آیا این ظلم در حق همسر و فرزندان نیست، آیا نباید حقوق آنان هم رعایت شود؟ در جواب می‌گفت:

> اگر من بتوانم حق جامعه را ادا کنم آن وقت حق خانواده‌ام نیز ادا شده است، چون آنها هم جزو همین جامعه هستند، اما اگر حق خانواده‌ام را فقط ادا کنم حق جامعه ادا نمی‌شود. بنا بر این، چون امروز مسئولیت این مردم با من است، من نمی‌توانم خانوادهٔ خود را بر آنها ترجیح دهم.

۳. ساده زیستی و تواضع

او در اوج قلهٔ عظمت و منزلت بود و بالاترین قدرت سیاسی و مذهبی در کشور لبنان به شمار می‌آمد. وی بر قلب میلیون‌ها انسان در کشورهای مختلف، اعم از شیعه و سنی و مسیحی، حکومت می‌کرد. شخصیت او همهٔ صاحب منصبان را به کرنش وا می‌داشت. بارها آقای شارل حلو، رئیس جمهور وقت لبنان در ماشین امام موسی صدر را باز کرد تا او با احترام سوار ماشین بشود. با همهٔ این‌ها، او همان طلبهٔ ساده بود. در برخورد با وی هیچ کسی در خود احساس کوچکی نمی‌کرد. او در خانه، در پخت و پز و شستن لباس‌ها به همسرش کمک می‌کرد. وی همچنین در مسافرت‌ها نیز با همراهان، محافظان و راننده‌اش در پخت و پز غذا و شستن ظروف شریک می‌شد.

وی در سال‌های اول اقامت خود در لبنان، برای رفت و آمد از تاکسی استفاده می‌کرد. بعد چون مسافرت‌هایش به شهرها و روستاهای جنوب و شمال بیش‌تر شد، به ناچار ماشین فولکس

تهیه کرد که رانندگی آن را آقای ابوعلی حجازی برعهده داشت. امام موسی صدر قد و قامت بلندی داشت و چون ماشین کوچک بود، به زحمت در آن جای می‌گرفت. او با همین ماشین کوچک به بیش‌تر روستاهای لبنان سر می‌زد و کارهای بزرگی را انجام می‌داد. روزی راننده‌اش به وی پیشنهاد می‌کند تا ماشین بزرگ‌تری تهیه نماید. او قبول نمی‌کند و در جواب می‌گوید:

اگر از ماشین بزرگ‌تر استفاده کنم، مردم احساس کوچکی و حقارت خواهند کرد. ما روحانیون باید کاری بکنیم که مردم با دل و جان از ما استقبال کنند نه با چشم و زبان.

راننده‌اش می‌گوید:

امام موسی همواره به من تأکید می‌کرد هرگاه دیدی مردم به استقبال من می‌آیند، ماشین را در فاصلهٔ چند قدمی آنان نگهدار تا من از ماشین پیاده شوم و چند قدمی هم من به استقبال آنها بروم. این مردم ولی نعمت ما هستند. خداوند آنها را دوست دارد.

۴. مدارا با مخالفان

امام موسی صدر بین علما و رجال سیاسی لبنان، مخالفان سرسختی داشت. او در برابر نامهربانی‌های مخالفانش، در مجالس و محافل به همهٔ آنان احترام می‌گذاشت، به دیدارشان می‌رفت و مشکلاتشان را برطرف می‌ساخت. یکی از مخالفانش می‌گوید:

من با این مرد خیلی جنگیدم. بسیار با او مبارزه کردم. اما هر قدر بیش‌تر مبارزه کردم او بیش‌تر محبت نمود، بیش‌تر به دیدنم آمد. آن قدر به من محبت نمود که شرمنده شدم و حیا کردم.

شهید دکتر مصطفی چمران که بیش از یک دهه در کنار امام موسی صدر بود، در خصوص ویژگی‌های اخلاقی او، خطاب به امام موسی صدر چنین می‌نویسد:

تو ای محبوب من! رمز طایفه‌ای و درد و رنج هزار و چهارصد ساله را به دوش می‌کشی. اتهام و تهمت و هجوم و نفرین و ناسزای هزار و چهارصد سال را همچنان تحمل می‌کنی. کینه‌های گذشته و دشمنی‌های تاریخی و حقد و حسدهای جان سوز

را بر جان می‌پذیری. تو فداکاری می‌کنی، تو از همه چیز خود می‌گذری. تو حیات و هستی خود را فدای هدف و اجتماع انسان‌ها می‌کنی و دشمنانت در عوض، دشنام می‌دهند و خیانت می‌کنند. به تو تهمت‌های دروغ می‌زنند و مردم جاهل را بر تو می‌شورانند.

۵. عبادت و بندگی

عبادت و بندگی از شرایط و ویژگی‌های مهم امامت و رهبری در جامعهٔ دینی و اسلامی است.چنان که بیش‌تر پیامبران، در قرآن به این حقیقت توصیف شده‌اند. عبادت و بندگی در امام موسی صدر در حد اعلای خود پرورش یافته و او را به تمام معنا، به یک انسان متعبد تبدیل کرده بود. یکی از شخصیت‌های برجسته حوزوی که در حوزهٔ علیمهٔ نجف با امام موسی صدر هم بحث بود، در این باره می‌گوید:

آقا موسی درست آن وقت که یک روحانی جوان بود، ولی در زمرهٔ عالیه بزرگان روحانیت قرار داشت و از نظر مکارم اخلاقی مشابه‌اش را تا حال ندیده‌ام، آن‌چه که در یک روحانیِ کامل لازم است، من در او دیده‌ام. حتی در این اواخر آن قدر در امور عبادی کار کرده و جلوتر رفته بود که نظیر نداشت. او در عین حال که یک فرد روشن فکر و اجتماعی بود، دارای روح متعبد و بالایی بود. در رعایت آداب و زیارت حرم امیر المؤمنین علیه‌السلام طوری برخورد می‌کرد که پیدا بود عاشق این معانی است. در سفری که با پای پیاده از نجف به کربلا برای زیارت می‌رفتیم، او حضوری عاشقانه داشت. در وقت دعا و زیارت عاشورا از همه باحال تر بود. وقت گریه، چشم هایش از شدت زاری سرخ می‌شد. در موقع ذکر مصیبت و شعر خوانی نوبت که به او می‌رسید با حال جانکاهی در مصیبت اهل بیت علیهم‌السلام شعرهای فارسی و عربی فصیح می‌خواند[۱]

۱. امام موسی صدر امید محرومان، عبد الرحیم اباذری، انتشارات جوانه رشد، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱.

پیشگامان عزت / ۴

شهید بهشتی

حسن ابراهیم زاده

یک نگاه

دکتر بهشتی در تاریخ ۱۳۰۷/۸/۲ در خانواده‌ای روحانی، در اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۲۱، با رها کردن تحصیلات دبیرستانی، تحصیلات حوزوی را در مدرسهٔ صدر آغاز کرد. وی در سال ۱۳۲۵ به قم عزیمت کرد و درس خارج را نزد آیة الله محقق داماد، امام خمینی، آیة الله بروجردی و آیة الله محمد تقی خوانساری به پایان رساند.

وی پس از گرفتن دیپلم، در سال ۱۳۲۷، در آزمون ورودی دانشکدهٔ معقول و منقول (الهیات) قبول شد و در سال ۱۳۳۰ موفق به اخذ لیسانس فلسفه شد. او قصد داشت برای ادامهٔ تحصیل به خارج سفر کند اما پس از آشنایی با علّامه طباطبایی، منصرف شد و به قم بازگشت و مدت ۵ سال در خدمت این مرد الهی و سایر علمای حوزهٔ علمیه قم زانوی ادب زد. او در تابستان ۱۳۳۰ در جمع اعتصاب کنندگان (۳۰تیر) در اصفهان سخنرانی کرد.

بهشتی در سال ۱۳۳۱ ازدواج کرد. وی در تابستان ۱۳۳۳ مدرسهٔ دین و دانش را تأسیس کرد. او در سال ۱۳۳۸ موفق به اخذ درجهٔ دکترا شد. او در سال ۱۳۴۱ در سخنرانی کوی دانشگاه تهران، نظریهٔ حکومت اسلامی را طرح و در سال ۱۳۴۲ زمینهٔ تأسیس مدرسهٔ حقانی را فراهم کرد.

دکتر بهشتی پس از قیام ۱۳۴۲، از سوی امام خمینی به عنوان یکی از اعضای شورای فقهی

هیئت‌های مؤتلفه برگزیده شد. وی در سال ۱۳۴۳، پس از سخنرانی در مدرسهٔ چهار باغ، توسط دستگاه رژیم ستم شاهی دستگیر شد.

وی در سال ۱۳۴۳ به آلمان عزیمت کرد و ضمن تأسیس مؤسسهٔ فرهنگی در مسجد هامبورگ، هستهٔ اتحادیهٔ انجمن‌های اسلامی دانشجویان در خارج از کشور را بنیان نهاد.

دکتر بهشتی در سال ۱۳۴۳ به ایران مراجعت کرد و فعالیت‌های سیاسی، تشکیلاتی و فرهنگی خود را در راستای کادر سازی برای نهضت روحانیت آغاز نمود.

او در سال ۱۳۵۶، همراه برخی دیگر از یاران امام، «روحانیت مبارز» را بنیان نهاد و در سال ۱۳۵۷ دستگیر شد. نقش دکتر بهشتی در ساماندهی نیروهای انقلابی و سازماندهی راهپیمایی‌ها، او را به «محور نیروهای انقلابی» مبدّل ساخت.

دکتر بهشتی از سوی حضرت امام به عنوان یکی از اعضای شورای انقلاب انتخاب شد. او پس از پیروزی انقلاب در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷، حزب جمهوری اسلامی را تأسیس کرد و در سال ۱۳۵۸، در مجلس خبرگان قانون اساسی فعّال‌ترین فرد در تدوین قانون اساسی بود. او هنگام شهادت (هفتم تیر) ریاست دیوان عالی کشور را بر عهده داشت.

حیات عزتمند

دکتر بهشتی در زمرهٔ آن دسته از مردان موحّد و الهی قرار دارد که در طول حیات پربارشان عزیزانه زیستند. عدم سازش او با تحجر، التقاط و بیگانگان و عوامل داخلی آنها، حیات مظلومانهٔ وی را رقم زد. بهشتی که خود از طلایه داران انقلاب اسلامی بود، درنوشته‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها، همواره بر حفظ عزّت و افتخار در همهٔ زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری، فرهنگی و... تاکید می‌نمود. از سخنان آن اندیشمند فرزانه است:

> قرار ما این است که خود بکاریم، خود بخوریم و در زمین خود بنشینیم و باج به شوروی و آمریکا و هیچ ابر قدرت دیگری ندهیم.
>
> هر قراردادی که با استقلال ایران منافات داشته باشد، باید لغو گردد.
>
> یکی از اصول مهم سیاست خارجی ما این است که برای دفاع از خودمان در مقابل هر

مهاجمی فقط روی پای خود بایستیم.

ما می‌خواهیم روی دوپای خودمان بایستیم، بدون تکیه به هیچ غول و غول بچهٔ دنیا.

در طول تاریخ، تنهاملت‌ها و جمعیت هایی به عزت و پیروزی واقعی رسیدند که از وابستگی‌های بردگی آور صد در صد چشم پوشیدند.

خطّ قرآن و خطّ اسلام می‌گوید: جامعهٔ جمهوری اسلامی باید یک جامعهٔ به تمام معنا مستقل باشد. همهٔ عربده کشی‌های نوکران آمریکا در منطقه از همین است که چرا ما خودمان تصمیم می‌گیریم و مستقلّیم.

تصمیم قاطع اتخاذ کرده‌ایم که استقلال پرعظمت خود را به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی از دست ندهیم.[۱]

انقلاب اسلامی در منظر دکتر بهشتی، انقلاب آرمان‌ها است، نه تسلیم شدن در برابر واقعیت‌های سیاسی ـ اجتماعی موجود در جهان و حل شدن در معادلات جهانی؛ به ویژه آن دسته از مقوله هایی که انسان را از قلّهٔ عزت و افتخار به سوی بردگی و ذلت می‌کشاند. وی می‌گوید:

ما قرار است آرمان طلبانه با مسائل برخورد کنیم. انقلاب ما، انقلاب آرمان‌ها ست، نه انقلاب تسلیم به واقعیت‌ها.[۲]

پای بندی شهید بهشتی بر اصول «نه شرقی ـ نه غربی» انقلاب را باید در راستای پای بندی بر عزت و افتخار و تسلیم نشدن در برابر واقعیت‌های موجود در معادلات و تعاملات جهانی به شمار آورد. بهشتی با تأکید بر این نکته که «اساس سیاست خارجی ما همان شعار نه شرقی و نه غربی است[۳]»، در مقابل کسانی که بر آن بودند با نرمش و انعطاف در مقابل شرق و غرب، عزت و افتخار نظام عزیزانه اسلامی را خدشه دار کنند، می‌گوید:

«من و همفکرانم با کسانی که بخواهند سیاست نه شرقی و نه غربی را خدشه دار کنند، مبارزه می‌کنیم[۴]».

دکتر بهشتی با تکیه بر این نکته که «من هیچ اعتنایی به آمریکا ندارم، هیچ اعتنایی به اروپا

---

۱. ارزشها از نگاه شهید بهشتی، ص ۶۲.
۲. همان، ص ۵۶.
۳. همان، ص ۱۲۲.
۴. همان، ص ۱۲۲.

ندارم، هیچ اعتنایی به اردوگاه شرق ندارم[1]»، همواره بر ایمان و ارادهٔ مردم در دفاع از ارزشهای متعالی اسلام و انقلاب تکیه داشت و آن را تنها رمز افتخار و عزت نظام اسلامی بر می‌شمرد. وی با فریاد همین مردم به استقبال تهدیدات وقت آمریکا رفت و گفت:

آقای ریگان! بشنو این فریاد خشمگینانه ملت ما را! آیا می‌شنوی که ملت ما هنوز با همان شکوه، با همان خروش که در ماه‌های نیمهٔ دوم سال ۵۷ مرگ بر آمریکا را سر می‌داد، امروز هم با همان خروش و با همان قهرمانی فریاد دارد که مرگ بر آمریکا و مرگ بر سازشکار.

دکتر بهشتی اسطورهٔ «عزت و افتخار» بود و هیچ گاه در مقابل جریان‌های الحادی و التقاطی، تهدیدات داخلی و خارجی، و پذیرش مدیریت‌های کلان، احساس عجز و ناتوانی نکرد. او همواره در صدد بود تا مردم را به سوی خود باوری، اتّکا به نفس، به فعلیت رساندن توانایی‌های خود در راستای دست یابیدن به قلهٔ عزت و افتخار سوق دهد. رهبر معظم انقلاب، آیة الله العظمی خامنه‌ای ـ دام ظله العالی ـ در خاطرات خود به این روحیهٔ شهید بهشتی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

من کم‌تر کسی را دیده‌ام که مثل آقای بهشتی به خودش متکی بوده باشد؛ البته این ویژگی را من ناشی از محیط خانوادگی ایشان می‌دانم، چون محیط خانوادگی ایشان طوری نبود که آقای بهشتی در دوران کودکی احساس ضعف و عجز و خودکم بینی کرده باشد. اگر مثلاً چنانچه به ایشان می‌گفتند که شما را برای ریاست کل دنیا در نظر گرفته‌ایم، هیچ احساس نمی‌کرد که کوچک‌تر از این است. ممکن بود بگوید وقت ندارم، ولی هیچ وقت احساس ضعف نمی‌کرد.

یعنی حالت اتّکا به نفس ایشان این قدر قوی بود. از این روحیهٔ اتّکا به نفس در جریان انقلاب و بعد از آن خیلی به ما کمک کرد. یعنی از رو در رویی با کارهای بزرگ اصلاً احساس ضعف نمی‌کرد و آماده بود با هر نوع مشکلی رو به رو شود و آن را رفع کند. این آدم مسلّماً مدیر خوبی می‌تواند باشد.

---

۱. همان، ص ۹۲.

پیشگامان عزت / ۵

شهید محمد علی رجایی

حجة‌الاسلام محمد عابدی

در یک نگاه

محمد علی رجایی در سال ۱۳۱۲ هـ. ش. در خانواده‌ای متدین در شهرستان قزوین به دنیا آمد. پدرش کربلایی عبد الصمد از مردان متدین قزوین بود که با پیشهٔ خرازی روزگار میگذراند. مادرش (گلین خانم) نیز بانویی پاکدامن بود که بعد از رحلت همسرش، سرپرستی محمد علی (از ۴ سالگی)، را به تنهایی عهده دار شد و با سربلندی به تربیت وی همت گماشت. محمد علی در سال ۱۳۲۶ بعد از خواندن دروس ابتدایی به همراه مادرش به تهران آمد و دو سال بعد و ارد نیروی هوایی ارتش شد. در همان دوره با آیت الله طالقانی و فدائیان اسلام و دیگر حرکت‌های اصلاحی آشنا شد. این آشنایی، او را به شغل معلّمی علاقه‌مند نمود و از سال ۱۳۳۹ تدریس در مدرسه کمال را آغاز کرد.

اولین بار در سال ۱۳۴۲ همزمان باپخش اعلامیه‌های ضد حکومتی در قزوین دستگیر شد. جمع آوری بقایای هیئت موتلفه، تاسیس مؤسسه رفـاه و تـعاون و... از اقـدامـات وی و دیگـر همرزمانش و... در این دوران است. در سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ به زندان افتاد و در آستانه پیروزی

انقلاب آزاد شد. وی در کمیته استقبال از امام همکاری فعال داشت و بعد از تشکیل دولت موقت، همراه شهید باهنر و سید کاظم موسوی نقش فعالی در اداره آموزش و پرورش عهده‌دار شد و بعد از استعفای وزیر، به عنوان کفیل آموزش و پرورش به خدمت ادامه داد. در سال ۵۹ در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی به نمایندگی مردم تهران، و شش ماه بعد به عنوان نخست وزیری برگزیده شد وی در این دوره به رغم کارشکنی‌های بنی صدر صادقانه به ملت خدمت کرد و سرانجام پس از اعلام بی کفایتی بنی صدر در مرداد ماه سال ۱۳۶۰ نخستین رئیس جمهور مکتبی و مردمی برگزیده شناخته شد. از آن پس تنها ۲۹ روز دیگر توانست به نظام اسلامی خدمت کند و سرانجام در ۶۰/۶/۸ بر اثر انفجار بمبی که منافقین در ساختمان نخست وزیری کار گذاشته بودند، به همراه نخست وزیر حجت الاسلام دکتر باهنر به شهادت رسید.[1]

امر به معروف و نهی از منکر

انسان مسلمان را به احساس و ابراز مسئولیت در برابر دیگر مسلمانان فرا می‌خواند و اعلام می‌کند که بشر فارغ از رفتار دیگران نمی‌تواند به حیات عزت‌مند خود ادامه دهد. بر این اساس به باز خواندنی بخش‌هایی از عملکرد شهید رجایی در مورد این فریضه حیات بخش و عزت آفرین می‌پردازیم.

قبل از دوران کارگزاری

اهتمام به ارزشهای اسلامی از دوران کودکی در وجود شهید رجایی موج می‌زد. یکی از شیوه‌های او استفاده از امر به معروف برای بازگرداندن از منکر بود! می‌نویسند:

زمانی که وی مشاهده کرد بچه‌های محله به دنبال بازی‌های ناروا می‌روند در محوطه سقف داری نزدیک منزلش وسایل تخته شنا، ضرب، میل و... را به سبک زورخانه

---

۱. برگرفته از مجموعه زندگی نامه‌ها شهید که به زبان یا قلم خود بیان کرده است؛ از جمله سخنان وی در اولین روز انتخاب ایشان به ریاست جمهوری سال ۱۳۶۰.

فراهم کرد. از آن پس یک نفر مثل مرشد ضرب می‌گرفت و بچه‌ها و خود او سرگرم ورزش می‌شدند.[۱]

یک بار که برای تفریح به کرج می‌رفت جوانان به اقتضای آن روزها (۱۳۴۰ ه) یکی از تصنیف‌های معروف را می‌خواستند زمانی که به آنان تذکر داده شد و آرام نگرفتند آقای رجایی گفت: بچه‌ها! فقط چند لحظه ساکت شوید و به سرودی که می‌خوانم گوش دهید. بعد شروع کرد:

تلاش و جنبش و پرتو امید — سرای جان می‌دهد نوید

به راه زندگی با صفا و مهر — به درگه خدا می‌توان رسید

جوانان نیز وقتی شعر پرمحتوای او را شنیدند، شعر خود را رها کردند، و آن را همخوانی کردند.[۲]

دوران کارگزاری

شهید رجایی بعد از انقلاب وظیفهٔ سنگین‌تری بر دوش خود احساس می‌کرد و با دقتی افزون‌تر، از وقوع منکرات جلوگیری می‌نمود. نمونه‌هایی از این دوران را می‌خوانیم.

۱- یک بار که آقای رجایی فرزندش کمال را به ساختمان نخست وزیری آورده بود، ایشان به دلیل علاقه زیادی که به موتور سواری داشت از نامه رسان نخست وزیری خواست اجازه دهد موتورش را سوار شود. او هم نزد آقای رجایی آمد و گفت: اگر اجازه دهید کمال چند دوری با موتور بزند. آقای رجایی با عصبانیت گفت:

مگر موتور مال پدرش است.! مگر این وسایل شخصی من است که از من اجازه بگیری! مال ۳۶ میلیون نفر است. اگر اجازه دهم فردا جواب مردم را چه بگویم.[۳]

۲- زمانی یک افسر شهربانی با استفاده نابجا از موقعیت خود، برگ ماموریتی جعل کرده با آن پانزده لیتر بنزین اضافی گرفته بود. وقتی آقای رجایی مطلع شد، به نخست وزیری دستور داد:

---

۱. سیره شهید رجایی، ص ۳۳.
۲. سیره شهید رجایی، غلامعلی رجایی، ص ۱۰۶.
۳. سیره شهید رجایی، ص ۲۱۳.

قضیه را تا پایان امر تعقیب کننده و خود نیز چند بار موضوع را دنبال کرد و با طرح آن در جلسه مشترک وزرا واستانداران مقرر داشت کارگزاری که در لباس قانون استفاده نابجا کند، به اشد مجازات برسد.[۱]

۳- یک بار در صحن امام رضا علیه‌السلام سخنرانی کرد و بعد برای خوردن نهار به میهمان خانه حضرت آمد. وقتی با سفره رنگین روبه‌رو شدند، اعتراض کرد و گفت: چرا نهاری چنین رنگین آماده کرده‌اید؟ مگر خود را مسئول اداره حکومت این مردم رنجدیده نمی‌دانیم! چرا بر سر سفره‌ای بنشینم که بسیاری از مردم ما هنوز به کمترین نوع آن دسترسی ندارند.[۲]

۴. روزی کمیته ملی المپیک دومین نشریه خود (سال ۵۹) را برای آقای رجایی و رئیس کمیته المپیک فرستاد و از او درخواست کرد انتقاد و پیشنهاد خود را برایشان بنویسد. او در کنار همان نامه نوشت:

> در این حکومت هیچ چیز مستقل از مکتب و مذهب و ایدئولوژی تعریف نمی‌شود، باید کسانی که خواننده مجله المپیک (دوره جدید) هستند، بدانند چرا دوره جدید! چرا من و تو که در زندان بودیم (دوره قدیم) در موضع اظهار نظر قرار گرفته‌ایم! ما چه می‌گویم و آنها چه می‌گفتند. شهیدان، امام، اسلام، اینها مفاهیمی هستند که باید از آنها همه جا یاد کرد. خدا رحمت کند استاد «مجاهد طالقانی» را مثل این که بعضی در این کشور زندگی می‌کنند ولی نه می‌بینند و نه می‌شنوند. آیا باز هم منطق پوچ «ورزش برای ورزش» را دنبال می‌کنیم. برای من خجالت آور است که روزی خروارها بمب بر سر مردم بریزند و من در ۴۴ صفحه خبر نامه سکوت اختیار کنم. لابد می‌گویید ورزش جای این حرف‌ها نیست. این همان منطق جبهه ملی است که می‌گفت مذهب از سیاست جداست. به هر حال لازم دانستم شما را از عقیده خود مطلع کنم[۳]

---

۱. حدیث جاودانگی، ص ۱۱۳.
۲. سیره شهید رجایی، ص ۵۱۳.
۳. خاطراتش از شهید رجایی، ص ۵۹.

فصل چهارم

تقویم فصل

۱۳جمادی الاولی: فاطمیه اول
۳ جمادی الثانی: فاطمیه دوم
۲۰ جمادی الثانی: ولادت حضرت فاطمه

برگی از بوستان فاطمه علیهاالسلام

محمّد مهدی کریمی نیا

مقدمه

زن در طول تاریخ، حتی در جوامع متمدن به عنوان موجودی بی‌ارزش بوده و پیوسته مورد ظلم و ستم واقع می‌شده است. در ایران متمدن و ابر قدرت قبل از اسلام، زن موجودی بی‌اراده و فرمانبر شوهر به حساب می‌آمد و پس از وفات شوهرش حق ازدواج نداشت؛ درحالی که مرد بدون محدودیت می‌توانست همسر اختیار کند و در میان طبقات اشراف و بلند پایه، ازدواج با محارم چون مادر، خواهر و... پدیده‌ای رایج بود.[1] زن در میان اعراب قبل از اسلام وضع تأسف باری داشت و با وی برخورد وحشیانه انجام می‌دادند و او را مخالف حیثیت و آبروی خویش تصور نموده، قبایلی از آنان دختران خویش را زنده به گور می‌کردند؛ قرآن کریم دربارهٔ این رفتار غیر انسانی می‌فرماید:

> وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ. يَتَوارىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ يُمْسِكُهُ عَلىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرابِ أَلا ساءَ ما يَحْكُمُونَ؛
> هرگاه به یکی از آنان، تولد دختری را خبر می‌دادند، صورتش از شدت ناراحتی سیاه می‌شد و (به سبب این بشارت بد از قوم و قبیله خویش دوری می‌گزید و چنین

---

۱. علامه محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۷۵، ذیل آیه ۲۲۸ ـ ۲۴۳ سورهٔ بقره.

می‌اندیشید که او را همراه با خواری و زبونی نگه دارد یا در خاک پنهانش کند؛ چه تصور بدی!.»[۱]

امّا اسلام با ظهورش زنان را تولدی تازه بخشید و معیار فضیلت و برتری را پرهیزکاری دانست[۲] و او را مظهر رحمت الهی و مسئول تأمین آرامش و صفای زندگی معرفی نمود:

«و از آیات لطف خدا آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که دربر او آرامش یافته، باهم انس گیرید و میان شما رأفت و مهربانی برقرار ساخت و این امر نیز برای اندیشمندان دلیل علم و حکمت آشکار حق است.»[۳]

۱. فاطمه علیهاالسلام الگوی زنان

مقصود از «الگو» و «أسوه» پذیری حالتی است که انسان به هنگام پیروی از غیر خود پیدا می‌کند. فردی که از او پیروی می‌شود، ممکن است اسوه‌ای نیک یا بد باشد. در قرآن کریم گاه به صراحت و گاه بدون تصریح به پیروی از کسی سفارش می‌کند. از آن نمونه حضرت ابراهیم علیه‌السلام الگو معرفی شده است.[۴] نیز در مورد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«برای شما زندگی رسول خدا الگوی نیکویی است، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.»[۵]

در طول تاریخ، زنان با فضیلت و باکمالی می‌زیسته‌اند که با تربیت نفس خویش و حرکت در راه رضایت محبوب، چنان شیفتهٔ معشوق شده‌اند که از آنان باید به عنوان «الگو» یاد کرد. «آسیه بانویی نمونهٔ» زنان و مردان در نفی سمتگری، شرک و کفر و نیز گرایش به توحید و یکتاپرستی

---

۱. سوره نحل، آیات ۵۸ ـ ۵۹.
۲. حجرات (۴۹)، ۱۳: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقَاكُمْ»
۳. روم (۳۰)، ۲۱: «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»
۴. ممتحنه(۶۰)، ۴: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ...»، قطعاً برای شما در (پیروی از) ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست.
۵. احزاب (۳۳)، ۲۱: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيراً».

است. او در خانه‌ای می‌زیست که صاحب آن «فرعون» ادعای خدایی داشت![1] وی در چنین خانه‌ای سخن از توحید می‌گوید و برای نفی بیدادگری وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را تحمل می‌کند. او حضرت موسی علیه السلام را از آب گرفت و بهتر از مادر از وی پرستاری کرد و اجازه نداد به او آسیبی برسد. وقتی فرعون متوجه شد که آسیه به خدای موسی ایمان آورده است دستور داد مردم را جمع کنند و آن‌گاه به دستور او آسیه را به زمین خواباندند و دست و پایش را به چهار میخ بستند و سنگ بزرگی بر روی سینه‌اش قرار دادند. خداوند در این لحظه، پرده از دیدگان آسیه برداشت و مقام وی را به او نشان داد و او خندان شد. فرعون با کمال تعجب گفت: همسرم دیوانه شده است! در میان این همه شکنجه می‌خندد! آسیه گفت: به خدا سوگند، دیوانه نشده‌ام. اکنون به جایگاهی می‌نگرم که در بهشت برایم مهیا کرده‌اند. در همین حال، ندای پروردگارش را لبیک گفت.[2]

مریم چنان مقامی پیدا کرد که پیامبری مانند حضرت زکریا علیه السلام عهده‌دار پاسداری او شد. او در حجره‌ای در بیت المقدس به عبادت مشغول بوده هرگاه زکریا علیه السلام در محراب عبادت بر او وارد می‌شد، غذایی در کنارش می‌دید. روزی زکریا از وی پرسید: مریم، این غذاها را از کجا آورده‌ای؟! مریم گفت: این از ناحیه خداست. خداوند هرکس را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد.[3]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که خود الگویی از ناحیه خدا برای همه مردان و زنان است، فاطمه را «برترین بانوی جهان» معرفی می‌کند:

أمّا مَرْيَمُ كانَتْ سَيِّدَةُ نِساءِ زَمانِها، أمّا فاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِساءِ العالَمِين مِنَ الأوَّلِين وَالآخِرِين[4]: مریم بانوی زنان زمان خود بود، ولی فاطمه سرور همهٔ بانوان جهان از اولین و آخرین است.

فاطمه علیها السلام الگو و نمونه است چون:

---

۱. فرعون می‌گفت: «أنا رَبُّكُم الأعلىٰ»، نازعات (۷۹)، ۲۴ و نیز می‌گفت: «ما عَلِمتُ لَكُم مِن إلٰه غيری»، قصص (۲۸)، ۳۸.

۲. ر.ک: زنان نمونه، علی شیرازی، (قم: دفتر تبلیغات، ۷۷)، ص ۱۷ ـ ۱۹.

۳. داستان حضرت مریم علیها السلام و حضرت زکریا علیه السلام را در سورهٔ آل عمران، آیه ۳۵ به بعد ملاحظه نمایید.

۴. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۴۰۹، از تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۳۳ و بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۴.

۱ـ او از اهل بیت علیهم‌السلام است و خداوند خاندان اهل بیت علیهم‌السلام را از هر پلیدی و بدی پاک گردانیده است.[۱]

۲ـ سورهٔ کوثر در شأن او نازل شده است.[۲]

۳ـ آیه مودّت و دوستی دربارهٔ او و سایر خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.[۳]

۴ـ آیه مباهله در شأن اهل بیت علیهم‌السلام است و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مباهله، از زنان کسی جز پارهٔ تن خود، زهرا علیهاالسلام را فرانخواند.[۴]

۵ـ آیات ابرار در شأن فاطمه علیهاالسلام و علی علیه‌السلام نازل گشت.[۵]

۲. محبت فاطمه علیهاالسلام

خداوند اهل بیت را الگوی امت و جانشینان رسول خدا قرارداده و به مردم سفارش کرده که آنان را دوست داشته، هرگز از آنان جدا نشوند وگرنه دچار انحراف گردیده، به هلاکت می‌رسند. محبت به فاطمه علیهاالسلام و سایر خاندان پیامبر اکرم، اساس اسلام خوانده شده و کسی که به اهل بیت عصمت و طهارت علاقه‌مند نباشد، بدون تردید از اسلام واقعی فرسنگ‌ها فاصله دارد.[۶]

هنگامی که آیه «قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ» نازل شد، جمعی از صحابه از رسول خدا پرسیدند: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی‌اند که خداوند محبت شان را بر ما واجب

---

۱. احزاب (۳۳)، ۳۳: إِنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.

۲. کوثر: إِنّٰا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وانْحَر، إنّ شانِئَكَ هو الأبتَر.

۳. شوری، ۲۳: قُلْ لا أَسْئَلُكُم عَلَيهِ اَجْراً إلّا المَوَدّةَ فى القربى...، أی رسول ما بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که محبت و دوستی در حق نزدیکانم منظور دارید.

۴. آل عمران(۳)، ۶۱: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعٰالَوْا نَدْعُ أَبْنٰاءَنٰا وَ أَبْنٰاءَكُمْ وَ نِسٰاءَنٰا وَ نِسٰاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكٰاذِبِينَ.

۵. دهر (انسان)، ۵ ـ ۷: إِنَّ الْأَبْرٰارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كٰانَ مِزٰاجُهٰا كٰافُوراً عَيْناً يَشْرَبُ بِهٰا عِبٰادُ اللّٰهِ يُفَجِّرُونَهٰا تَفْجِيراً يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخٰافُونَ يَوْماً كٰانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً.

۶. تحلیل سیره فاطمه الزهرا علیهاالسلام، علی اکبر بابازاده، (قم، انصاریان، ۷۴)، ص ۲۱.

ساخته است؟ حضرت فرمود: علی و فاطمه و فرزندان ایشان. و این سخن را سه بار تکرار کرد.[1]

محبت اهل بیت زیر بنای اسلام و آیین الهی است و بدون محبت آنان به حقیقت اسلام نمی‌توان رسید. زیرا درخت ریشه دار اهل بیت از همان شجره پر قدرت رسالت است که از منبع فیض الهی نشأت گرفته است. رسول گرامی اسلام می‌فرماید:

«من وعلی از یک درخت به وجود آمده‌ایم. من اصل و ریشهٔ درخت و علی شاخه‌های تنومند آن است و دخترم فاطمه عامل باروری و فرزندانم حسن و حسین میوه‌های آن به حساب می‌آیند و پیروان و شیعیان ما برگ‌های آن درخت‌اند هرکس بـه آن درخت چنگ زند نجات یافته است و هرکس از آن دوری گزیند هلاک می‌گردد.»[2]

محبت به فاطمه، محبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. زیرا اهل بیت پیامبر از خود پیامبر جدا نیستند و همگی از یک درخت تنومندِ ریشه دار سرچشمه گرفته، اهداف مقدس مشترکی را دنبال می‌کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

أنَا حَربٌ لِمَن حارَبَکم و سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُم. قَال لِعَلیٍّ وفاطمة والحسنِ والحسین[3]: من دشمن کسی هستم که با شما (علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) دشمنی کند و یار کسی هستم که با شما از در مسالمت وارد شود.

ابو بکر می‌گوید: رسول خدا را دیدم که خیمه‌ای را برپا کرده و خود به یک کمان عربی تکیه نموده است و علی و فاطمه و حسن وحسین [علیهم السلام] نیز در داخل آن می‌باشند. آن حضرت خطاب به مسلمانان فرمودند: من دوستدار کسی هستم که اهل این خیمه را دوست بدارد و دشمن کسی

---

۱. همان، ص ۲۲، از تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۱۰.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۳، ذیل سوره شوری، آیه ۲۵: «قالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله: إنَّ اللهَ تَعالیٰ خَلَقَ الأنْبِیاءَ مِنْ أشْجارٍ شَتّیٰ وَخُلِقْتُ أنَا وعلیٌ مِنْ شَجَرَةٍ واحِدَةٍ فأنَا أصْلُها وَعَلیٌّ فَرْعُها وَ فاطِمَةُ لِقاحِها وَ الحَسَنُ و الحُسَین ثِمارها وأشیاعنا أوراقها فمَنْ تَعلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أغْصانِها نجیٰ ومَن زاغ عنها هَدیٰ».

۳. تحلیل سیره فاطمه الزهراء(س)، ص ٢٦، از کنزل العمال، ج ۱۲، ص ۹۷، ش ٣٤١٦٤.

هستم که با آنان دشمن باشد.[۱]

۳. فاطمه‌علیهاالسلام و آموزش و تربیت

زنی به خدمت فاطمه زهراعلیهاالسلام شرفیاب گشت و سؤالی مطرح ساخت و جواب آن را از حضرت شنید. سپس اجازه خواست و پرسش دوم را مطرح کرد. حضرت آن را نیز جواب داد. به همین گونه ده مسأله از بانوی عزیز اسلام آموخت، دیگر احساس شرمندگی کرد و بیش از آن نخواست برای حضرت فاطمه مزاحمت ایجاد نماید. بدین علت اجازه خواست رفع مزاحمت نموده، خانه فاطمه‌علیهاالسلام را ترک گوید.

حضرت احساس کرد او از زیادی پرسش‌های خویش شرمگین گردیده، به این علت می‌خواهد خانه و حضور آن حضرت را ترک کند. فرمود: شما شرمسار نباشید، من در برابر هر مسأله‌ای که به تو آموزش می‌دهم پاداش می‌گیرم؛ پاداش خیلی مهم و آن این که: تعلیم دادن یک مسأله ارزش و ثوابش بیش از آن است که میان زمین تا عرش خدا را ازجواهرات ارزشمند آکنده سازند.

ای زن، اگر کسی به کارگری مشغول گردد و بار سنگینی را به دوش گرفته، به پشت بام حمل کند و در برابر آن صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، آیا در این حال، کارگر احساس خستگی می‌نماید؟! زن جواب داد: نه. حضرت فاطمه‌علیهاالسلام فرمود: من نیز در برابر آموزش‌هایم چنین احساسی دارم. زیرا پاداش من بمراتب بیشتر است.[۲]

۴. فاطمه‌علیهاالسلام و حمایت از ولایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام

آن بزرگوار با تمام توان در برابر دسیسه‌های منافقان ایستادگی نمود و با شیوه‌های مختلف از حریم ولایت دفاع کرد، تا جایی که با بذل جان و پی‌گیری سیاست بی‌نظیر، دل‌های مستعد را متوجه مولا ساخت. پس از رحلت پامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه زهراعلیهاالسلام در اثر مصایب زیاد که از سوی

۱. همان، از کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ش ۳۴۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۴۳، از ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۱۳۱، منیة المرید، ص ۲۰.

حکومت وقت به وی تحمیل شد، به بستر بیماری افتاد. در این میان گروهی از زنان مدینه به عیادت آن بانوی گرامی آمده، از او احوال پرسیدند. حضرت در جواب فرمود:

من صبح کردم درحالی که نسبت به مردانتان خشمگینم و به شدت بغضشان را در دل جای داده‌ام. آنان در عذاب الهی پیوسته در آتش خواهند بود.

وای بر آنان! چگونه خلافت رسول خدا را از موضع اصلی آن دور ساختند و آن را از خانه‌ای که جبرئیل امین در آنجا فرود می‌آمد به خانه دیگری بردند؟ این کار زیان بزرگی را متوجه آنان خواهد ساخت.

می‌دانید چرا به شوهرم امیرالمؤمنین توجه نکردند؟ و چرا وی را رها نموده، به دیگری رو آوردند؟ از شمشیر او دلتنگ بودند. زیرا علی، قهرمانان و شجاعان اینان را به خاک هلاکت افکند و خود از مرگ نهراسید و در راه خدا با دشمنان او سازش نکرد. اگر مردان شما به او جفا نمی‌کردند و اجازه می‌دادند که او به حق بر کرسی خلافت بنشیند، به سود شما حرکت می‌نمود و با آرامش تمام مرکب خلافت را سالم به مقصد نهایی می‌رسانید و هیچ رنج و زحمتی متوجه نمی‌شد... و خود نیز از آن استفادهٔ ناروا نمی‌کرد و جز به اندازهٔ نیاز از آن بهره‌مند نمی‌شد. در حکومت او منافق و مؤمن، درستکار و خائن، زاهد و حریص... روشن و مشخص می‌گردید و زمین و آسمان برکات خویش را بر شما ظاهر می‌ساخت؛ ولی مردان شما، ره به بیراهه رفته و به زودی به سزای اعمالشان خواهند رسید... نمی‌دانم آنان چرا دوست بدی انتخاب کردند و سرپرست نامناسبی برای خویش گماردند؟! بدانید که آنان فاسدند ولی نمی‌دانند.

وای بر آنان! کسی که به راه حق حرکت می‌کند سزاوار پیروی است یا آن کس که راه نیافته، باید از دیگری راهنمایی بخواهد؟!

شما در اثر این انتخاب بد، از پستان شتر خلافت، به جای شیر باید خون بدوشید و با زهر زندگی مسموم گردید و گرفتار استبداد و ستمگری باشید.

سوید بن غفله که راوی این خطبه است می‌گوید: زنان مدینه به خانه‌هایشان مراجعت نموده

و شوهران خویش را از سخنان آن حضرت با خبر ساختند و آن‌گاه گروه زیادی از مردم مدینه به حضور فاطمه زهراعليها‌السلام آمده، عذر خواستند... ولی حضرت آنان را نبخشید و فرمود: از نزد من دور شوید. پس از آن که مرتکب این گناه بزرگ شدید به دروغ عذرخواهی می‌کنید؟![1]

۵. فاطمهعليها‌السلام و حیا و عفت

حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام در طول زندگی خویش ـ خواه در خانه پدر یا خانهٔ امیرمؤمنان ـ تجسّم حیا شناخته می‌شد. در سخنان پربار آن حضرت می‌خوانیم: زن شایسته کسی است که خود را از مردان بیگانه دور داشته، از دیدن نامحرم و همچنین از منظر دید آنان در امان باشد.

بنابراین، تا ضرورتی نبود آن حضرت در مجامع مردان حضور نمی‌یافت، هرچند در مواقع حساس و لزوم به میان جامعه آمده و سخنرانی کرده، از حق خود و ولایت شوهرش امیرالمؤمنین علیعليه‌السلام دفاع نمود.

روزی حضرت علی و فاطمهعليهما‌السلام در مورد نحوهٔ کار و تلاش به محضر پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافته، از آن حضرت کسب تکلیف نمودند. رسول خدا فاطمهعليها‌السلام را مأمور انجام کارهای داخل خانه نمود و علی را نیز به امور خارج از خانه مامور ساخت. دختر پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از این تقسیم کار بسیار خوشحال شد و چنان اظهار کرد: جز خدا کسی نمی‌داند که من از چنین تقسیم کار چقدر خوشحال شدم. زیرا پدرم رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا از رویارویی با مردان معاف داشت.[2]

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳.

پرچمی که بر زمین نماند

بررسی جایگاه ممتاز حضرت زینب علیها السلام

حجة الاسلام محمدامین پور امینی

درآمد

عَلَم واژگون گردید و علمدار نقش بر زمین. دستان او یک طرف، مشک سوراخ گشتهٔ او طرفی دیگر، کمر حسین علیه السلام شکسته شد،... تا آن‌گاه که نفس مطمئن حسین علیه السلام به ملکوت اعلی پر کشید و خون پاکش سرزمین تشنه عشق را سیراب کرد.

پرچم را پرچمدار و عَلَم را علمداری باید. این کدامین کس است که این پرچم خونین تیر خورده را بردارد و ندای مظلومیت حسین علیه السلام را سر دهد؟

دیروز رهبر نهضت، حسین علیه السلام بود و علمدارش عباس، و امروز هم پورِ حسین، زین العابدین تکیه بر جایگاه امامت زده است و او را علمداری باید.

چه کسی بهتر از زینب؟ زینبی که سبط نبی، بنت علی و اخت ولی بود.

او تاریخ مجسم است. از روزی که پیامبر را در اندوه دید و مادر را دل و پهلو شکسته[1] و سیلی خورده، و پس از آن در حال ایراد سخن لب به شکوه گشود و سخن او را روایت کرد[2] و غربت و

---

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲؛ امالی الصدوق، ص ۱۷۶.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۵۳.

مظلومیت پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام و برادرش امام مجتبی را مشاهده کرد، تا این زمان بر همه چیز آگاه است.

کربلا را آغازی است که پایان ندارد.این اوّل را آخری نیست. اینجا عَلم بر زمین نمی‌افتد و کسی جز زینب پرچمدار نیست. باید پرچم را برداشت و با خود برد. به کجا ؟ به قلب دشمن. به اندرون کاخ ظلم. به دارالامارهٔ پسر مرجانه و ستمخانهٔ یزید. از کربلا تا به کوفه...، از کوفه تا به شام...، از شام به مدینه و از مدینه به همهٔ عالم. این پرچم رسالت خون حسین است که تا ابد در حرکت و تپش است و هیچ‌گاه از حرکت باز نمی‌ماند.

سیر تاریخ را از عصر عاشورا ورق می‌زنیم، تا جایگاه ممتاز عقیلهٔ بنی هاشم را بیابیم.

۱. در کربلا

حفاظت از جان حجت خدا، امام زین العابدین علیه السلام از مهم‌ترین وظایف شیرزن دشت کربلا است. آن‌گاه که ددسیرتان به خیام آل الله یورش بردند و خیمه ها را آتش زدند، آن کس که از جان امام در میان خیمهٔ نیم سوخته نگهداری کرد، زینب بود. و آن‌گاه که اسیران آل البیت را سوار بر شتران برهنه کردند، در حالی که اجساد شهیدان کربلا چون ورق‌های پاره‌گشتهٔ قرآن، بر زمین داغ کربلا مانده بود، تسلی بخش دیگران و امام، زینب بود.

امام زین العابدین علیه السلام این صحنه جان‌گداز را چنین بازگو می‌نماید: «آن‌گاه که آن مصیبت بزرگ در کربلا برسر ما فرود آمد و پدرم و یارانش، از فرزندان و برادران و دیگر بستگان، به شهادت رسیدند و ما را به قصد کوفه سوار بر شتران برهنه نمودند، نگاه به پیکر شهیدان انداختم که چگونه بر زمین افتاده، هیچ کسی در فکر خاک سپاری ایشان نیست. این صحنه بسیار بر من سخت آمد و دلم را به درد آورد و حالم را دگرگون ساخت، که نزدیک بود جان بسپارم. عمه‌ام زینب که حال پریشان مرا دید، فرمود: ای یادگار جدّ و پدر و برادرانم، تو را چه می‌شود؟ گفتم: چگونه بیتابی نکنم، در حالی که آقایم، برادرانم، عموهایم، فرزندانشان و خویشان خود را غرق به خون می‌بینم، که بر خاک افتاده، هیچ کس اقدام به دفنشان نمی‌کند و کسی نزدیک ایشان نمی‌رود. گفت: اندوهگین مباش که این واقعه از قبل روشن بود. خداوند گروهی را برخواهد

انگیخت که این پیکرهای پاره پاره را جمع کرده، آنها را به خاک سپارند و بر سر قبر پدرت، سید و سالار شهیدان، پرچمی نهند که هرگز از بین نمی‌رود و همواره در حرکت و تپش خواهد ماند و سردمداران کفر و پیروان گمراهی نهایت کوشش خود را در مبارزه و مقابله با آن به کار خواهند بست، ولی از عهدهٔ انجام آن بر نخواهند آمد و روز به روز بر عظمت و جلوهٔ خود خواهد افزود.[1]

۲. در کوفه

اینجا کوفه است. عبید الله مغرور و مست بر اریکهٔ قدرت، تکیه زده است. زینب با دیگر اسیران بنی هاشم با بی اعتنایی هرچه تمام‌تر وارد می‌شود و در حالی که عده‌ای از زنان گرد او حلقه زده‌اند در گوشه‌ای می‌نشیند. پسر مرجانه که از این بی‌اعتنایی خشمگین شده است، می‌پرسد: این زن کیست؟ جوابی نمی‌شنود. دگر باره پرسش می‌کند و از جواب خبری نیست. برای بار سوم می‌پرسد و از دیگران جواب می‌شنود که این زینب است، دخت فاطمه، فرزند رسول خدا. به سمت او می‌نگرد و مستانه می‌گوید: سپاس خدا که شما را رسوا ساخت و شما را کشت و دروغتان را آشکار نمود.

مگر زخم زبان سوزنده‌تر از زخم شمشیر نیست؟ مگر این، جنگ دیگری نیست؟ مگر این علمدار نیست که دفاع از حریم نهضت را بر عهده دارد؟ زینب با قدرت و صلابت هرچه تمام لب به سخن می‌گشاید که: سپاس خدا را که ما را به وجود محمّد کرامت و برتری بخشید و از هرگونه ناپاکی دور گردانید. کسی رسوا می‌شود که فاسق است و دروغ کسی می‌گوید که فاجر است و آن غیر ماست.[2] این سخن چون پتک بر سر طاغوت کوفه فرود آمد.

۳. در شام

مردم شام اسلام را از دریچهٔ بنی امیه می‌شناختند. آنجا اسلام اموی حاکم بود و از اسلام

---

۱. کامل الزیارات، ص ۲۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹.

۲)الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۵.

نبوی و علوی خبری نبود. آنان معاویه و فرزند او را که چون بوزینه و خوک تکیه بر جای صالحان زده بودند[1]، جانشینان پیامبر می‌پنداشتند. تبلیغات ناروای امویان حرکت اصلاح گرایانهٔ خونین حسینی را، خروج و سرکشی بر خلیفهٔ وقت مسلمانان وانمود می‌ساخت. از این رو، به هنگام ورود اهل بیت علیهم السلام به شام، شهر را آذین بسته، به شادمانی مشغول بودند. آنان را در حالی وارد شهر دمشق کردند که به ریسمان بسته شده بودند و سرهای شهیدان بسان ستارگان درخشان گرد ماه شهیدان، که بر سر نی قرآن می‌خواند[2] و گاه لب به سخن می‌گشود[3] نظاره گر کار پیام رسانان خون واقعهٔ طف بودند.

این شام بلا است. شهر زخم زبان‌ها، جهالت ها، دشنام‌ها، آزارها و از همه بدتر سرکشی حاکم فاجر و فاسقی چون یزید که اصل و نسبی ندارد[4] و مست غرور و باده است.

و اینجا نقش آفرینی زینب جلوهٔ دیگری دارد.

---

۱. اشاره به حدیث معروفی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «رَأیتُ بني أُميّةَ في صُورةِ القِرَدَةِ وَ الخَنازيرِ يَصْعَدُون مِنْبَري، فَشَقَّ عليّ ذلك فأنْزلَت (إنّا أنزلناهُ في لَيلةِ القَدْرِ). یعنی بنی‌امیه را چون بوزینه و خوک دیدم که بر منبر من بالا می‌روند. این برایم خیلی سخت بود. پس از آن، آیات سورهٔ قدر نازل شد. (تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۴؛ و نگاه کنید به: تفسیر الطبری، ج ۱۵، ص ۱۱۲؛ الدرّ المنثور، ج ۵، ص ۳۰۹، ۳۱۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۲۸۳.)

۲. سر بریدهٔ حضرت سید الشّهداء علیه السلام در شام، آیات سورهٔ کهف، از جمله آیهٔ: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) (الکهف: ۹) (الثّاقب في المناقب، ص ۳۳۳؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۸)، و همچنین آیهٔ (فَسَيَكْفِيكَهُم اللهُ و هوَ السَّميعُ العَليم). (البقرة: ۱۳۷) (تاریخ مدینة دمشق، ج ۷، ص ۵۰۹؛ المسلسلات، ص ۲۵۱؛ فرائد السّمطين، ج ۲، ص ۱۶۹) را تلاوت فرمود.

۳. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۶؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۸؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۷؛ الثّاقب فی المناقب، ص ۳۳۳؛ نوادر المعجزات، ص ۱۱۰؛ مدینة المعاجز، ص ۲۳۹.

۴. گفته می‌شود که نطفهٔ یزید، در اثر تماس نا مشروع «میسون بنت بجدل» مادر یزید، با بندهٔ پدرش، از حرام و زنا بسته شد. همان‌گونه فرزند مرجانه نیز حرام زاده بود. یکی از نسب شناسان اهل سنت این واقعیت تاریخی را این‌گونه به نظم در آورده است:

فَإنْ يَكُنْ الزّمانُ أتى عَلينا ... بِقَتْلِ التُّرْكِ وَالمَوت الوحِيّ

فَقد قَتَلَ الدَّعيّ وَعبدُ كَلبٍ ... بِأرْضِ الطَّفِ أولادِ النّبيّ

و مقصود از «الدّعی» پسر مرجانه، و «عبد کلب» یزید است. (الزام النّواصب، ص ۱۶۹ و ۱۷۰).

در مجلس یزید

حضور اهل بیت علیهم السلام در مجلس شوم یزید خود مصیبتی است بس عظیم. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: ما را که دوازده کودک بودیم، در حالی که دستانمان را به گردنمان بسته و علی بن الحسین علیه السلام در میانمان بود، وارد مجلس یزید کردند.[۱] یک سر ریسمان به زنانی می‌رسید که با طناب به هم بسته شده بودند[۲]، و در حالی در مجلس حاضر شدند که سر بریدهٔ أبی عبد الله در میان تشتی مقابل یزید بود[۳] و بوی خوش آن فضا را عطر آگین کرده بود.[۴] مگر مصیبتی بالاتر از این در فکر کسی می‌گنجد!

و یزید، اشعار ابن زبعری[۵] را خواند و بر آن ابیاتی افزود، که نشان از کفر ورزی اوست و به طور صریح به انکار رسالت پیامبر خدا پرداخت[۶] و با کمال بی‌شرمی، رسالت پیامبر را چیزی جز حکمرانی محض ندانست.

و زینب کبری لب به سخن گشود و با قدرت و استواری تمام در کاخ بیدادگری فریاد کشید و پرده از درون سیاه و کثیف و کفرآلود او درید و انقلاب را به درون کاخ کشاند.

او به خوبی می‌داند که کجا و کی و چگونه لب به سخن گشاید. آنجا که یزید از او می‌خواهد که سخنی بگوید، اشاره به امام زین العابدین علیه السلام کرده، می‌گوید: سخنگو اوست[۷]، تا به وی بفهماند که رهبر این نهضت و استمرار بخش این حرکت و امام امت اوست. و آنجا که نوبت به وی می‌رسد چیزی را فروگذار نمی‌کند.

آن‌گاه که زینب سر نورانی برادر را می‌بیند، با ندایی حزن آلود و سوزنده فریاد برمی‌آورد: ای

---

۱. شرح الأخبار، ج ۳، ص ۳۵۲. ۲. تذکرة الخواص، ص ۲۶۲.

۳. بلاغات النساء، ص ۳۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ اللهوف، ص ۲۱۴؛ مثیر الأحزان، ص ۱۰۰.

۴. المناقب، ج ۴، ص ۶۱. ۵. نگاه کنید به: السیرة النّبویّة، ج ۳، ص ۱۴۳.

۶. ابن جوزی در «الرّد علی المتعصّب العنید»، ص ۴۷ آن ابیات را این‌گونه آورده است:

لَاسْتَهَلّوا ثُمّ طَارُوا فَرَحاً ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشِلْ

لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالمُلكِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلْ

لَستُ مِنْ خِنْدفَ إنْ لَمْ انْتَقِمْ مِنْ بَنِي هَاشِمَ مَا كَانَ فَعَلْ

۷. المناقب، ج ۴، ص ۱۷۳.

حسین، میوهٔ دل پیامبر، فرزند مکه و منی، زادهٔ زهرا برترین زنان، فرزند دخت مصطفی...، و با این سخن تمامی حاضران در مجلس را به گریه وامی‌دارد.[۱]

وپس از آن رو به یزید کرده، با تندی هرچه تمام بر دو نکته تأکید می‌ورزد:

۱. تکیه بر انتساب رهبر این نهضت وکاروان اسیران به رسول خدا ﷺ، که این نکته مهم بارها از جانب خود و امام سجاد علیه السلام و دیگر اسیران بنی هاشم تکرار گردید و سهمی بس مهم در شکستن حلقهٔ شدید تبلیغاتی دشمن داشت.

۲. مسئولیت اصلی شهادت حضرت سید الشهداء، امام حسین علیه السلام را بر عهدهٔ شخص یزید پلید نهاد، تا هرراهی را برای گریز وی ببندد.[۲] و پس از آن خطبهٔرسایی خواند که لرزه بر اندام حکومت بنی امیه انداخت و آن را از بنیان سست و منهدم ساخت.

محقق دانشمند استاد باقر شریف القرشی در این باره می‌نویسد: «نوادهٔ پیامبر توانست جبروت طاغوت را درهم شکند و او را وادار به فرار و تحمّل ننگ و عار سازد و به او فهماند که هرگز پیشانی حق خواهان در برابر طاغوتیان و ستمگران خم نخواهد شد.»[۳]

این خطبه را بسیاری از تاریخ نویسان و سیره نگاران یاد کرده‌اند. نخستین آنان ابن طیفور (متوفّای ۲۸۰) در بلاغات النّساء است[۴]، که آن را به طور خلاصه آورده است و تفصیل آن را خوارزمی و ابن نما و ابن طاوس و طبرِسی و دیگران[۵] آورده‌اند و مضمون آن بسیار عالی و

---

۱. الملهوف، ص ۲۱۳؛ مثیر الأحزان، ص ۱۰۰؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۳؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۸۴.

۲. قندوزی در ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۹۲ سخنان آن حضرت را این‌گونه آورده است: «یا زَیدُ، أما تَخافُ اللهَ وَرسُولَه مِنْ قَتْلِ الحُسین؟ وما کَفاکَ ذلِکَ حتّیٰ تَسْتَجْلِبَ بَناتَ رسُولِ اللهِ ﷺ مِنَ العِراقِ إلیٰ الشّام! وما کفاکَ حتّیٰ تَسُوقَنا إلیکَ کَما تُساقُ الإماءُ عَلَی المَطایا بغَیر وطاء! وَ ما قَتْلَ أخي الحُسین سلام الله علیه أحدٌ غیرَکَ یا یزید، ولَولا أمرُکَ ما یقْدِرُ ابنُ مَرجانة أنْ یَقْتُلُه، لأنّه کان أقلّ عَدَداً وأذلُّ نَفْساً، أما خَشیتَ مِنَ اللهِ بقَتْلِهِ وقَد قالَ رسُولُ اللهِ ﷺ فیه وفي اخیه: «الحَسَنُ والحُسَینُ سَیّدا شَبابِ أهْلِ الْجَنّةِ مِنَ الخَلقِ أجمعین»؟ فإنْ قلتَ لا فَقَدْ کَذبْتَ، وإنْ قُلتَ نعَم فقد خَصَمَکَ نَفْسَکَ، واعْتَرفْتَ بسُوءِ فِعْلِکَ».

۳. حیاة الإمام الحسین، ج ۳، ص ۳۸۰.

۴. بلاغات النّساء، ص ۳۱.

۵. مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۶۳؛ مثیر الاحزان، ص ۱۰۱؛ الملهوف، ص ۲۱۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ اعلام النّساء، ج ۲، ص ۹۵.

کوبنده و در نهایت رسایی و شیوایی است، که به ۹ محور آن اشاره می‌کنیم:

۱. تبیین برخی معارف دینی که برای جامعهٔ آن روز کاملا نا آشنا بود، مانند مسئلهٔ مهلت یافتن ستمگران به منظور لبریز شدن پیمانهٔ ظلم و گناه ایشان، تا حجت الهی از هر نظر بر ایشان تمام گردد، و چون با اختیار خود راه طغیان و سرکشی را سپری نموده‌اند عذاب بزرگ الهی در انتظار آنان است[۱]. این طرز فکر با تفکر جبری که از ناحیهٔ حاکمان آن عصر تبلیغ می‌شد در تعارض تام بود.

۲. تبیین ستمگری یزید، با آن‌که داعیهٔ خلافت اسلامی داشت.[۲]

۳. تکیه بر مسئلهٔ حفظ جایگاه بلند زن در تعالیم اسلامی و لزوم غیرت ورزی جامعه.[۳]

۴. روشن ساختن این نکته که آنچه یزید انجام داد نتیجهٔ کفر ورزی اوست و او این جنایت را به سبب انتقام‌گیری از رسول خدا ﷺ، در عوض از دست دادن خویشان کافر خود در روز بدر انجام داد. بنابر این، شمشیری که در کربلا بر حسین کشیده شد، شمشیر مشرکان در برابر رسول خدا ﷺ پس از گذشت پنجاه سال است.[۴]

---

۱. «أظَنَنْتَ یا یزیدُ أنّه حینَ أخذَ علینا بأطرافِ الأرضِ وأکنافِ السّماءِ فَأصْبَحْنا نُساقُ کما یُساقُ الأُساریٰ أنّ بنا هَواناً عَلیٰ اللهِ وبکَ عَلینا کَرامَةً؟! وأنّ هذا لَعظیمُ خَطَرِک؟! فَشَمَخْتَ بِأنفِکَ ونَظَرتَ في عَطفَیکَ جَذلان فرحاً حینَ رأیتَ الدّنیا مُسْتَوسِقَةٌ لکَ والأمور مُتَّسِقَةٌ عَلیکَ، وقَد أمْهَلْتَ وَنفسْتَ وهوَ قولُ الله و تعالی: (ولا یَحْسَبنّ الّذینَ کفرُوا انّ ما نُملي لَهُم خَیرا لأنفسِهِم انّما نُملي لَهُمْ لِیَزدادُوا إثْماً وَلهُم عَذابٌ مُهینٌ)». بلاغات النّساء، ص ۳۲.

۲)«وَلَتَرِدَنَّ عَلیَ رسُولِ اللهِ بِما تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفکِ دِماءِ ذُرِیَّتِهِ وَانْتِهاکِ حُرْمَتِهِ في لَحْمَتِهِ وَعِتْرَتِهِ ..» (مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۶۳)

۳. «أمِنَ العَدلِ یَابْنَ الطُّلَقاء تَخْدیرکَ نِساءَک وإماءَک وسوقُکَ بَناتِ رَسُول اللهﷺ قَدْ هَتَکْتَ سُتورَهُنَّ وأصْحَلْتَ صَوْتَهُنَّ مُکتئِباتٍ تَخْدي بِهِنّ الأباعِر، وَ یَحْدُو بِهِنّ الأعادِيَّ، مِنْ بَلدٍ إلی بَلدٍ، لا یُراقِبْنَ وَلا یُؤوینَ، یَتَشَوّفهُنّ القَریبَ والبَعید، لیس مَعهنّ وليٌّ من رجالِهنّ» (بلاغات النّساء، ص ۳۲.)

۴. «وکَیفَ لا یَسْتَبْطِيءُ في بُغْضِنا أهْلَ البَیْتِ مَنْ نَظَرَ إلینا بالشَّنَفِ وَالشّنآنِ وَالأحْنِ وَالأَضْغان، ثمّ یقول غَیرَ مُتَأثِمٍ وَلا مُسْتَعظِمٍ:

لأهَلّوا و استهلّوا فَرَحاً ثُمَّ قالوا یا یَزیدُ لا تَشَل

مُنْحَنیاً علی ثنایا أبي عبدالله تنکتها بنخصرتک؟ وکیفَ لا تقُولُ ذلکَ وقَدْ نکأت القرحة، واستأصلْتِ الشّأفةِ بإراقَتِکَ دِماء ذُریّةِ دلِ مُحمّدٍ ونُجُوم الأرضِ مِنَ آلِ عَبْدِالمُطّلِبِ؟ أتَهتِفُ بأشیاخِک؟...» مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۶۳

۵. تکیه و تأکید بر آن‌که حکومت و ولایت از آن آل محمّد صلی الله علیه و آله است و بس.[۱]

۶. مسئول دانستن کسانی که طاغوت زمان را بر مسلمانان چیره ساختند، و برخورد با طرز فکری که آن را به قضا و قدر الهی ربط داده، از مسئولیت پذیری شانه خالی می‌کنند.[۲]

۷. تصریح به اینکه یزید و پیروان و یاران او توانایی از بین بردن اهل بیت علیهم السلام را ندارند. نه تنها او، بلکه هیچ کس از عهدهٔ انجام آن بر نمی آید.[۳]

۸. بیان عظمت مقام شهید و ارزش شهادت در اسلام.[۴]

۹. مسئول دانستن یزید پلید در فاجعهٔ شهادت حضرت امام حسین علیه السلام.[۵]

یزید، درمانده و وامانده، پس از سخنرانی رسا و شیوای حضرت زینب علیها السلام سخنی نتوانست بگوید و به یک بیت شعر بی ربط بسنده کرد.

آثار حضور اهل بیت علیهم السلام در شام و جایگاه حضرت زینب علیها السلام

اگر بخواهیم جایگاه حضرت زینب را در جمع اهل‌بیت علیهم السلام در شام بیابیم باید آن را در چهار محور زیر جستجو کرد:

۱. ولایت پذیری، آنجاکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام را به عنوان سخنگوی کاروان معرفی می‌کند و می‌فرماید: هو المتکلّم.[۶]

۲. ایستادگی هرچه تمام‌تر در برابر یزید.

۳. تاثیر چشمگیر در مجلس عمومی‌یزید، و به دنبال آن در همهٔ اقشار جامعه[۷]، به طوری که

---

۱. «أظننتَ یا یزدُ حیثُ... وحینَ صَفا لک مُلکِنا وسُلطانِنا...» مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۶۳.

۲. «.. وسَیَعْلمُ مَنْ سَوَّلَ لَکَ وَ مَکَّنَکَ مِنْ رِقابِ المُسلمین أنّ بئسَ لِلظّالمین بَدَلاً، وأیّکُم شَرٌّ مَکاناً وأضعَفُ جُنداً...» (مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۶۳).

۳. «فکِدْ کَیدَک، واسْعَ سَعْیَک، وناصِبْ جَهدَک، فوالله لا تمحُو ذِکرُنا، ولا تُمیتَ وَحیَنا، ولا تدرک أمدنا، ولا ترخص عنکَ عارها، ولا تغیب شنارها، فَهَلْ رایتَ إلّا فند ووأیّامک إلّاعدد، وشملک إلّا بدد، یوم یُنادي المُنادي ألا لعنةَ اللهِ علیٰ الظاّلمین» مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۶۳.

۴. «فالحمد لله الّذي ختم لأوّلنا بالسّعادة والرّحمة، ولآخرنا بالشّهادة والمغفرة..» مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۶۳.

۵. «ووَقَد وَجَدْتَ أَفضَلَ زادٍ زَوَّدَکَ مُعاویة قَتْلکَ ذُریّةَ محمّدٍ صلی الله علیه و آله ...» (بلاغات النّساء، ص ۳۲.)

۶. المناقب، ج ۴، ص ۱۷۳.

۷. اسعاف الراغبین، ص ۱۸۸.

یزید خود اعتراف می‌کند که پسر مرجانه با کار خود کینهٔ مرا در دل مسلمانان کاشت[۱] و شخصیت‌های برجسته شام را به واکنش واداشت، تا جایی که این جنایت عظیم را به شدت محکوم کردند[۲] و حتی لشکریان یزید لب به بدگویی یزید گشودند.[۳]

۴. تاثیر عمیق در دگرگون ساختن وضع خانهٔ یزید، که به انقلابی از درون مبدل شد، به طوری که همه را به گریه و ناله و فریاد و اعتراض واداشت[۴]، تا آنجا که یزید بر حکومت خود بیمناک شد و به گریهٔ دروغین مجبور گردید![۵] و برای حفظ سلطنت خود، جنایت را به پسر مرجانه نسبت داد و او را لعنت کرد![۶]

این تاثیر عمیق در مدت زمانی بسیار کوتاه - حدود یک ماه[۷] - به برکت وجود حضرت امام سجاد علیه السلام و پرچمداری زینب کبری و نقش یکایک اهل بیت علیهم السلام رخ داد، که صد البته در قاموس محاسبهٔ عادی بشری نمی‌گنجد. این کار تا بدانجا بزرگ و ژرف است که شام شادی به شام مویه و زاری تبدیل شد[۸] و اولین مجلس عزای رسمی امام حسین علیه السلام به مدت سه شبانه روز در قلب خلافت خون آشام اموی[۹] و در شهر دمشق و بلکه در خانهٔ یزید[۱۰] برگزار گردید و مجالس عزا و سوگواری در تمام مدت حضور اهل بیت علیهم السلام در شام ادامه یافت.[۱۱]

۴. در مدینه

سرانجام قافلهٔ حسینی به مدینه باز گشت. زینب کبری گریان و نالان در مسجد رسول

---

۱. تذکرة الخواص، ص ۲۶۵.
۲. عبرات المصطفین، ص ۱۰۰؛ از مرآة الزمان، ص ۱۰۰.
۳. الرد علی المتعصب العنید، ص ۴۷.
۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۷.
۵. الإمامة و السّیاسة، ج ۲، ص ۸.
۶. تذکرة الخواص، ص ۲۶۵ (گرچه بعدها، مجلس شراب پیروزی! را با حضور پسر مرجانه ترتیب داد).
۷. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۹؛ اقبال الاعمال، ص ۵۸۹
۸. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۶.
۹. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۷؛ مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۷۳.
۱۰. الطبقات الکبری، ص ۸۳؛ انساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۷.
۱۱. الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۵؛ مثیر الأحزان، ص ۱۰۲.

خداﷺ قبر شریف آن حضرت را در آغوش گرفت و ندا سر داد که: ای جدّ ما، خبر شهادت حسین را برایت آورده‌ام.[۱]

زنان بنی هاشم لباس سیاه پوشیده، مجلس عزا به پا ساختند و امام زین العابدینعليه‌السلام برایشان غذا فراهم می‌ساخت.[۲]

دشمن دست از اقدام خصمانهٔ خود برنداشت و در اقدامی بی‌شرمانه خانه های امیر مؤمنان علیعليه‌السلام، عقیل و رباب همسر با وفای امام حسینعليه‌السلام را خراب کرد[۳]، ولی مجلس عزای امام حسینعليه‌السلام به مدت یک سال، شبانه روز، و به مدت سه سال روزانه برپا گردید[۴] و زنان بنی هاشم مانند ام‌البنین[۵] و رباب[۶] به نوحه خوانی و مرثیه سرایی مشغول بودند و گریه و نالهٔ امام زین العابدینعليه‌السلام آن‌قدر ادامه پیدا کرد که او را جزء بکائین خمسه قرارداد.[۷]

زینب کبری نیز مدینه را مرکزی برای سخن با مردم و فراخوانی ایشان به خونخواهی امام حسینعليه‌السلام قرار داد[۸]، تا آنجا که دستگاه حاکم وجود او را ضرری برای اهداف شوم خود تشخیص داده، اقدام به تبعید آن حضرت نمود.[۹]

---

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸.
۲. المحاسن، ص ۴۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸.
۳. شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۶۹.
۴. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۷.
۵. نظم درر السمطين، ص ۲۲۴؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۵۸۹.
۶. الأغانی، ج ۱۶، ص ۱۴۷.
۷. امالی الصدوق، ص ۲۰۴.
۸. اخبار الزینبات، ص ۱۱۵.
۹. اخبار الزینبات / ۱۱۷

۱۴ مرداد: صدور فرمان مشروطیت

شیخ فضل الله نوری و مشروطیت

سید مجید حسن زاده

مقدمه

عالمان و فقیهان، وارثان پیامبران و استمرار بخش راه امامان علیهم السلام می‌باشند، هدایت و رهبری جامعهٔ اسلامی در عصر غیبت برعهدهٔ آنان است. آنان پاسداران جان بر کف برای مبارزه با دشمنان دین هستند و برای حفظ و حراست از شریعت اسلام همواره آمادهٔ قیام و مبارزه‌اند؛ مبارزه با ظلم، شرک، بدعت، خودکامگی و سلطهٔ بیگانگان. این مبارزه با بعثت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد و تا قیام قائم (عجل الله تعالی فرجه) ادامه خواهد داشت.

یکی از این چهره‌های مظلوم روحانیت شیعه، مرد علم و عمل و فقاهت و قیام، شهید آیة الله حاج شیخ فضل الله نوری است که با مقاومت اعجاب‌انگیز و مرگ آگاهانهٔ خویش، فصل زرینی بر تاریخ مقاومت و ظلم ستیزی تشیع افزود.

شیخ فضل الله عالم‌ترین، هوشیارترین و مقاوم‌ترین چهرهٔ مبارزات مشروطه بود. زیرا دوست و دشمن به اعلمیت او بین فقهای هم طرازش در تهران گواهی داده‌اند و انحراف حکومت مشروطه پس از پیروزی ظاهری، هوشیاری و نبوغ سیاسی او را تأیید می‌کند و شهادت مظلومانه‌اش، مقاومت، قاطعیت و سازش ناپذیری او را در دفاع از آرمان‌های تشیع تفسیر می‌کند. نگاهی اجمالی به زندگی شیخ شهید، این ادعاها را اثبات خواهد کرد.

نگاهی کوتاه به زندگی شیخ شهید

آیة الله شیخ فضل الله نوری در سال ۱۲۵۹ ق. در روستای لاشک از توابع کجور مازندران و در یک خانوادهٔ روحانی متولد شد.[۱] وی تحصیلات خویش را در زادگاهش آغاز کرد و پس از چندی برای ادامهٔ تحصیل به تهران و سپس به نجف و سامرا مهاجرت کرد. او نزد استادان بزرگی چون میرزای شیرازی، شیخ حبیب الله رشتی و شیخ راضی به تحصیل علوم و معارف اسلامی پرداخت و پس از نیل به مقام اجتهاد، در سال ۱۳۰۳ق. به تهران بازگشت.[۲]

در تهران به اقامهٔ نماز جماعت و تبلیغ و تدریس علوم اسلامی و حوزوی پرداخت. تبحر او در فقه، اصول و سایر علوم اسلامی و شناختش از مسایل جامعه موجب شد تا خیلی زود مورد استقبال روحانیان قرار گیرد. «مجلس درس شیخ در تهران دارای اعتبار و اهمیت فوق العاده‌ای بود و بسیاری از روحانیون به شرکت در درس او مباهات داشتند و مجتهدان بسیاری در حوزهٔ درس او حاضر [می شدند] و اغلب علمای تهران از افادات علمی او بهره می‌برده‌اند.»[۳]

حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزهٔ علمیه قم، حاج آقا حسین قمی، سید محمود مرعشی (پدر آیة الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی)، سید اسماعیل مرعشی (شریف الاسلام)، ملا علی مدرس، میرزا ابو القاسم قمی، شیخ حسن تهرانی و علامه محمد قزوینی از شاگردان اویند.[۴]

شیخ فضل الله علاوه بر علوم اسلامی، از دانش‌های روز و مسایل جامعه و مقتضیات زمان بهره‌مند بود. از این رو، در آشفته بازار رواج فرهنگ‌های استعماری، از توطئه‌ها و نیرنگ‌های روشنفکران غربی و شرقی تأثیر نپذیرفت. ناظم الاسلام کرمانی، یکی از مخالفان شیخ فضل الله می‌نویسد:

---

۱. پایداری تا پای‌دار، علی ابوالحسنی(منذر) چاپ اوّل، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۹.
۲. همان، ص ۲۸۷.
۳. شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، مهدی انصاری، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۶.
۴. پایدارای تا پای‌دار، ص ۳۰۵.

نگارنده روزی که مشار الیه (شیخ فضل الله) در خانهٔ آقای طباطبایی بود، در مجلس در ضمن مذاکره گفت: ملای سیصد سال قبل به کار امروز نمی‌خورد. شیخ در جواب گفت: خیلی دور رفتی؛ بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز نمی‌خورد. ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد. باید مناسبات دول را نیز بداند.[۱]

دیگری می‌نویسد:

مراتب علمی شیخ را هیچ کس از دوست و دشمن منکر نبود ولکن گمان می‌کردند که فقط معلومات او منحصر به همان فقه و اصول است. نگارنده در چند جلسه فهمیدم که قطع نظر از جنبهٔ فقاهت از بقیهٔ علوم هم اطلاع کافی دارد؛ از آن جمله، علم تاریخ و جغرافیا... در این اواخر نزد مرحوم میرزا جهان بخش منجم مشغول خواندن علم نجوم و اسطرلاب بود.[۲]

فریدون آدمیت نیز می‌نویسد:

متفکر مشروطیت مشروعه، شیخ فضل الله نوری بود. از علمای طراز اوّل که پایه‌اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبایی و بهبهانی شناخته‌اند.[۳]

قاتل شیخ شهید، یپرم خان ارمنی در یادداشت‌های خصوصی خود نوشته است:

شیخ فضل الله نوری روحانی عالیقدری بود و گفتهٔ او برای تودهٔ خلق وحی مُنزل محسوب می‌شد.[۴]

شیخ فضل الله نوری علاوه بر فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و مذهبی، دارای آثار علمی ارزنده‌ای است.

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، محمد ناظم الاسلام کرمانی، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۵۶.

۲. مکتوبات، اعلامیه‌ها... و چند گزارش پیرامون شیخ شهید فضل الله نوری، محمد ترکمان، چاپ اوّل، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، چاپ اوّل، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۵، ص ۴۲۹.

۴. پیرم خان سردار، اسماعیل رائین، چاپ دوّم، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۵۲.

آغاز مبارزات سیاسی

آغاز فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی شیخ فضل الله نوری، مقارن بانهضت تحریم تنباکو بود. وی نقش فعالی در این نهضت داشت و فرد معتمد و نمایندهٔ میرزای شیرازی، مبلغ و مروج افکار و اندیشه‌های استاد خویش، و در مسایل اجتماعی و سیاسی کشور از یاوران وهمکاران میرزای آشتیانی ـ یکی از رهبران نهضت تحریم تنباکو در تهران ـ شناخته می‌شد. به دنبال اوج‌گیری نهضت اسلامیِ عدالت خانه به رهبری روحانیان بزرگی چون سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی، شیخ فضل الله نوری نیز به این نهضت پیوست. شیخ فضل الله نوری در گفتگو با آیة الله بهبهانی،دربارهٔ حمایت از نهضت اصیل عدالت خانه گفت:

> من راضی به بی‌احترامی به روحانیت و توهین به شریعت نیستم و شما را تنها نمی‌گذارم. هر زمان که اقدامی انجام دادید، من هم با شما حاضرم؛ ولی باید مقصود، اسلام و شرع باشد و طوری رفتار نشود که اسباب توهین به شرع و علما فراهم شود.[1]

شیخ فضل الله که در آغاز، به دلیل شک و تردید در اصالت نهضت عدالت خانه و اسلامیت آن، از همراهی خودداری کرده بود، پس از گفتگو با آیة الله بهبهانی و با شرط اسلامیت نهضت، پای در میدان مبارزه نهاد و به همراه طرفداران و عده‌ای از مردم محلهٔ سنگلج تهران، به یاری نهضت برخاست و در تحصن مسجد شرکت کرد.

انحراف نهضت عدالت خانه و القای مشروطیت

از مهم‌ترین خواسته‌های مبارزان نهضت عدالت خانه، اجرای قوانین اسلام در بارهٔ تمام مردم به طور یکسان و مهم‌تر از همه، ایجاد عدالت خانه‌ای بود که در آن به شکایات مردم رسیدگی شود و با همه به عدالت رفتار شود. از این رو، در قسمتی از فرمان مظفر الدین شاه به عین الدوله برای رسیدگی به خواسته‌های متحصنان در حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام آمده است:

---

۱. مقدمات مشروطیت، هاشم محیط مافی، چاپ اول، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳۶۳، ص ۹۲.

ترتیب و تأسیس عدالت خانهٔ دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است.[۱]

به دنبال عملی نشدن خواسته‌های مبارزان، باردیگر مبارزه با شاه و رژیم اوج گرفت و علما و روحانیان در اعتراض به وضع موجود به قم هجرت کردند و در حرم حضرت معصومه علیها السلام متحصن شدند. تا این زمان هیچ هدفی جز اجرای احکام اسلام و ایجاد عدالت خانه در میان نبود؛ امّا از این زمان به بعد بود که با راهنمایی عده‌ای از روشنفکران و غرب‌زدگان، مردم در سفارت انگلستان متحصن شدند.

القای اندیشهٔ حکومت مشروطه و مبارزه برای مشروطیت از این جا آغاز شد. روشنفکران غربگرا و فراماسون‌ها با حمایت دولت انگلستان، «حکومت مشروطه به سبک کشورهای غربی» را مطرح کردند و در غیاب عالمان و رهبران اصلی نهضت، نهضت عدالت خانه مسیری دیگر را آغاز کرد و نطفهٔ مشروطیت در سفارت انگلستان منعقد شد. سفارت انگلیس دستور داده بود اعضا و کارمندان سفارت به متحصنان کمک کنند.

اجتماع بزرگی در سفارت تشکیل شد و شمار تحصن کنندگان به حدود ۱۳/۰۰۰ نفر رسید. مواد غذایی برای تأمین خوراک تحصن کنندگان باگاری به داخل سفارت حمل می‌شد و هنگام ظهر و شب دیگ‌های پلو و خورش در سفارت طبخ می‌شد. در نامهٔ یکی از تحصن کنندگان در سفارت آمده است:

نهار و شام بی‌نهایت، شربت، چای و عصرانه و میوه‌جات فراوان که محل تماشا و حیرت شده است.[۲]

علاوه بر خوراک، گاهی بین تحصن کنندگان پول تقسیم می‌شد.[۳]

هدف انگلستان از این حاتم بخشی، سلطهٔ کامل بر مملکت ایران بود و چون با حضور اسلام و

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۳۰۴.

۲. اسناد مشروطه، ابراهیم صفایی، کتاب فروشی سخن، تهران ۱۳۴۸، ص ۴۴.

۳. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۷۵.

روحانیت در جامعه، همواره امیدش به یأس مبدل می‌شد، این بار در غیاب روحانیان و عالمان کوشید تا از این موقعیت بهتر استفاده کند و نهضت عدالت خانه را در مسیر اهداف خویش حمایت نماید.

مخالفت با مشروطیت

شیخ فضل الله نوری، نخستین کسی بود که آشکارا رویاروی غرب زدگی این دوران که عدالت خواهی را به مشروطیت تبدیل می‌کرد، ایستاد. پی برد که آن‌چه روشنفکران درپی عرضه و اجرای آن هستند، مشروطهٔ برخاسته از بینش و فکر غربی است و در نهاد اسلامی ریشه‌ای ندارد.[۱]

او بیش از دیگر رهبران روحانی در تهران و نجف، به سیاست‌های ناهماهنگ مشروطه با احکام شرع آگاهی داشت ومخالفان وی که لیاقت مذهبیون را در چهرهٔ او و قدرت روحانی اش می‌دیدند، با او به مخالفت برخاستند.[۲]

شیخ فضل الله نوری که در هجرت به قم (هجرت کبری) حضور داشت، با شنیدن خبر تحصن در سفارت انگلستان به توطئه‌ها و اهداف روشنفکران و فراماسون‌ها پی برد و دریافت که خطر عظیمی نهضت را تهدید می‌کند. از این رو، خطاب به روحانیان و رهبران نهضت پرسید: شما چه اقدامی می‌خواهید انجام دهید وهدف شما چیست؟

در پاسخ به سؤال آگاهانه و هوشیارانهٔ شیخ فضل الله نوری، همهمه وگفتگو بالاگرفت. سید محمد طباطبایی با تأثیر پذیری از افکار روشنفکران، در پاسخ گفت: مراد ما مشروطه است و مجلس شورای ملی. شیخ فضل الله به مخالفت با مشروطه پرداخت و ضدیت این نوع حکومت را با احکام شرع بیان کرد.

طباطبایی در پاسخ گفت: حال که کارها به خوبی پیشرفت کرده است، بعد از این هم با

---

۱. شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، مهدی انصاری، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۳۶.

مشورت رفتار خواهد شد و بدون رضایت شما رفتار نخواهیم کرد.[۱]

مظفر الدین شاه طی پیامی موافقت خود را با خواسته‌های مبارزان اعلام کرد و مهاجران از قم به تهران بازگشتند؛ امّا تحصن کنندگان در سفارت با مبهم خواندن پیام، حاضر نشدند از سفارت خانه خارج شوند. از این رو، فرمان دیگری صادر شد که در قسمتی از آن آمده بود:

در تکمیل دست خط سابق خودمان مورخهٔ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق. که امر و فرمان صریحاً در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم، مجدداً برای آن که عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کاملهٔ همایون ما واقف باشند، امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح و دست خط سابق صریحاً دایر نموده، بعد از انتخاب اجزای مجلس، فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین، به طور یکه شایستهٔ ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد، مرتب نمایند.[۲]

تحصن کنندگان با تأثیر پذیری از افکار و اندیشه‌های سفارت نشینان، حاضر به خروج از سفارت نشدند و با عنوان مجلس شورای اسلامی مخالفت کردند و به دنبال آن، عنوان مجلس شورای اسلامی به مجلس شورای ملی تغییر یافت.[۳]

پس از آن، نمایندگان انتخاب شدند و مهم‌ترین کار مجلس تدوین قانون اساسی بود. روشنفکران و فراماسون‌ها اکثریت مجلس را در اختیار گرفتند؛ به طوری که در بین ۱۶ نمایندهٔ مردم تهران، ۱۳ نفر فراماسون وجود داشت.[۴]

مجلس با چنین افرادی مشغول تهیه و تصویب قانون اساسی شد و «چون لژ فراماسونی ایران در نوشتن قانون اساسی نظر ویژه داشت و می‌خواست چند ماده از قانون اساسی فراماسونی را

---

۱. مکتوبات، اعلامیه‌ها... و چندگزارش پیرامون شیخ فضل الله نوری، ص ۱۷۲.

۲. تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، چاپ شانزدهم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۲۰.

۳. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۷۹.

۴. اسماعیل رائین، فراموش خانه و فراماسونری در ایران، چاپ دوّم، انتشارات رائین، تهران ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۲۰۸.

نیز در قانون اساسی بگنجاند، جلسات را طولانی کرد و سرانجام وضع را طوری پیش آورد که فقط چند فراماسونی که از لژ بیداری ایران مأموریت پیدا کرده بودند، شروع به نوشتن قانون اساسی نمودند.»[۱]

شیخ فضل الله که به توطئه‌های فراماسون‌ها و روشنفکران وابسته به بیگانه پی برده بود، به آیة الله بهبهانی و آیة الله طباطبایی تذکر داد و به همراه آنان در جلسات مجلس شرکت کرد تا از تصویب قوانین ضد اسلامی جلوگیری کند؛ امّا نمایندگان اهداف خویش را دنبال می‌کردند و به تذکرات روحانیان اعتنایی نمی‌کردند. آنها قوانین کشورهای اروپایی ـ مخصوصاً کشور بلژیک ـ را با اندک تصرفاتی، به عنوان قانونی اساسی طرح و تصویب کردند و عنوان رژیم را مشروطه قرار دادند.

گرچه آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، میرزا حسین تهرانی و عده‌ای از روحانیان از مشروطیت دفاع کردند، امّا تصور آنها از مشروطیت حکومتی بود که در آن، قدرت استبدادی شاه و درباریان محدود شود و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و دفع تعدی و تجاوز باشد.

شیخ فضل الله که دید علمای نجف به علت شناخت نادرست از اوضاع مجلس و واقعیت‌ها به حمایت از مجلس برخاستند، در برابر وضع موجود مقاومت نمود و برای اصلاح امور تلاش کرد و پیشنهادهایی را به مجلس ارائه کرد؛ از آن نمونه، ذکر مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی کشور و اصل نظارت فقیهان بر قوانین مجلس شورای اسلامی. با مخالفت نمایندگان، نظرات شیخ فضل الله راه به جایی نبرد و سیل تهمت و افترا و بدگویی دربارهٔ شیخ فضل الله جاری شد. وی به نشان اعتراض، مجلس را ترک و از شرکت در جلسات آن خودداری کرد، امّا هرگز حملات ناجوانمردانهٔ روشنفکران وابسته و فراماسون‌ها نتوانست او را ازهدف مقدس خود بازدارد. او نظرات خود را با مردم در میان نهاد و آنان را از توطئه‌هایی که نهضت و کشور را تهدید می‌کرد، آگاه ساخت. مشروطه طلبان هر اجتماعی را که شیخ فضل الله و اطرافیان او برای بیان اهداف خویش ترتیب می‌دادند، برهم می‌زدند. مطرح شدن بحث آزادی بیان و مطبوعات در مجلس،

---

۱. همان، ص ۲۰۰.

دستاویزی برای استفاده ناروای مشروطه‌خواهان از موقعیت شد.

آنان به مخالفان خود نسبت ناروا می‌دادند و آنها را تحقیر می‌کردند. یکی از نمایندگان در مذاکرات مجلس، دربارهٔ شیخ فضل الله نوری گفت:

چون او در این میانه ریاستی پیدا نکرده،... راه مخالفت پیش گرفت تا شاید از این راه ریاستی پیدا کند.[۱]

این عوامل موجب هرج ومرج و ناامنی در جامعه شد. خود سری و لجام گسیختگی عمومی به زودی به مطبوعات نیز اثر نمود. دفعتاً در تهران ده‌ها روزنامه منتشر شد که مدیران آنها هیچ گونه حدی برای آزادی مطبوعات قائل نبودند و برای ارضای مطامع نامشروع خود مقالات تند افتراآمیزی درج کرده، اولیای امور را مورد ناسزا و تهمت قرار می‌دادند. روزنامه‌ها به شیخ فضل الله حمله کرده، او را مورد اهانت قرار دادند. روز نامه‌ها به این بسنده نکرده، مقدسات دینی را نیز مورد حمله قرار دادند. روزنامهٔ «کوکب درّی» در شمارهٔ ۱۳ سال اوّل خود، با دادن نسبت‌های ناروا و دروغ به امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام نوشت:

شما مردم نادان چرا این قدر اعتقاد به این اشخاص دارید که در ۱۳۰۰ سال قبل به یزید بن معاویه یاغی شدند و قشون فرستادند و خود و همراهانشان را کشتند و حالا این مردم روضه‌خوانی می‌نمایند و خرج می‌دهند و مال خود را بی‌جهت مصرف می‌کنند. یک جماعتی به خاک کربلا اعتقاد دارند. این خاک چه مزیت و برتری بر خاک‌های دیگر دارد.[۲]

شیخ فضل الله که نهضت و قیام را از دست رفته و ثمرهٔ خون‌های مجاهدان شهید را پایمال شده و کشور را در حلقوم استعمار انگلستان می‌دید، غریبانه فریاد می‌زد و می‌گفت:

دین اسلام، اکمل و اتم شرایع است و این دین دنیا را به عدل و شورا می‌خواند. آیا چه اتفاق افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخهٔ شورای ما از

---

۱. همان، ص ۱۴۸. ۲. همان، ص ۲۱۱.

انگلیس بیاید. می‌خواهند مجلس شورای ملی ایران را پارلمنت پاریس بسازند.[۱]

شیخ فضل الله نوری در ادامهٔ تلاش‌هایش، اصل پیشنهادی خود را در بارهٔ نظارت فقیهان بر قوانین مجلس در روزنامه صبح صادق منتشر کرد،[۲] امّا مشروطه طلبان که آزادی را تنها برای خود محترم می‌شمردند، به دفتر روزنامه حمله کرده، اموال آن را غارت...، نسخه‌های روزنامه را پاره کردند و مدیر روزنامه را وادار کردند تا با عذرخواهی و اظهار بی‌اطلاعی از چاپ این مطلب، روزنامهٔ شماره ۴۸ را باطل و با همان تاریخ، شمارهٔ دیگری را منتشر کند. این تهدیدات، شیخ فضل الله نوری و یارانش را از هدف باز نداشت. آنان اصل نامبرده را به اطلاع عالمان نجف رساندند و به دنبال آن، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی نیز طی پیامی به مجلس نوشتند:

> اصل پیشنهادی جناب حجة الاسلام نوری دامت برکاته که قوانین را متوقف به موافقت با شریعت دانسته است، از مواد لازم و حافظ اسلامیت این اساس است.[۳]

مجلس نیز چاره‌ای جز پذیرش نداشت و مجبور شد آن را با تغییراتی به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی به تصویب برساند.[۴]

مشروطه و مشروعه

شیخ فضل الله که می‌دید هنوز قانون آزادی مطبوعات تصویب نشده، روزنامه‌ها به انبیا و ائمه و مقدسات حمله و توهین می‌کنند و روشنفکران ضد دین و فراماسون‌های وابسته به بیگانه، گردانندگان امور می‌باشند، دریافت که هیچ تضمینی برای اصل نظارت فقیهان وجود ندارد و اگر امروز برای این امر چاره‌ای اندیشیده نشود، فردا بسیار دیر خواهد بود. او در مورد علّت موافقت با مشروطه و سپس مخالفت با آن گفت:

---

۱. لوایح آقا شیخ فضل الله نوری، هما رضوانی، چاپ اول، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۱.

۲. روزنامهٔ صبح صادق، سال اول، شماره ۴۸، ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق.

۳. تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۱۱.

۴. قانون اساسی و متمم آن، انتشارات صفی علی شاه، ص ۲۹.

من والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی‌دین و فرقهٔ ضالّه و مضلّه مخالفم که می‌خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها را که لابد خوانده‌اید که به انبیا و اولیا توهین می‌کنند و حرف‌های کفرآمیز می‌زنند. من عین همین حرف‌ها را در کمیسیون‌های مجلس از بعضی نمایندگان شنیدم و ازاین می‌ترسم که بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند. خواستم از این کار جلوگیری کنم، آن لایحه را نوشتم و تمام دشمنی‌ها و فحاشی‌ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است. علمای اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می‌شوم؟ من در همین جا قرآن را از بغل خود درآورده، قسم خوردم و قرآن را شاهد عقیده‌ام قرار دادم که مخالف مشروطه نیستم. معاندین گفتند: این قرآن نبوده است؛ بلکه قوطی سیگار بوده! حال با همچو مردمی چگونه مخالفت نکنم! چگونه بی‌طرف شوم و سخنی نگویم![1]

شیخ فضل الله نوری نسبت به موضوع مشروطیت مخالفتی نداشت و بحث او در کیفیت این نوع از حکومت در جامعهٔ اسلامی بود. انتقاد او به قانون اساسی و قوانین جزایی و حقوقی و سایر قوانین وزارت خانه‌ها و ادارات بود.

او معتقد بود قانون اساسی ایران باید مطابق با قانون اسلام باشد و به همین دلیل پیشنهاد کرد که جای مشروطه، عنوان حکومت مشروطهٔ مشروعه قرار داده شود؛ تا مشروعیت حکومت مانع از تصویب قوانین ضد اسلامی شود. او با حضور عده‌ای از نمایندگان فراماسون وضد مذهب و وابسته به بیگانه مخالف بود و خواهان اخراج این عده از مجلس شد. او معتقد بود نظرات همهٔ عالمان دین همین است و این دیدگاه‌های اسلام و قرآن است.

مشروطه خواهان فراماسون و وابستگان به انگلیس که تحقق اهداف شیخ فضل الله نوری را مساوی با از بین رفتن مقام و موقعیت خویش می‌دیدند، او را به باد تهمت و ناسزا گرفتند.

---

۱. تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، محمد حسین ادیب هروی خراسانی، چاپ دوم، شرکت چاپ خانهٔ خراسان، مشهد، ۱۳۳۱، ص ۱۳۹.

شیخ فضل الله و یارانش برای پیشبرد اهداف خود، در حرم حضرت عبدالعظیم(ع) تحصن کردند و با انتشار روزنامه‌ای به نام لایحه، به بیان دیدگاه‌ها و اهداف و اندیشه‌های خود پرداختند.

آیة الله بهبهانی و آیة الله طباطبایی نزد شیخ فضل الله رفتند و از او خواستند به تحصن خود پایان دهد. او در پاسخ آقای بهبهانی گفت: «جناب آقا! اگر از من می‌شنوی، شما این جا بمانید و بعد سه مرتبه فرمود: والله، والله، والله! مسلّم بدان که هم مرا می‌کشند و هم تو را، این‌جا بمانید تا یک مجلس شورای ملی اسلامی درست کنیم و از این کفریات جلوگیری کنیم. سید گفت: نه چنین نیست. شیخ گفت: اکنون باشد، معلوم شما خواهد شد.»[1]

سرانجام پس از گفتگوی فراوان، تحصن کنندگان به تهران بازگشتند، هرچند به وعده‌های پوچ اعتقادی نداشتند. شیخ فضل الله در تهران تدریس علوم اسلامی را ادامه داد و همچنان در موضع مخالفت و در سنگر مبارزه با مشروطیت غربی ایستاد. پس از فتح تهران از سوی مشروطه طلبان؛ محمد علی شاه و درباریان به سفارت روسیه پناهنده شدند. به شیخ فضل الله نوری پیشنهاد شد به سفارت انگلستان یا روسیه پناهنده شود. او با تبسم فرمود:

> من از کشته شدن خود بی‌اطلاع نیستم و به هیچ کس غیر از خداوند پناهنده نمی‌شوم.

سعد الدوله به منزل شیخ فضل الله نوری آمد و گفت:

> حفظ جان آقا بر تمام افراد علاقه‌مند واجب است و من چون می‌دانستم که آقا به این سفارت خانه‌ها پناهنده نمی‌شود، با یک سفارت بی‌طرف یعنی سفارت هلند تماس گرفتم تا در صورتی که آقا اجازه بفرمایند، پرچم سفارت هلند را روی بام خانه نصب کنیم تا ایشان در امان باشند.

شیخ با تبسمی استهزاءِگونه فرمود:

> آقای سعد الدوله! پرچم ما را باید روی سفارت بیگانه نصب کنند. چطور ممکن است صاحب شریعت به من که از مبلغین احکام آن هستم اجازه فرماید، پناهنده به خارج

---

۱. تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، ص ۱۴۰.

از شریعت شوم! مگر قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید: «لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»[1] من راضی هستم که صد مرتبه زنده بشوم و مسلمین و ایرانیان مرا مثله کنند و بسوزانند، ولی پناهنده به اجنبی نشوم و برخلاف شرع اسلام عملی انجام ندهم.

جان فدای نفس نادره مردانی باد   که کم و بیش نگردند به هر بیش و کمی

بربالای دار

پس از دستگیری شیخ فضل الله نوری، با یک محاکمهٔ فرمایشی او را محکوم به اعدام کردند. هنگامی که به طرف محل اعدام حرکت می‌کرد، نگاهی به جمعیت کرد و بعد رو به آسمان کرد و گفت:

«أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».[2]

دست حق در دست می‌آمد روان برپای دار   تا بلند آوازه سازد بعد از آن آوای دار
آن که در آیینهٔ اندیشه می‌بیند خدای   کی کند اندیشه از رنج توان فرسای دار

شیخ فضل الله را بر روی چهار پایهٔ دار قراردادند. او از روی چهار پایه، آخرین سخنان خود را بیان کرد. سخنان او تأکیدی بر مواضع مکتبی و اصولی گذشته‌اش بود. وی خطاب به جمعیت تماشاچی گفت:

خدایا! تو، خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم، گفتند قوطی سیگارش بود، خدایا! تو، خودت شاهد باش که در این دم آخر، باز هم به این مردم می‌گویم که مؤسسان این اساس، بی‌دین هستند و مردم را فریب داده‌اند. این اساس، مخالف اسلام است. محاکمهٔ من و شما بماند پیش پیغمبر اسلام.[3]

---

۱. نساء، آیهٔ ۱۴۱.   ۲. مؤمن، آیه ۴۴.

۳. شاهین (نهیب ادبی جنبش)، شمس الدین تندرکیا، چاپ اوّل، انتشارات روزنامهٔ سیاسی فرمان، تهران، ص ۱۳۳۵.۱۵۴

او با وجود ضعف پیری و بیماری، آخرین خطابه‌اش را با شجاعت و شهامت کم نظیری بیان کرد. تنها با عشق و ایمان به هدفی متعالی می‌توان این‌گونه در برابر مرگ و شهادت ایستاد. گویی این دار بود که از هیبت و عظمت او می‌لرزید.[۱]

او ز عشق حق سراپا عشق و شور وجذبه بود   داردر اندیشه از او، او نه در پروای دار
هیبت مردانهٔ مرد خدا را دیده است   گر به خود می‌لرزد از این جذبه سرتاپای دار

در آخرین لحظات، از طرف مشروطه طلبان برایش پیام آورند که شما مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن رها سازید. او در پاسخ گفت: من دیشب پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من فرمود: «فردا میهمان من هستی». من چنین امضایی نخواهم کرد. پس از آن طناب به گردنش انداختند.[۲]

گاه خورشید است از عشق خدا بر نیزه‌ها   گاه از شوق خدا خورشید بر بالای دار
پر تو خورشید فضل الله نوری تافته است   جاودان از مشرق خونین و خون بالای دار

باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و گرد و خاک فضا را پر کرد. مشروطه طلبان به شادی و کف زدن مشغول بودند و میرزا مهدی، فرزند شیخ فضل الله نوری در میان آنان فریاد می‌زد: زنده باد مجازات، زنده باد مجازات!

به سردار اگر رفت سر حق طلبان   بیش‌تر یاد دهد درس سرافرازی را
پای کوبان سر و جان در ره جانان دادم   تا بدانند کسان معنی جان بازی را

---

۱. همان، ص ۳۱۸.

۲. فاجعهٔ قرن، جواد بهمنی، مطبوعات اسلامی بروجد، ۱۳۵۹، ص ۱۶۳.

فصل پنجم

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

۱. حق و باطل

○ **پرسش: ما چگونه حق را از باطل تشخیص دهیم؟**

● **آیة الله جوادی آملی:** ما هر مشکلی که داشته باشیم مشکل اصلی خود را نباید فراموش کنیم. مشکلات فرعی در کوتاه مدت حل می‌گردد. خواه مشکل عملی باشد خواه علمی؛ اما بعضی از امور است که به این آسانی حل نمی‌شود، تا انسان نمیرد و نشئه عوض نشود و وارد ملکوت و عالم برزخ نگردد مشکل برای او حل نمی‌شود. زمانی هم حل می‌شود که دیگر قابل علاج نیست.

بنابر این ما در بارهٔ دو مطلب باید بیندیشیم و بحث کنیم؛ یکی مطالب فرعی که در کوتاه مدت یا دراز مدت حل می‌شود، و دیگری مطالب اصلی و اساسی که در این مورد اگر ما به مشکلی برخورد کردیم نه تنها به آسانی حل نمی‌شود بلکه بعد از مرگ تازه مشکل روشن می‌شود که دیگر راه برای معالجه نیست.

در جریان‌های فکری که نمی‌دانیم چه کسی درست می‌گوید چه کسی باطل، پس از مدتی مشاوره فکری، بالاخره می‌فهمیم چه کسی حق است چه کسی باطل. در قرآن کریم فرمود:

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ»[۱]

---

۱. سوره محمد، آیه ۲۹.

آیا کسانی که قلبشان بیمار است نمی‌ترسند که به وسیله زبان خود، قلم خود، دست خودفکر خود و... خود را لو دهند و دیگران بفهمند. بعضی‌ها نسبت به حق کینه دارند. هر قدر هم قدرتمند باشند نمی‌توانند این کینه را بیش از چند سال مخفی کنند، بالاخره روشن می‌شود.

خَلَد گر به پا خاری آسان برآرم   چه سازم به خاری که در دل نشیند

اگر خاری یا تیغی به دست یا پا یا حتی به چشم فرو رفت قابل علاج است. اما اگر خار در دل نشست چه باید کرد؟ ما تا زمانی که قدرت فهم داریم می‌توانیم بفهمیم کدام گروه حق است کدام باطل، ولی اگر دستگاه فهم ما آسیب دید چه کنیم؟ اگر ما هر چیزی را با ساعت تشخیص می‌دهیم، حالا اگر ساعت خراب شود چه کنیم؟

ما همیشه با دو امر مواجه هستیم، یکی این که بفهمیم کدام جریان حق و کدام باطل است. دوم این که بفهمیم خودمان کجاییم و این دومی نسبت به مورد اول بسیار بااهمیت‌تر است. یعنی باید مراقب باشیم ترازویی که افراد، اعمال و عملکردها را با آن می‌سنجیم خراب نشود.

در اوایل انقلاب برای بعضی معلوم نبود چه کسی درست می‌گوید و چه کسی غلط؛ انفجارها و ترورهایی پیش آمد، ده‌ها نفر به شهادت رسیدند، آن وقت خون‌های پاک شهدا مشخص کرد حق با کیست و خیلی از اشخاص آمدند طرف امام و انقلاب. بعضی‌ها، حتی با انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، نخست وزیری و دادستانی هم نیامدند و هنوز هم که هنوز است نمی‌فهمند و نیامده‌اند. سِرّش این است که در وجود این‌ها آن ترازوی حقیقت سنج خراب شده است. ترازوی خراب، کاه و آهن را مساوی نشان می‌دهد. حال مطلب اساسی این است که ما چه کنیم ترازو و ساعت وجودمان به هم نخورد، قرآن کریم صریحاً از ذات اقدس اله نقل می‌کند که علماً امکان به هم خوردن ترازوی وجود اشخاص هست و عملاً هم ما دیده‌ایم و می‌بینیم.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً[1]: عده‌ای به طرف فساد می‌روند و در حال انجام کار

---

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۲ ـ ۱۰۳.

بد هستند و خیال می‌کنند کار خوب انجام می‌دهند.

جریان کربلا مصداق بارز همین اشخاص است. ۳۰ هزار نفری که از کوفه و اطراف کوفه آمدند همان‌هایی بودند که سالیان متمادی پای منبر حضرت امیر علیه‌السلام بودند. این‌ها به زعم خود برای رضای خدا آمدند و امام حسین علیه‌السلام را در کربلا شهید کردند: «کُلٌّ یَتَقَرَّبونَ اِلیٰ الله بِدَمِ الحُسَین علیه‌السلام» فقط سران آنها که می‌دانستند چه خبر است، برای حکومت ری و امثال آن آمده بودند وگرنه این جمعیت عظیم فقط برای رضای خدا و رفتن به بهشت، امام حسین علیه‌السلام و یارانش را شهید کردند. در وجود این‌ها ترازو به هم خورده بود، یعنی واقعاً قدرت تشخیص حق از باطل را از دست داده بودند.

مطلب دوم این است که محور جنگ ما با شیطان کجاست؟ در جنگ ما با اهریمن درون، خاکریز مقدم کجاست؟ چه کسی با ما می‌جنگد و او از ما چه می‌خواهد؟ کسی به جنگ ما می‌آید که در بین مخلوقات خدا از او عصبانی‌تر و خمشگین‌تر نیست. خشم هیتلر و چنگیز و امثالهم مشخص است. این‌ها یک میلیون نفر یا دو میلیون نفر را بیشتر نکشته‌اند، به هر حال به چهار نفر هم رحم کرده‌اند. همین صدام ملعون، گرچه نسبت به ایران تهاجم وحشیانه داشت ولی نسبت به خیلی از خودی‌ها ترحم داشت، نسبت به خود (به خیال خام خودش) رحم داشت. هیچ چنگیزی، هیچ صدامی مثل شیطان نیست.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: شیطان شش هزار سال خدا را پرستش می‌کرد و در ردیف فرشته‌ها بود «وَکَانَ قَدْ عَبَدَ اللهَ سِتَّةَ آلاف سَنَةٍ لا یُدریٰ اَمِنْ سِنِی الدُّنیا اَمْ سِنِی الآخرَة»[1] معلوم هم نیست که این شش هزار سال از سال‌های دنیا است (که روزش ۲۴ ساعت بوده) یا از سال‌های آخرت (که هر روزش ۵۰ هزار سال دنیا است. «في یَومٍ کٰانَ مِقدٰارُهُ خَمْسینَ اَلْفَ سَنَة»[2]). اگر حد اقل از سال‌های دنیا باشد حساب کنید چقدر می‌شود.

شیطان با یک چنین خوی استکباری که در جریان امتحان سجده بر آدم ظهور کرد، شش

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۲. سوره معراج، آیه ۴.

هزار سال عبادت خود را سوزاند، یک چنین موجود عصبانی با چنین خشم وعصبانیت با ما چه خواهد کرد؟!

شیطان سوگند یادکرده که من فرزندان آدم را احتناک می‌کنم.

«لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاَّ قَلِيلاً» [1]

احتناک یعنی زیر گلوی کسی راگرفتن، سوار کار مسلط که بر اسب سوار می‌شود و زمام و حنک اسب را در اختیار می‌گیرد، این را می‌گویند احتناک.

شیطان گفت: من بر فرزندان آدم سوار می‌شوم و بر حَنَکِ آنها افسار می‌زنم و لجام آنها را به دست می‌گیرم. کسی که محصول شش هزار سال عبادت خود را آن طور به آتش کشیده با ما چه می‌کند؟ شیطان نه جان از ما می‌خواهد نه خاک، جان و خاک گرفتن کار شدنی بیرونی و مربوط به جهاد اصغر است. شیطان از ما ایمان و آبرو می‌خواهد. تمام تلاش او این است که اولاً انسان را اسیر بگیرد و ایمان را از کف او برباید تا کافر شود. ثانیاً او را بی‌آبرو و بی‌حیثیت کند. بالاخره انسان کافر آبرویی هم دارد و با آن آبرو زندگی می‌کند. شیطان می‌خواهد این آبرو را هم از بین ببرد.

شیطان برای انکه دین و آبرو را از ما بگیرد چه می‌کند؟ کارش این است که آن دستگاهی که حق و باطل را ارزیابی می‌کند خراب کند و از ما بگیرد. یعنی انسان قدرت تشخیص حق از باطل را از دست بدهد. تمام تلاش او این است که به جای اصلی ما بنشیند و هرچه خواست انجام دهد. انبیا و اولیاء در صددند که خودشان بیایند و جای اصلی را بگیرند و حرف‌های الهی را به زبان ما جاری کنند تا ما را سخن گوی فرشته‌ها قرار دهند، و شیطان را خارج کنند. این است که به ما گفته‌اند همیشه مراقب باشید. [2]

۲. حکومت «ولایت»

○ پرسش: در مورد «ولایت» و نحوه‌ی «حکومت اسلامی» زیاد صحبت شده

---

۱. سوره اسراء، آیه ۶۲.

۲. توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۲۰.

است، می‌خواستیم از نظر حضرتعالی مطلع شویم که «ولایت» چطور حکومتی است؟ و حاکم در چنین حکومتی چه جایگاهی دارد؟

● **مقام معظم رهبری:** ولایت، آن حکومتی است که شخص حاکم با آحاد مردم دارای پیوندهای محبت‌آمیز و عاطفی و فکری و عقیدتی است. آن حکومتی که زورکی باشد؛ آن حکومتی که باکودتا همراه باشد؛ آن حکومتی که حاکم، عقاید مردمش را مورد اعتناء قرار ندهد؛ آن حکومتی که حاکم حتی در عرف خود مردم -مثل حکومتهای امروز دنیا- از امکانات خاص و از برخورداریهای ویژه برخوردار باشد و برای او، منطقه‌ی ویژه‌یی برای تمتعات دنیوی وجود داشته باشد، هیچکدام به معنای «ولایت» نیست و ولایت، یعنی آن حکومتی که در آن، ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت‌آمیز است؛ مردم به او متصل و پیوسته‌اند؛ به او علاقه‌مندند و او منشأ همه‌ی این نظام سیاسی و وظایف خود را از خدا می‌داند و خود را عبد و بنده‌ی خدا می‌انگارد. استکبار در ولایت وجود ندارد. حکومتی که اسلام معرفی می‌کند، از دموکراسیهای رایج دنیا مردمی‌تر است؛ با دلها و افکار و احساسات و عقاید و نیازهای فکری مردم ارتباط دارد؛ حکومت در خدمت مردم است.

از جنبه‌ی مادی، حکومت برای شخص حاکم و ولیّ و تشکیلات حکومتی، به عنوان یک طعمه نباید محسوب بشود؛ و الاّ ولایت نیست. اگر آن کسی که در رأس حکومت اسلامی است، برای حکومت، برای خود، برای این شأن و مقامی که به او رسیده است یا می‌خواهد به او برسد، کیسه‌ی مادی‌یی دوخته باشد، آن شخص، ولیّ نیست؛ آن حکومت هم ولایت نیست. در حکومت اسلامی، آن کسی که ولیّ امر است - یعنی کار اداره‌ی نظام سیاسی به او سپرده شده است -از لحاظ قانون با دیگران یکسان است؛ او حق دارد بسیاری از کارهای بزرگ را برای مردم و کشور و اسلام و مسلمین انجام دهد؛ اما خود او محکوم قانون است.

از روز اول تا امروز و بخصوص بعد از تشکیل جمهوری اسلامی، در معنای ولایت تحریف کردند؛ بدروغ ولایت را چیزی غیر از آنچه که هست، معرفی کردند؛ گفتند ولایت معنایش این است که مردم محجورند؛ به سرپرست و قیم احتیاج دارند؛ آدمهای نام و نشان دار، این را صریحاً

در کتابها و مطبوعاتشان نوشتند! دروغ محض، تهمت به اسلام، تهمت به ولایت!

در غدیر، مسأله‌ی ولایت، به عنوان یک امر رسمی از سوی پیامبر مطرح شد و امیر المؤمنین به عنوان مصداق آن تعیین گردید؛ که البته تفاصیل زیادی دارد و شما آن را می‌دانید؛ و اگر کسانی هم از تفاصیل آن اطلاعی ندارند - بخصوص جوانان - بهتر این است که در نوشته‌ها و کتابهای استدلالی و علمی آن را دنبال کنند؛ که کتابهایی هم در این زمینه نوشته شده و مفید است.[۱]

۳. اسلام و آزادی

پرسش: از جمله مسائلی که امروز مطرح شده و مباحث مختلفی را برانگیخته است، مسأله‌ی «آزادی» است. در این زمینه سؤالاتی داریم که با اجازه‌ی حضرتعالی مطرح می‌کنیم. آیا «آزادی» مقوله‌ای است که اسلام بر آن تأکید کرده باشد؟ به تعبیر دیگر آزادی مقوله‌ای است اسلامی یا مسأله‌ای است صرفاً غربی؟

● **مقام معظم رهبری:** مسأله‌ی «آزادی» یکی از مقولاتی است که در قرآن کریم و در کلمات ائمه علیهم‌السلام به طور مؤکد و مکرر روی آن تأکید شده است. البته تعبیری که در این جا از آزادی می‌کنیم، مرادمان آزادی مطلق نیست که هیچ طرفداری در دنیا ندارد. فکر نمی‌کنم کسی در دنیا باشد که به آزادی مطلق دعوت بکند. مرادمان، آزادی معنوی هم که در اسلام و بخصوص در سطوح راقی معارف اسلامی هست، نیست؛ آن محل بحث ما نیست. منظور از آزادی که در این جا بحث می‌کنیم، «آزادی اجتماعی» است؛ آزادی به مثابه‌ی یک حق انسانی برای اندیشیدن، گفتن،انتخاب کردن و از این قبیل. همین مقوله، در کتاب و سنت مورد تجلیل قرار گرفته است. آیه‌ی شریفه‌ی ۱۵۷ سوره‌ی اعراف می‌فرماید:

---

۱. روز عید غدیر در اجتماع زائران حضرت امام رضا ۷، ۶ فروردین ۱۳۷۹.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ».

خداوند یکی از خصوصیات پیامبر را این قرار می‌دهد که غل و زنجیرها را از گردن انسانها بر می‌دارد؛ «اِصر» را، یعنی تعهدات تحمیلی بر انسانها را از آنها می‌گیرد؛ مفهوم خیلی عجیب و وسیعی است. اگر وضع جوامع دینی و غیر دینی در آن دوره را در نظر داشته باشید، می‌دانید که این «اصر» - این تعهدات و پیمانهای تحمیلی بر انسانها - شامل بسیاری از عقاید باطل خرافی، و بسیاری از قیود اجتماعی غلطی که دستهای استبداد یا تحریف یا تحمیق بر مردم تحمیل کرده بود، می‌شود. «اغلال» هم که غل و زنجیرهاست، معلوم است.

این آقای «جرج جرداق»، نویسنده‌ی کتاب نامدار «صوت العداله» - که درباره‌ی امیرالمؤمنین است - بین دو جمله‌یی که یکی از امیر المؤمنین «علیه الصّلاة و السّلام» صادر شده است، یکی هم از جناب عمر - خلیفه‌ی دوم - مقایسه‌یی می‌کند. یک وقت چند نفر از استانداران یا ولات زمان جناب عمر پیش ایشان آمده بودند، و چون گزارشی علیه آنها آمده بود، خلیفه را خشمگین کرده بود. خلیفه خطاب به آنها جمله‌ی ماندگاری را گفته است:

اِسْتَعْبَدْتُمُ النّاس وَ قَدْ خَلَقَهُمُ اللهُ اَحْرَاراً: مردم را به بردگی گرفته‌اید؛ در حالی که خدا مردم را آزاد آفریده است؟

جمله‌ی دیگری امیر المؤمنین فرموده است که در نهج البلاغه آمده است، و آن این است:

لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ خَلَقَكَ اللهُ حُرّاً: بنده‌ی غیر خودت مباش؛ خدا تو را آزاد آفریده است.

«جرج جرداق» بین این دو جمله مقایسه می‌کند و می‌گوید جمله‌ی امیر المؤمنین به مراتب برتر از جمله‌ی عمر است؛ زیرا عمر به کسانی این خطاب را می‌کرد که آزادی و حریت، در دست آنها هیچ تضمینی نداشت؛ چون خود آنها کسانی بودند که عمر می‌گفت:

اِسْتَعْبَدْتُمُ النّاس: مردم را به بردگی گرفته‌اید؛

حالا به آنها آزادی بدهید. این یک طور حرف زدن است؛ یک طور دیگر آن است که امیر المؤمنین به خود آن مردم خطاب می‌کند و در حقیقت ضمانت اجرا را در خود کلام می‌آورد:

لَا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَقَدْ خَلَقَکَ اللهُ حُرّاً: بنده‌ی غیر خودت مباش، خدا تو را آزاد آفریده است.

در این هر دو کلام، دو خصوصیت برای«آزادی» هست - که البته کلام امیر المؤمنین، این برجستگی و امتیاز را دارد که ضمانت اجرایی هم دارد - یکی از آن دو خصوصیت، همین است که حریت جزء فطرت انسانی است؛ «وَقَدْ خَلَقَکَ اللهُ حُرّاً»؛ که من حالا در مقایسه‌ی بین تفکر اسلامی و تفکر غربی و اشاره‌یی به آن خواهیم داشت.[1]

۴. اسرار و آثار صلوات

○ **پرسش: سرّ سلام کردن به اهلبیت علیهم‌السلام چیست؟**

● **آیة الله جوادی آملی:** شاید به عرضتان رسیده باشد که یکی از آداب مجلس علم آن است که معلم به متعلّمان و مخاطبان درود بفرستد و سلام کند. این ادبی است که ذات اقدس اله در سورهٔ مبارکهٔ انعام به ما آموخت، فرمود:

و اذا جاءَکَ الَّذینَ یُؤمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ[2]: یعنی وقتی مؤمنین برای فراگیری علوم الهی به محضر تو آمدند بگو سلام علیکم.

مخاطبانی که در مجلس رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شرف حضور داشتند دو گروه بودند. متوسطین آنها سلام را از خود پیغمبر و برخی از آنها سلام را از خدا دریافت می‌کردند. البته سلام خدا همان اعطای سلامتی است. این طور نیست که خدا لفظاً به کسی سلام کند، و مهمترین نوع سلامتی هم، سلامتی دل است.

اگر دلی از یاد غیر خدا خالی بود چنین دلی سالم است. وقتی ظرف دل سالم بود جا برای

---

۱. دیدار با دانشجویان تربیت مدرّس، ۱۲ شهریور ۱۳۷۷.

۲. سوره انعام، آیه ۵۴.

مظروف وجود دارد و آنگاه است که علوم و معارف را در چنین ظرفی می‌ریزند. بنابراین ذات اقدس اله اول به انسان ظرف می‌دهد بعد ظرفیت و در نهایت مظروف عطا می‌کند.

از طرف دیگر سلامت دل در شکستن دل است و لذا اگر انسان حالی پیدا کرد که دلش شکست باید شاکر باشد، اگر مطالبی فراگرفت باید شاکر باشد چون همه‌ی این‌ها از عطایای الهی است.به هر حال سلامت دل نیمی از راه است برای اینکه ظرف سالم، مادامی که تهی از مظروف باشد سودی ندارد.

اینکه ما در عرض ادب به پیشگاه معصومین علیهم السلام در زیارت‌ها عرض می‌کنیم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته این سلامت مربوط به سلامت قلب و ظرف است و آن رحمتی که مسئلت می‌کنیم ناظر به مظروف است یعنی در واقع از خدا دو چیز طلب می‌کنیم یکی سلامت ظرف دل و دوم داشتن مظروف خوب، یعنی از خدا می‌خواهیم که رحمت و برکات خود را بر قلب ما، نازل کند و قلب ما را از یاد غیر خود تطهیر نماید.[1]

○ پرسش: فایده صلوات بر خاندان پیامبر چیست؟ آنها که نیازی به درود و صلوات ما ندارند.

● **آیة الله جوادی آملی**:مرحوم علامه طباطبایی به فردی که چنین سؤالی از ایشان پرسیده بود پاسخ لطیفی دادند. فرموند: صلواتی که ما می‌فرستیم اولاً از خودمان چیزی اهدا نمی‌کنیم بلکه به خدا عرض می‌کنیم و از او می‌خواهیم که بر پیامبر و خاندانش رحمت ویژه بفرستد و ثانیاً گرچه این خاندان نسبت به ما محتاج نیستند ولی به ذات اقدس اله نیازمندند و باید دائماً فیض الهی بر آنها نازل شود. ما با این صلوات در واقع خود را به این خاندان نزدیک کرده‌ایم. بعد مثال می‌زدند و می‌فرموند: اگر باغبانی در باغی که همه‌ی گل‌ها و میوه‌هایش مِلک صاحب باغ است کار کند و از صاحب باغ حقوق بگیرد، روز عید، یک دسته گل از باغ تهیه کند و به

---

۱. توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۷۷.

حضور صاحب باغ ببرد آیا عمل او موجب تقرب به صاحب باغ هست یا نه؟ مسلماً هست. این عمل نشانه ادب باغبان است. صلوات هم ادب ما را ثابت می‌کند و اِلاّ ما که از خودمان چیزی نداریم. بلکه از ذات اقدس اله مسئلت می‌کنیم بر مراتب و درجات این بزرگواران بیفزاند. و همین عرض ادب برای ما تقرّب است.[۱]

۵. عمر طولانی مهدی(عج)

○ **پرسش: حیات حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء چگونه با قوانین علمی توجیه می‌شود؟**

● **آیة الله جوادی آملی:** اولاً حیات طولانی امام زمان علیه السلام بر خلاف عادت است نه بر خلاف علیّت. یعنی بطور عادی کسی نمی‌تواند هزار یا ده هزار سال زندگی کند اما بصورت غیر عادی (خرق عادت) این کار ممکن است. ثانیاً اگر بدانیم انسان چیست و بدنش را چه کسی اداره می‌کند، این سؤال اصلاً برای ما مطرح نیست. برای عرفا و حکمای بزرگ چنین سؤال‌هایی اصلاً مطرح نیست.

بنده یک وقتی به دانپزشک محترمی مراجعه کردم، او می‌گفت بعضی‌ها هستند که دندان‌هایشان صد سال دوام دارد و نمی‌پوسد؛ ولی اگر فولاد صد سال شب و روز کار بکند فرسوده می‌شود. چون فولاد و آهن اگر فرسوده شد دیگر جایگزین نمی‌شود اما دندان هر روز عوض می‌شود، مرتب سلول‌های جدید جای سلول‌های مرده و قدیمی را می‌گیرند. با این توضیح اگر تمام ذرات بدن در حرکت و تعویض هستند و روح آدمی حرکات تمام این ذرات را دقیقاً تحت کنترل دارد در این صورت اگر روح انسان کاملی، برخلاف عادت (نظم عادی) بهترین سلول‌ها را جایگزین کند، و دقیق‌ترین کنترل‌ها را روی قسمت‌های مختلف بدن داشته باشد، یک انسان کامل می‌تواند حتی میلیون‌ها سال نیز زنده بماند (و این مطالبی است که علم پزشکی امروز به اثبات رسانده است).

---

۱. همان.

این مثلی که مُلای رومی ذکر می‌کند که اگر شما روز یا شب در کنار نهر روانی که آب آن خیلی آرام در حرکت است بنشینید و تصویر خورشید یا ماه در این جوی آب بیفتد و مانند آینه‌ای باشد که شما تصویر خود را در آن می‌بینید صدها عکس می‌آید و می‌رود و شما خیال می‌کنید ساعت‌ها با عکس خود رو برو بوده‌اید در حالی که آینه‌ها و عکس‌های متعدد در هر لحظه آمدند و رفتند.

شد مبدل آب این جو چند بار   عکس ماه و عکس اختر برقرار

همین بزرگوار در جای دیگر می‌گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای   ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای

بنابراین اگر کسی روح و سلطه آن را بر بدن خود بشناسد، سَیّلان و حرکات و تعویض ذرات بدن را تحت کنترل روح بداند و قدری با حکمت و عرفان آشنا شود، اصلاً این اشکال که چطور یک انسان می‌تواند یک میلیون سال، دو میلیون سال یا بیشتر بماند برایش مطرح نیست. اگر روح پیوندش با خالق جهان هستی به حدی بود که قدرت خاصی، ما فوق قدرت افراد عادی پیدا کرد، می‌تواند همان طوری که بدن خود را می‌گرداند، خارج از بدن خود را هم اداره کند. زیرا خارج از روح او حکم بدن او را دارد.

وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه ضمن روایتی نورانی در خطبه قاصعه می‌فرماید من در حضور پیامبر اکرم علیه آلاف التحیه و الثناء ایستاده بودم، مشرکین حجاز به پیامبر اکرم ﷺ گفتند اگر تو پیغمبر هستی یک معجزه حسّی بیاور تا تو را بپذیریم. فرمود چه کنم؟ گفتند: دستور بده نیمی از درختی که روبروی توست از نیمه دیگر جدا شود و به حضور تو بیاید. حضرت فرمود اگر این کار را انجام دادم ایمان می‌آورید. گفتند: بلی. حضرت علی علیه السلام در ادامه می‌گوید: من دیدم این درخت دو نیم شد، نیمی از آن در جای خود ایستاد و نیم دیگر حرکت کرد و جلو آمد بطوری که شاخه‌هایش روی دوش ما قرار گرفت: مشرکین گفتند: دستور بده نیمه دیگر آن هم از جای خود حرکت کند و نزد تو بیاید پیامبر اکرم ﷺ این کار را هم انجام دادند. بعد گفتند: دستور بده این دو نیمه درخت به هم متصل شود و سر جای اول

برگردد با وجود این مشرکین باز ایمان نیاوردند. کرامات همه محال عادی هستند، نه محال عقلی. محال عقلی کرامت بردار نیست مثل ۵=۲×۲ این شدنی نیست،اعجاز بردار هم نیست. به هر حال حیات حضرت ولی عصر (عج) محال عادی است نه محال عقلی.[1]

۶. چرایی شفاعت

○ **پرسش: با وجود این که در اسلام، اصل، عمل انسان است و در آخرت بر اساس عمل هر کس به او پاداش یا جزا داده می‌شود، شفاعت در آخرت چه معنایی پیدا می‌کند؟ با این که عمل انسان، مدار سعادت و شقاوت اوست.**

● **علامه جعفری:** این مطلب، صددرصد صحیح و درست است. اصل با عمل انسان است. اما خدای بزرگ در درون ما یک قدرت بازسازی قرار داده است که:

مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تاب[2]:کسی که از شما به نادانی عملی را انجام داد، پس توبه کرد.

مضمون آیهٔ شریفه این است که اگر کسی اشتباه و بدی مرتکب شد و سپس توبه کرد و جبران نمود، خدا او را می‌بخشد. اگر کاخ شخصیت آدمی ویران شود و حتی یک آجر آن بماند، اگر بخواهد، می‌تواند با یک اتصال به خدا و با یک آجر، دوباره آن کاخ شخصیت را بسازد. این است عظمت و بزرگی انسان. اگر حتی یک آجر از آن کاخ ویران شدهٔ شخصیت به وسیلهٔ گناه - العیاذ بالله - باقی بماند، باز اگر توبهٔ دقیق بکند، جبران می‌شود. در این جا عمل چه شد؟ عمل و شخصیت بازسازی شد. قبل از شفاعت، توبه است. قبل از شفاعت، توبهٔ حقیقی، انسانهاست. به شرط این که حق الناس نباشد، اما در گناهان صغیره و.... شفاعت نصیب انسان می‌شود. در یک روایت هم ذکر شده است که ائمه فرمودند: اگر شما خودتان را به ما برسانید، از شفاعت برخوردار خواهید شد. اگر بین ما و شما، خدای ناخواسته، فاصله به قدری شد که ما نگاه کردیم و دیدیم

---

۱. همان، ص ۷۱.
۲. سوره انعام، آیه ۵۴.

فاصله بین ما و شما زیاد است مثلاً شخصی قاتل است، ما در مقابل این صاحب خون چه کار می‌توانیم انجام بدهیم؟[1]

۷. مسافران بهشت

پرسش: آیا امثال ادیسون، با آن همه اکتشافات به جهنم می‌روند؟ یا رونتگن که اشعهٔ (X) را کشف کرده است، آیا به جهنم می‌رود و فقط ما به بهشت می‌رویم؟

● **علامه جعفری:** یک قانون کلی داریم که برای درک همهٔ موارد می‌توانید از آن قانون استفاده بفرمائید. آن قانون این است که هر کس برای بهشت هر قدمی برداشته، از او سؤال می‌شود که با چه نیتی برداشته است؟ ادیسون لامپ و مسألهٔ برق را در جوامع مطرح کرد. اگر دلار می‌خواست، که باید گفت بلی، او به دلار رسیده است. آن طور که به نظرم می‌رسد مبلغ چهارمیلیون دلار در امتیازش به او رسیده است (البته کم و بیش آن را دقیقاً به خاطر ندارم). ناگفته نماند، ادیسون به مدت ده سال که چهار سال اول آن بسیار پرمشقت بود، خیلی دقیق و منظم و مستند به عشق و علاقه، تلاش و کوشش کرده است. او اگر شهرت جهانی می‌خواست. به دست آورد اما باید نیّت او مدّ نظر باشد.

اگر ادیسون تا این حد که مادیات خواسته باشد، به عالم ماورای طبیعت قدم نگذاشته است. اگر پول و شهرت می‌خواسته، به آن رسیده است. ارزش الهی کار او از آنجا شروع می‌شود که بگوید من برای آسایش مردم این کار را کرده‌ام، خواه این پول به من برسد یا نرسد، خواه شهرت جهانی نصیب من بشود یا نشود. چرا ارزش الهی کار از این جا شروع می‌شود؟ زیرا:

اَلْخَلقُ کُلُّهُم عِیالُ الله وَ اَحَبُّهُمْ اِلَیْهِ اَنْفَعُهُم لَهُم «همه مردم به منزلهٔ عائلهٔ خدا هستند، و محبوترین انسان‌ها در پیش خدا، کسی است که برای مردم سودمندتر باشد.» پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله.[2]

---

۱. در محضر حکیم علامه جعفری، ص ۲۰۳. ۲. همان، ص ۱۶۴.

۸. زن و مرد

○ **پرسش: آیا بین زن و مرد تفاوت اساسی هست یا نه؟**

● **آیة الله جوادی آملی**: در مسائل علمی، اعتقادی، اخلاقی و آنچه به کمال انسانی بر می‌گردد بین زن و مرد هیچ فرقی نیست، ولی در مسائل اجرایی و تقسیم کار بین زن و مرد تفاوت هست منتها این تفاوت نقشی در تکامل انسان ندارد.

در توضیح مطلب اول باید گفت: هدف از رسالت همه‌ی انبیا، مخصوصاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم کتاب و حکمت از یک سو، و تزکیه نفوس از سوی دیگر است. یعنی انبیاء آمدند تا مردم را با معارف الهی آشنا و عقاید و اخلاق جامعه را کامل کنند. قرآن کریم فرمود: «**يُعَلِّمُهُمُ الكتابَ وَ الحِكمَةَ وَيُزَكّيهِمْ**»،[1] انبیا آمدند برای تعلیم و تزکیه، و این دو خصوصیت هم مربوط به جان انسان است و جان انسان از آن جهت که موجودی ملکوتی است، زن و مرد ندارد.

همه‌ی انبیا برای تعلیم و تربیت و تزکیه آمده‌اند که هم در بخش نظری، جامعه را به علوم الهی و صحیح آشنا کنند، هم در بخش عملی مردم را به نزاهت و طهارت روح برسانند. همه‌ی این‌ها به جان انسان بر می‌گردد، که نه مذکر است نه مونث، این بدن است که یا مذکر است یا مونث و گرنه روح، مجرد است. مثل اینکه شما سؤال کنید که فلان عده از فرشته‌ها با این عده از فرشته‌ها با هم تفاوت دارند یا نه؟ پاسخش این است که اصلاً فرشته زن و مرد ندارد، نه زن است نه مرد چون مجرد است.

و اما توضیح مطلب دوم: در عالم طبیعت کارها برابر خصوصیات طبیعی و بدنی تقسیم شده است. یک سری کارها مشترک بین زن و مرد و یک سری کارها مخصوص هر جنس به طور جداگانه است؛ آن هم از باب اجراییات و تقسیم وظیفه است. اگر مرد در انجام کارها با تقوا و با اخلاص‌تر بود او کامل‌تر می‌شود و اگر زن در انجام کارهایش با اخلاص‌تر بود او کامل‌تر است.[2]

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۸۹.

۹. جوانی و شادابی

○ پرسش: جوانی که می‌خواهد قدم در سلوک گذارد، چگونه می‌تواند شادابی و لّذت بردن از جوانی را در وجود خود حفظ نماید؟ یک جوان سالک چگونه می‌تواند از زندگی روزمرّه و مادی لذت ببرد - و به اصطلاح - جوانی کند؟

● علامه جعفری: اشخاصی که سلوک و عرفان و حرکت‌های معنوی خیلی بالا را به جوانان توصیه می‌نمایند، شوخی می‌کنند. درست نظیر این است که انسانی را که سالیان دراز در یک زیرزمین تاریک زندگی کرده است، ناگهان در برابر آفتاب بگیرید. در این جا چشم او مختل می‌شود! جوانان ما - چه مرد و چه زن، هر دو صنف - اوّل اخلاقیات و الای اسلامی را فرا بگیرند، سپس خودشان به تدریج می‌فهمند که چه مقدار از لذایذ را باید در پای لذایذ ما فوق این لذایذ قربانی کنند. تا مراحل خیلی بالا، لذّت می‌برند، از ارتباط با خدا لذت می‌برند، از خدمت به انسان‌ها لذت می‌برند. همان گونه که دردها، از درد یک ناخن گرفته تا درد نادانی، درد است، لذات هم همین طور است. در سلوک، لذت از انسان گرفته نمی‌شود، بلکه مکان خود را تغییر می‌دهد، یا موضوع آن عوض می‌شود. ممکن است لذت‌هایی که زمانی انسان را به خودش مشغول می‌کند، لذایذ خور و خواب و خشم و شهوت باشد، اما اگر شخص در مسیر سلوک قرار بگیرد، آن لذایذ جای خود را به لذایذ روحانی و معنوی می‌دهد.

أَلْعارِفُونَ الْمُتَنَزِّهُونَ إِذا وُضِعَ عَنْهُمْ دَرَنُ مُقارنَةِ البَدَنِ وَانْفَكُّوا عَنِ الشَّواغِلِ خَلَصُوا إِلى عالَمِ الْقُدْسِ وَ السّعادَةِ وَانْتَعَشُوا بِالْكَمالِ الأَعْلى وَ حَصَلَتْ لَهُمُ اللَّذَةُ الْعُلْيا[1]: عارفانی که به مقام تنزّه و تهذّب رسیده‌اند. در آن هنگام که پلیدی ارتباط با بدن مادی آنان از بین رفت و از اشتغالات و علایق مادیّات تاریک رها شدند؛ با کمال خلوص روبه عالم قدس و سعادت می‌برند و با دریافت کمال اعلا، به اهتزاز نشاط روحانی توفیق می‌یابند و برای آنان لذّت عالی دست می‌دهد.

---

۱. الاشارات و التنبیهات، ابن سینا، نمط ۸ ص ۳۵۳.

منتها، هر مقطع سنّی برای خودش مقتضیاتی دارد. در هر سنّی، هر چیز را توصیه نکنید. اما اگر این مسأله در هر مقطع سنّی مطرح شود، عیبی ندارد، که مثلاً وقتی فرد به بلوغ رسید، به او بگویند که لذّت فقط همین نیست (برادر من، خواهر من) لذت فقط، لذت خوراک نیست/ نه این که کاری انجام بدهند تا در درون او، مبارزه و تضاد عاطفی بین لذایذ مادی و ترقیات روحی شروع شود.

معلوم نیست که آیا از عهدهٔ آن بر آید یا نه؟! می‌توان پیشنهاد کرد که این گونه توصیه شود؛ مثلاً شخصی جوان می‌گوید: فلانی، ما می‌خواهیم به عرفان وارد شویم. به او می‌گویم، نخیر شما حالا وارد نشوید، زیرا سن شما مقتضی نیست، بلکه مقداری به طهارت درونی و تزکیهٔ درونی مشغول شوید، اخلاقیات خود را تصحیح کنید، کم کم، خود راه بگوید که چون باید رفت. اما این که جوان از لذت‌های مادی زندگی دست بردارد، این مسأله مطرح نیست البته استثناهایی داریم مثل شاه قاسم انوار، که از هفت سالگی، مراحل بالایی را طی کرده است، یا فاضل هندی که اصلیت او اصفهانی، ولی به هندی معروف شده است، در هیجده سالگی مجتهد بود.

شمس تبریزی در پنج سالگی به پدرش جوابی داده، که هنوز آن جواب قابل استفاده است. البته موارد مذکور، استثنایی هستند این‌ها ملاک نمی‌شوند که ما جوانانمان را، مخصوصاً آن‌هایی که سنّشان مقتضی نیست، از لذایذ مشروع زندگی باز داریم، که نخور و نخواب و گردش نرو! من همیشه به جوانان توصیه می‌کنم که تا وقت و فرصت دارید، در دامان کوه‌ها، در کنار رود خانه‌ها بروید و حرکت کنید و از این لذایذ مشروع لذت ببرید.

خلاصه، آن چه که در انسان وجود دارد، از او باز نگیریم، حذف بد است، آن را تغییر دهیم و اصلاح کنیم. بگوییم شما که می‌خواهید روح را تقویت کنید، کم‌کم اضافی‌ها را کنار بگذارید. مثلاً آن قدر عاشق خوردن و خوابیدن نباشید، زیرا لذایذ دیگری هم وجود دارد.[1]

---

۱. در محضر حکیم علامه جعفری، ص ۲۱۲.

۱۰. تمایلات جوانی

○ پرسش: جوان و دوره‌ی جوانی، برهه‌ای است از سیر زندگی، خیل عظیمی از این ملّت در این دوره قرار دارند، حضرتعالی جوانی را چگونه می‌بینید و درباره جوانان ایرانی چه دیدگاهی دارید؟

● **مقام معظم رهبری:** جوان در دوره‌ی جوانی - بخصوص در آغاز جوانی - تمایلات و انگیزهایی دارد:

اولاً چون در حال تکوین هویت جدید خود است، مایل است شخصیت جدید او به رسمیت شناخته بشود؛ که غالباً این اتفاق نمی‌افتد و پدر و مادرها جوان را در هویت و شخصیت جدید او گویا به رسمیت نمی‌شناسند.

ثانیاً جوان احساسات و انگیزه‌هایی دارد؛ رشد جسمانی و روحی دارد؛ به دنیای تازه‌یی قدم گذاشته است که غالباً دوروبریها، خانواده، کسان ،افراد در جامعه، از این دنیای جدید بی خبر و بی اطلاع می‌مانند، یا به آن بی اعتنایی می‌کنند؛ لذا جوان احساس تنهایی و غربت می‌کند. من مایلم این چیزها را بزرگترها بشنوند و مورد توجه قرار بدهند و دوره‌ی جوانی خودشان را به یاد بیاورند.

ثالثاً جوان در دوره‌ی جوانی چه اوایل بلوغ و چه بعدها - با مجهولات زیادی رو به رو می‌شود؛ مسائل جدیدی برای او مطرح می‌شود که سؤال انگیز است؛ در ذهن او شبهه‌ها و استفهامهایی بوجود می‌آید که مایل است به این شبهه‌ها و سؤال‌ها و استفهام‌ها پاسخ داده بشود؛ که در بسیاری از موارد، پاسخ بهنگام و دلنشین داده نمی‌شود؛ لذا جوان احساس خلأ و ابهام می‌کند.

رابعاً جوان احساس می‌کند در وجود او انرژیهای متراکمی وجود دارد؛ تواناییهایی را در خود احساس می‌کند؛ هم از لحاظ جسمانی، هم از لحاظ فکری و ذهنی. حقیقتاً هم تواناییهایی که در جوان هست، می‌تواند معجزه کند؛ می‌تواند کوهها را جابه‌جا کند؛ اما جوان احساس می‌کند که از این نیروها و از این انرژی متراکم و از این تواناییهای او بهره برداری نمی‌شود؛ لذا احساس بیهودگی و اهمال می‌کند.

خامساً جوان برای اولین بار با دنیای بزرگی در دوره‌ی جوانی مواجه می‌شود که این دنیا را تجربه نکرده و از این دنیا چیزهای زیادی نمی‌داند؛ بسیاری از حوادث زندگی برای او پیش می‌آید که تکلیف خودش را در مقابل آنها نمی‌داند؛ احساس می‌کند که احتیاج به راهنمایی و کمک فکری دارد؛ و از آن جاکه پدر و مادرها غالباً اشتغال دارند، به جوان نمی‌رسند و این کمک فکری به او داده نمی‌شود. مراکزی که در این زمینه مسؤولند، غالباً در جای لازم و در نقطه‌ی نیاز حضور ندارند؛ لذا این کمک به او داده نمی‌شود و جوان احساس بی پناهی می‌کند. این احساسات در جوان ما به طور غالب وجود دارد؛ از یک طرف احساس تنهایی ،از یک طرف احساس بی پناهی، از یک طرف احساس تواناییهای فراوان و احساس این که از این تواناییها استفاده نمی‌شود.

وجود این احساسات، مسؤولیت‌هائی را برای همه به وجود می‌آورد و همه مسؤولیت دارند؛ مخصوصاً دولت، روحانیت، صدا و سیما، بسیج، سازمان ورزش کشور، نهادها و مراکز فرهنگی ؛ اینها مسؤولیتهای بزرگی در قبال نسل جوان دارند؛ بخصوص در کشوری مثل کشور ما که نسل جوان از لحاظ کمیت، متراکم و گسترده؛ از لحاظ روحیه، دارای روحیه ایمان؛ از لحاظ آمادگی، آماده‌ی کارهای بزرگ؛ و از لحاظ استعداد، یک مجموعه‌ی بسیار با استعداد. این که من بارها گفته‌ام که متوسط استعداد جوانان ایرانی از متوسط استعدادهای جوانان دنیا بالاتر است، این محصول یک کاوش علمی و یک بررسی علمی است؛ یک چیز مسلّم است. این استعداد، این کمیت فراوان، این تواناییها، می‌تواند کشوری مثل ایران را در راه‌های تکامل و تعالی و ترقی کمک بزرگی کند.

بعضیها نسبت به نسل جوان ایرانی، از لحاظ اعتقادات و از لحاظ ایمان، به طور افراطی دچار قضاوتهای غلط و انحرافی هستند. من اعتقادم این است، کاوشها هم همین را نشان می‌دهد که جوان ایرانی، جوانی است مؤمن، پاکدامن، پاک گوهر، دارای زمینه‌های دینی بسیار زیاد، مایل به جنبه‌های معنوی. البته توقعی که ما از یک جوان داریم، با توقعی که از یک آدم مسن جا افتاده‌ی قوا از دست داده داریم، بکلی متفاوت است. جوان ایرانی - چه دخترانش، چه پسرانش - هم از

لحاظ امکانات روحی و معنوی و ذهنی، هم از لحاظ امکانات ایمانی، در حد بسیار خوبی هستند؛ این مسؤولیت بزرگی را بر دوش مسؤولان می‌گذارد.[۱]

۱۱. جوان و نیاز به الگو

○ **پرسش: ما جوان‌ها چه الگویی را برای خودمان در نظر بگیریم و خودمان را با آن مقایسه کنیم؟**

● **مقام معظم رهبری:** من نمی‌توانم کسی یا اشخاص معینی را اسم بیاورم که حتماً آنها الگوی شما باشند، بالاخره هر کسی ذوقی و سلیقه‌یی دارد؛ منتها می‌شود این طور فرض کرد که الگویی را که انسان انتخاب می‌کند، باید الگویی باشد که شخصیت و منش او کاملاً با آرمانهای انسان، همخوان و هماهنگ باشد.

فرض بفرمایید بعضیها یک هنر پیشه را الگوی خودشان قرار بدهند؛ خوب، این خیلی منطقی نیست. مثلاً یک هنر پیشه‌ی خارجی را الگوی خودشان قرار بدهند؛ این نمی‌تواند منطقی باشد. محیط او محیط دیگر و زندگی او زندگی دیگری است. یک انسان مسلمان، یک نوجوان مسلمان و ایرانی که برایش عزت ایران، سربلندی و آینده‌ی ایران، آینده‌ی کشور و آینده‌ی نسل خودش، آن هم در چهارچوب معارف و احکام اسلامی مطرح است، نمی‌تواند خارج از این چهار چوبها الگو انتخاب بکند.

بنابراین الگو را بایستی در بزرگانی که از لحاظ دید و جهت گیری و هدفها به هدفهای ما می‌خورند، انتخاب کرد؛ در بین مسلمانهای صدر اسلام، اشخاص بسیار برجسته و خوبی هستند، در بین شخصیتهای برجسته‌ی امروز و دوره‌های گذشته هم همین طور، واقعاً شخصیتهای برجسته‌یی هستند.

به زندگی ائمه که نگاه کنید، زندگی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، جوانیهای ائمه، بسیار

---

۱. دیدار با جوانان در مصلّای تهران، ۱ اردیبهشت ۱۳۷۹.

چیزهای با ارزشی در زندگی آنهاست که هر جوان و نوجوانی را جذب می‌کند؛ هم نوع دخترانه‌اش هست، هم نوع پسرانه‌اش هست. همه‌ی آنها شخصیتهایی بودند که می‌توانند واقعاً برای انسان جاذبه داشته، و برای جوانها و نوجوانهای ما الگو باشند.

۱۲. جوان و هویت

پرسش: مهمترین نیاز جوانان در حال حاضر چیست؟

● **مقام معظم رهبری:** راجع به نیازهای جوانها زیاد صحبت می‌شود؛ من گفته‌ام، قبل از من هم گفته‌اند؛ اما می‌دانید از نظر من مهمترین نیاز جوان چیست؟ نیاز عمده‌ی جوان، هویت است؛ باید هویت و هدف خودش را بشناسد؛ باید بداند کیست و برای چه می‌خواهد کار و تلاش کند. دشمن می‌خواهد هویت جوان ایرانی را از او بگیرد؛ اهداف او را از بین ببرد؛ افقها را تیره کند؛ به او بگوید تو یک موجود حقیر و محدود هستی؛ پیش من بیا تا تو را زیر بال بگیرم. معلوم است؛ کشور ثروتمند ایران و منطقه‌ی بسیار مهم و راهبردی ما و تأثیرات فراوانی که این ملت از همه سو می‌تواند بگذارد، همه از طریق تحقیر شخصیت جوانها، در مشت دشمن می‌آید. امروز برنامه‌ی دشمن نسبت به شما جوانها این است؛ خیلی باید بیدار باشید. این حرفها را به شما نمی‌زنم تا معنایش این باشد که مسؤولان کشور در قبال نسل جوان مسؤولیتی ندارند؛ چرا، آن را قبلاً گفتم؛ آنها هم مسؤولند؛ مسؤولیتهای آنها به جای خود؛ اما شما هم مسؤولید.[1]

۱۳. موسیقی و مبنای فقهی آن

پرسش: آیا می‌توان نسبت به موسیقی بی‌تفاوت بود و کاری به حلال و حرام و دقت در آن نداشته باشیم، مبنای فقهی موسیقی چیست؟

● **علامه جعفری:** همانطور که می‌دانیم موسیقی با حقیقتی سروکار دادر که تمامی

---

۱. دیدار با جوانان در مصلّای تهران، اول اردیبهشت ۱۳۷۹. ر.ک: پرسش و پاسخ از محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی، صص ۵۰، ۸۶، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۴۶.

وجودیت آدمی، سعادت و شقاوت دنیوی گذرا و اخروی جاودان خود را از آنِ او می‌داند و آن «نفس» یا «روح»، «من» یا «شخصیت جاودانی» اوست.

لذا هیچ صاحب نظری و متفکری که خود را در این زندگانی مسؤول می‌داند، نباید بدون تامل و دقت از کنار این مسئله بگذرد و با مقداری دلایل توجیهی، تکلیف «نفس» یا «روح» انسانی را با پدیدهٔ موسیقی یکسره نماید. حتی اگر با فرض، معلومات و تحقیقات ما دربارهٔ موسیقی به حدی رسید که اثبات کردیم موسیقی بر دو نوع تقسیم می‌گردد: مفید و مشروع و غیر مفید، و منظور از غیر مفید همان پدیدهٔ ناسالم است و لهو و لعب و ممنوع می‌باشد، با اینحال، حرکت انسان‌ها را در مرز سهم این دو نوع با احتیاط تلقی کنیم؛ زیرا جاذبیت خود موسیقی مقتضی تعدی و تجاوز از مرز به داخل منطقهٔ ممنوعه در ذات خود می‌باشد.

معمولاً منظور محققان و فقها در این مبحث، پیداکردن و بیان نمودن حکم و موضوع دو چیز است:

۱ـ غنای صوت انسانی.

۲ـ ادوات و ابزار موسیقی، که با فکر و دست بشری ساخته شده است.

دلایل حرمت غنای صوتی که مصداقی از لهو و لعب بوده باشد به اضافهٔ بعضی از آیات قرآنی به قدری فراوان است که جایی برای تردید در حرمت آن باقیت نمی‌گذارد، و بدیهی است که عرف خاص مردم (آنان که اطلاعی از هویت و فرهنگ و کیفیت تاثیر غناهای صوتی و اقسام آنها را دارند) مصادیق لهو و لعب، آن را در جامعهٔ خود به خوبی تشخیص می‌دهند، همان‌طور که شیخ الاعظم انصاری؊ توجه فرموده است.

انقسام عرفي غناء صوتی به لهو و لعب و غیر آن، یکی از روشن‌ترین دلایل حرمت غنایی است که عرف آن را مصداق لهو ولعب می‌داند.[۱]

---

۱. موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی، ص ۱۵۱.

فصل ششم

نکته‌ها و روش‌ها

تنفسی در فضای شهادت

(همراه با اردوهای مناطق جنگی)

گروه مبلغان تفحّص سیره شهدا

تـا زمـان ایـن آفـتاب مـی‌گُسترد　　　　بـاز هـم ایـن بـاغ گـُل مـی‌پرورد

برای دلسوختگان انقلاب، بسیار امید بخش و مسرت آفرین است که بدانند در عرصه شبیخون فرهنگی و تقابل فرهنگی گسترده و همه جانبه با دشمن، فرهنگ ایثار و شهادت، در رویشی مجدد، دوباره دارد جان می‌گیرد. استقبال اعجاب برانگیز گروه‌های مختلف و به ویژه تعداد قابل توجهی از نسل جوان به مبحث مقدس شهید و شهادت، گواه این امر است. روند روبه رُشدِ بازدیدهای پُر شور از جبهه‌های نور[1]، مراسم پرشکوه تشییع شهدای گمنام و استقبال گستردهٔ مردم شهرهای مسیر راه از پیکرهای پاک شهدا همه نشانهٔ توجه روزافزون بخش مهمی از جامعه به سوی فرهنگ ایثار و ارزش‌گرایی است.

نسل جوان ما با شناختن الگوهایی همچون مطهری‌ها، بهشتی‌ها، رجایی‌ها، باهنرها، چمران‌ها، حاج همت‌ها، باکری‌ها، محمود کاوه‌ها، مهدی زین الدین‌ها، ابو ترابی‌ها و خرازی‌ها با

---

۱. آمار زائران سرزمین شلمچه در سال ۸۱ (بعضی روزها) هزار اتوبوس بوده است.

روحیهٔ انقلابی و حیات بخش «بسیجی» آشنا می‌گردند و با یاد خمینی عزیز «روح الله» روح جدیدی را در خود می‌یابد و همچون حضرت یعقوب که پس از سالها فراق، بوی پیراهن یوسف جان تازه‌ای به او می‌دهد، جامعهٔ ما و نسل جوان و آشنا به زمان ما، علیرغم همهٔ هجمه‌ها و مشکلات فرهنگی و اجتماعی در انتظار شنیدن خبری از یوسف زمان است و با پیروی از قرآن می‌داند که نومیدی از رحمت حق از جنود شیطان است.

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَايْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ:[1]

پسرانم بروید به دنبال یوسف و برادرش بگردید و از رحمت الهی نومید نشوید...

مروری بر نوشته‌های عاشقانهٔ سرزمین نور و گوش سپردن به درد دلهای صادقانهٔ، عارفان این خاک مقدس، ما را بر عظمت تحول فرهنگی که در حال شکل‌گیری و احیاء مجدد است، بیشتر آگاه می‌کند.

پس از بازدید از جبهه‌های جنگ ایران و عراق فرزند شهیدی نوشته بود:

من در شلمچه خدای خود را وجدان کردم و با او سخن گفتم.

و فرزند شهید دیگری نوشته بود:

من با خون پاک پدر در کنار مقتل شهدای فتح المبین پیمان بستم که راه او را ادامه دهم.

عزیزی نوشته بود:

یکدم گمان مَبرز خیال تو غافلم — بنشستم ار خموش خدا داند و دلم

دیگری چنین نوشته بود:

ای رسالت حسین بر دوش، اکنون تو تا اوج رفته‌ای و ما در موج مانده‌ایم.

از ۲۷۰۰ نامه‌ای که زائران دلسوخته‌گان، نوشته بوند و درون ضریح شیشه‌ای شهداء شلمچه انداخته بودند، به نمونه‌ای اشاره می‌شود؛ دختر یک مفقود الاثر روی دستمال کاغذی نوشته بود:

---

۱. سوره یوسف، آیه ۸۷.

بابا اینهمه راه آمدم تو را پیدا کنم! ولی نه تنها تو را پیدا نکردم، بلکه خودم را هم گم کردم.

یکـی قطره بـاران زابـری چکـید　　خجل شـد چـوپهنای دریـا بـدید
که جایی که دریاست من کیستم　　گر او هست حقّا کـه مـن نـیستم

دیگری خطاب به سرِ قطع شدهٔ عبدالرسول حسنی سروده بود.

ای کـــه رسـیده‌ای بــه او　　بــا مــن خســته دل بگــو
نــــقش خـــیال روی او　　یـــاد وصـــال کـــوی او
چـیست مگـر سـبوی تـو　　مســتی و رنگ و بــوی تـو
وای کـــه نــقش روی تـو　　از نـــــظرم نـــمی‌رود
ای تــو هـمه نگـار مـن　　بــوُد تــو اعــتبار مــن
پـاک کـن ایـن غـبار مـن　　تــــیرگی تــبار مـــن
اشک مـــن و جـلای تـو　　دست مـــن و دعـــای تـو
درد مـــــن و دوای تـــو　　آه مـــــن وصـــفای تـــو

در طلائیه، جوانی در حالی که بشدّت منقلب بود با حیرت و بهت در آن فضای مقدس قدم برمی‌داشت، در مقابل تصویر پاها و سرِ قطع شدهٔ شهید حسنی متوقف شده بود و درپی اصرار مسئول آن قسمت، قلم به دست گرفت و یک جمله نوشته، بلافاصله کاغذ را برگرداند و به سرعت محل را ترک کرد، وقتی کاغذ را برگرداندند، دیدند نوشته است:

ای شهید از اینکه زنده‌ام، شرمنده‌ام

راستی شهدا چه کردند؟ و چگونه زیستند؟ و چقدر عارفانه جنگیدند؟ و تا چه حد عاشقانه جان دادند؟ و سرود سرخ «رِضاً برضائِکَ تَسْلیماً لِأمْرِکَ لا مَعبوُدَ سِواک» را چقدر هنرمندانه ترنّم نمودند. شهدا امروز بیدارگر نسل جدید شده‌اند. تجدید خاطرات حماسی آنها، گم شده‌ها را در پیچ وخم زندگی مادّی به خود می‌آورد و خوگرفتگان به روز مرگی را به پرواز می‌خواند.

نسل جوان ما در مواجهه با این همه فداکاری و جانبازی، به سرعت به زندگی الهی و پرواز

عرفانی دل می‌بندد و حماسهٔ شهدا و ماندگاریِ یادشان و تأثیرگذاریِ اخلاصشان را تأیید ندای فطرت خویش می‌یابد که:

مرغ باغ ملکوتم نِیم از عالم خاک   چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم[۱]

از بزرگترین موانع رشد و تعالی اخلاقی انسان‌ها، عقدهٔ فرافِکنی است. آن زمانی که انسان به جای آنکه دیگران را در شکست‌های خود مقصر قلمداد کند، به توانمندی‌ها و قدرت‌های نهفته خود بیاندیشد، نوسازی معنوی او شروع می‌شود. به همین جهت آن لحظه‌ای که یک جوان به این نتیجه می‌رسد که علی رغم نابسامانی‌های فرهنگی در جامعه و شرایط غیر مساوی اجتماعی برای رشد افراد، ارادهٔ او برتر از همهٔ این عوامل سعادت و کمال است، نقطهٔ عطف حیات معنوی او تکوین می‌یابد.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند   اندر ان ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی   آن شبِ قدر که این تازه براتم دادند[۲]

وقتی انسان فداکاری‌های دکتر چمران‌ها، حاج همت‌ها و حسین فهمیده‌ها را می‌شنود و می‌بیند که آنها باور کردند این حقیقت را که:

هر که از تن بگذرد جانش دهند   چونکه جان در باخت جانانش دهند
هر که در سِجن ریاضت سر کند   یوسف آسا مصر عرفانش دهند
هر که نفس بت صفت را بشکند   در دل آتش گلستانش دهند
هر که گردد مبتلای درد هجر   از شراب وصل درمانش دهند

وقتی انسان می‌فهمد که انسان هایی در عصر ما بودند که با ایثار در راه خداوند، مصداق بارز این آیه قرآن شدند که:

وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيه فمنهُم مَنْ قَضىٰ نَحبَه وَ مِنهم مَنْ يَنتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلا:[۳] و از مومنان، مردانی (بزرگ) هستند که به

---

۱. مثنوی مولوی.   ۲. دیوان حافظ.
۳. سوره احزاب، آیه ۲۳.

عهدی که با خداوند بسته بودند صادقانه عمل کردند و بعضی شهید شدند و بعضی در انتظار شهادت به سرمی‌برند و هیچ عهد خود را تغییر ندارند.

ایستادگی در جزیره مجنون در زیر یک ملیون ودویست هزار گلولهٔ توپ و خمپاره و پایداری و فداکاری و قطعه قطعه شدن در سه راهی شهادت طلائیه، در زیر یک میلیون انواع گلوله‌های دشمن و رقص خون و عشق در محضر معبود و رفیق اعلا، مصداق این آیه منوّر الهی است.

اِنَّ الّذینَ قالُوا رَبُّنَا الله ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْـمَلائِکَةَ اَلّا تَـخٰافُوا ولٰا تَحزَنوا وأَبشِرُوا بِالْجَّنةِ الّتي کُنتُم تُوعدُون:[1] آنان کـه گـفتند پـروردگار مـا الله است و سپس (مردانه) پایداری نمودند، ملائکه رحمت بر آنان ناز می‌شود(در حالیکه وعده می‌دهند به آنها) که نهراسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما بهشتی که وعده داده می‌شدید.

عاشقان را سر شوریده به پیکر عجَب است　　　دادن سر نه عجَب، داشتن سر عجَب است

یکی از سرداران سپاه پاسداران، در حسینیهٔ حضرت ابو الفضل طلائیه، در جمع دانشجویان راهیان نور می‌گفت:

برادران تفحص، چند شهید پیدا کرده بودند که یکی از آنها بوی عطر خاصی می‌داد. به جمعیت حاضر گفتم یک نفر بیاید و این استخوان‌های خرد شده را بو بکند، یک دانشجوی مشهدی آمد. شهید را بوئید و غش کرد، سپس یک جوان اهل کرج آمد جلو و جمجمهٔ شهید را گرفت و بوئید سپس با تعجب گفت: آیا به این عطر و گلاب زده‌اید؟! گفتیم نه برادر، بقیه اعضاء این شهید مظلوم نیز موجود است و ... این جوان شروع کرد به گریه کردن و گفت: من آمدم شما را مسخره کنم، اما می‌بینم این بدن ۱۲ سال زیر خاک بوده اما بوی عطرش این فضا را پر کرده ولی من ۲۴ سال از خداوند عمر گرفتم و هنوز بوی شک و تردید می‌دهم.

شهیدان بَر شهادت خـنده کـردند　　　به عطر خود بـهاران زنـده کـردند

---

۱. سوره فصّلت، آیه ۳۰.

به زیر لب بگفتا لاله این حرف　　شــهیدان لاله را شـرمنده کـردند

امروز سرزمین گلگونِ شلمچه و طلائیه، تنگه چزابه و... پیام آور زندگیِ والا و ترسیم کننده جان دادن حیات بخش و نماد پیروزی معنویت گشته است.

به این نامه از صدها نامه‌ای که زائران سال ۸۰ طلائیه در درون ضریح متبرک و مُنور پنج تن شهید گمنام افکنده بودند نگاه کنید:

برادرم من آمدم، تو نبودی، امّا طلائیه بود و آسمان، شلمچه بود و نیزار، جزیره بود و نخلستان. اما همه رنگ خاک بودند، رنگ لبانت (لبان خشکیده ات)! نخلهای بی سر، تجلی پیکر بی‌سرت بودند. نیزار در نوا بود؛ گویا با تو زمزمهٔ کمیل داشت و ساقه هایش ملتمسانه به خاک، توسل می‌جست. خورشید همچون گذشته می‌تابید اما فانوس‌های سنگرت را نیافتم. افسوس که مردمکهای چشمم را وسوسه‌های زندگی، آنقدر تنگ نموده بود که نتوانست عکس هایت را به نظاره بنشیند! و آنقدر آثار گناه در صورت سیاهم هویدا بود که شرمم آمد به سفیدی پارچه‌ای که می‌گفتند تو در آن پیچیده شده‌ای بنگرم. می‌روم و با خود می‌گویم، این رسمش نبود... اما یک دعا از تو طلب می‌کنم، که اگر زنده بودم و دوباره به این بیابان‌های مقدس برگشتم از بوسه زدن بر شیشهٔ قاب عکس تو شرم نداشته باشم. باور کن خجالت کشیدم چفیه‌ام را به پارچهٔ کفنت تبرک کنم. آنرا بیرون از جایگاه در حالی که عرق شرم داشتم بر خاک بیابان کشیدم و با خود بُردم. برادرم...»

به راستی آیا ندای دل و درونِ بیشتر این زائران چنین نیست؟

هر آن کـه نـیست مـایلش جـفا نـموده بـا دلش　　بگـو دل مـریض خـود، بـه عشـق او شـفا دهـد

و لحظات بر خاک افتادنها و سجده‌ها و ناله‌ها در سرزمین خون وحماسه چه زیباست. تو گویی همه آمده‌اند به مقتل شهیدان تا بگویند.

ای جنگ، چه شد که قهر کردی　　در کـــام امـــام زهـــر کـــردی

بســـتی ره آســـمان ومـــا را　　بـاز مـا را اسـیر شـهر کـردی

ای مــرز مــیان مــرد و نــامرد گــر مــرد رهــی دوبـاره بـرگرد

امروز سفر به سرزمین خاطره‌ها و حماسه‌ها، موجب عزم و تصمیم جدید در زندگی می‌شود و مواجهه جدّی با یاد و نام و عمل خالصانه شهیدان، جوانان ما را از بی‌هدف زیستن برحذر می‌کند و دریچه‌ای جدید به سوی خدا و معراج و تعالی به رویشان می‌گشاید.

طبیب نفوس و مهذبّ قلوب، امام راحل؆ فرموده‌اند:

«قدم اول در سلوک، یـقظه (بـیداری) است.»[1] و پس از آن عـزم و اراده بـر حـرکت بـه سـوی محبوب. و بهترین تأثیر مناطق جنگی همین بوده که حالت بیداری و شرمندگی در جوانان و زائران ایجاد نموده است؛بیشتر مطالبی که بر روی کفن شهیدان و یا تابوت کاروان شهدا نوشته شده است، این جمله است: **«شهدا شرمنده‌ایم»**.

در پایان باید دربارهٔ این ارض مقدس شهیدان چنین گفت:

ایــنجا ضــریح عــاشقان کــربلایست ایــنجا زیــارتگاه مــردان خــدایست

ای زائـران در ایـن زمـین بـاید وضـو کـرد بــاید رســیدن تــا خــدا را آرزو کــرد

ایــنجا هــزاران لالهٔ خــون خــفته دارد در دل هــزاران قــصهٔ نــاگــفته دارد

ایــنجا تــمام عــاشقان را دسـتگیرند گــر تــوبه کـردی تـوبه ات را مـی‌پذیرند

لبـیک حـج عشـق را ایـنجا جـواب است حـتی دعـای روسـیاهان، مسـتجاب است.

---

۱. جهاد اکبر، امام خمینی؆.

تکنولوژی کلاس‌داری

رضا شوشتری

تا این زمان جایگاه تکنولوژی کلاس داری برای همگان به درستی ترسیم نشده و در حوزه‌های علمیه نیز تقریبا ناشناخته مانده است.

ضرورت به کارگیری تکنولوژی کلاس‌داری در امور آموزش

به کارگیری این روش:

الف: بازده آموزش را از لحاظ کمی و کیفی افزایش می‌دهد.

ب: دسترسی به آموزه‌های علمی را سریع‌تر و وسیع می‌گرداند.

ج: آثار تربیتی و روحی عمیق تری در ارتباط مؤثر با دانش‌آموزان برقرار می‌سازد.

د: موجب تسریع در رسیدن به هدف کلاس داری می‌گردد.

تعریف تکنولوژی کلاس‌داری

تکنولوژی از دو واژهٔ لاتین TECHNE (دانش چگونگی انجام کار) و LOGY (شناخت و

صحبت کردن) تشکیل شده و معنای مورد نظر آن به کارگیری تجربیات، ابزار و دانش‌های مختلف به منظور تسهیل در تأثیرگزاری فکری و ادارهٔ کلاس‌های آموزشی، است.

هدف تکنولوژی کلاس داری

۱ـ ارتقای کیفیت یادگیری و رسیدن به آموزش مؤثر.

۲ـ پربار کردن تعلیم و تربیت.

راهکارها

در این گفتار تجربهٔ سال‌ها کلاس داری و مطالعهٔ ده‌ها کتاب در این باره را هدیه به کسانی می‌نمایم که دوست دارند کلاس‌هایی پربار و سرشار از خاطره و صمیمیت داشته باشند. به کارگیری این نکات بدون تمرین و تجربهٔ عملی چندان موفقیت‌آمیز نیست. بنابراین سعی کنید در هر جلسه این توصیه‌ها را بیشتر به کارگیرید و مهارت لازم را در ادارهٔ موفق کلاس به دست آورید.

۱ـ قبل از ورود به کلاس، یأس و ناامیدی از ادارهٔ موفق کلاس را از ذهن خود خارج کنید و با اعتماد به نفس، با قدرت و تسلط وارد کلاس شوید و اینگونه وانمود کنید که برای سطوح مختلف دانش‌آموزان سال‌ها تجربهٔ کلاسداری داشته‌اید؛گویا دانش‌آموزان آن کلاس در نظر شما همچون کودکان مقطع ابتدایی‌اند که شما می‌خواهید برای آنان داستان بگویید. (البته این بدان معنا نیست که نسبت به دانش‌آموزان تحقیرآمیز برخورد کنید یا بدون معلومات و مطالعهٔ کافی، به ادارهٔ کلاس پرداخته باشید.)

مولی الموحدین علی علیه‌السلام برای رفع اضطراب و نگرانی در این گونه از کارها می‌فرماید:

إِذَا هِبْتَ أَمْراً فَقَعْ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقِّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ: اگر از انجام کاری هراس داری خود را در آن کار بیفکن. زیرا شدت پرهیز و احتراز تو از آن کار بزرگ‌تر و

سخت‌تر از چیزی است که از آن بیمناکی.[۱]

۲ـ با جرئت و شهامت در کلاس راه بروید و با تسلط بر اعصاب خود به همهٔ دانش‌آموزان عمیق نگاه کنید و با لبخند فکر کنید که می‌خواهید یک گفتگوی دوستانه را با اعضای کلاس شروع کنید.

۳ـ قبل از شروع کلاس حتماً آمادگی کافی (نسبت به موضوعی که می‌خواهید تدریس کنید)، را کسب نمایید و نسبت به طرح درس و مطالبِ اصلی آن فکر کنید و آن را به خاطر بسپارید و در صورت لزوم با خود یادداشت کوچکی همراه داشته باشید.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید:

فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّم تَسْلَمْ مِنَ الزَّلَلِ. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: اول فکر کن، آن‌گاه سخن بگوی، تا از لغزش‌ها سالم و محفوظ بمانی.[۲]

۴ـ توجه داشته باشید که ۳۰٪ موفقیت یک استاد در لحن و صوتِ جذّاب اوست. بنابراین هرگز یکنواخت سخن نگویید و شور و حال و احساسات لازم را متناسب با مطلب، در کلام خود به کار بگیرید.

۵ـ منشأ ترس، ناآگاهی است. پس همیشه بیشتر از اندازهٔ زمانِ کلاس، مطالبی آماده سازید تا اگر احتمالاً بعضی از آنها از خاطر شما محو شد ذخیرهٔ علمی داشته باشید.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید:

يَنْبَغِي اَنْ يَكُونَ عِلْمُ الرَّجُلِ زائِداً عَلىٰ نُطْقِهِ وَعَقْلُهُ غالِباً عَلىٰ لِسانِهِ. سزاوار است که علم آدمی از گفتارش فزون‌تر، و عقل وی بر زبان او غالب و حاکم باشد.[۳]

۶ـ اگر مطلبی را فراموش کردید، مضطرب نشوید، بلکه فوری مطالب قبلی را دوباره به بیانی دیگر تکرار کند تا ذهن شما نسبت به اطلاعات خود تسلّط یابد.

۷ـ سعی کنید در ابتدای درس نکته‌ای جذاب و جالب و سؤال‌انگیز ارائه دهید، یا تصویری

---

۱. نهج البلاغه، کلمه ۱۷۵.
۲. فهرست غرر الحکم، ص ۳۱۵.
۳. فهرست غرر، ص ۳۳۸.

روی تخته رسم کنید تا توجه همه دانش‌آموزان جلب شود.

۸ـ در نظر داشته باشید آخرین مطلب کلاس خود را با خاطره‌ای دلنشین یا داستانی زیبا، یا شعری روح افزا ختم کنید، تا طعم شیرین کلاس شما، تا جلسهٔ بعد در ذایقهٔ روح دانش‌آموزان باقی بماند.

۹ـ همیشه با خوشرویی و لبخند سخن بگویید و از لغزش احتمالی دانش‌آموزان با بزرگواری درگذرید.

۱۰ـ هرگز جمع را به خاطر یک نفر خطاکار، تنبیه نکنید و طوری سخت‌گیری نکنید که مجبور شوید سرانجام تخفیف دهید.

۱۱ـ از به‌کار بردن کلمات مبهم و دور از فهم مخاطبان بپرهیزید و همیشه ساده و روان سخن بگویید و اگر ناچار از به‌کار بردن واژه‌ای مبهم شدید حتماً آن را توضیح دهید.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است:

اِنّا مَعاشِرِ الأنبیاء اُمِرْنا اَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ علیٰ قدرِ عُقولِهِم: ما گروه پیامبران مأموریت داریم که با مردم به قدر عقلشان سخن بگوییم.[۱]

۱۲ـ بعد از بیان هرمطلب کمی تأمل و سپس به چهرهٔ مخاطبان نگاه کنید تا اطمینان یابید که ذهن و فکر مخاطبان شما آن مطلب را پذیرفته است. سپس نسبت به بیان مطلب بعدی اقدام کنید. گاه نیز به شاگران اجازهٔ پرسش دهید.

۱۳ـ رمز موفقیت و نفوذ معلم در دل‌ها این است که بتواند خیرخواهی، محبت و دلسوزی و دانش خود را به شاگردان ثابت کند.

اگر شاگرد نسبت به معلم خود احساس صمیمیت کند، معلم، مالک صفحات طلایی دل‌های دانش‌آموزان شده است.

امام علی علیه‌السلام فرموده است:

رُبَّ کلامٍ أَنْفَذُ مِنْ سَهامٍ: چه بسا کلامی که تأثیرش در شنوندگان از تیرهای بُرّان و

---

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۶۸.

دلشکاف زیادتر است.[1]

شیوه‌ها و ابزارها

وسایل کمک آموزشی در تسریع تفهیم و تفهّم و تقویت قدرت نفوذ مطالب علمی در حافظه دانش‌آموزان سهم بسیاری دارد.

ابزارهای کمک آموزشی یا رسانه‌های آموزشی به مجموعهٔ امکاناتی گفته می‌شود که در کلاس زمینهٔ ارتقای علمی و مهارتی دانش‌آموزان را فراهم آورد. این امکانات به چند دسته تقسیم می‌شود که عبارت است از:

الف: رسانه‌های نوشتاری: مانند کتاب، روزنامه، مجله.

ب: رسانه‌های نمایشی: تخته سیاه، وایت برد، تابلوهای اعلانات و تابلوهای الکتریکی.

ج: رسانه‌های دیداری: نمودار، چارت، پوستر، نقشه و کُره جغرافیا، کاریکاتور نقاشی.

د: رسانه‌های شنیداری: شامل نوارهای ضبط صوت ـ ویدئو

هـ: موقعیت‌های آموزشی: گردش‌های علمی و بازدید از کارخانه‌ها، غارها، کتابخانه‌ها، اماکن باستانی، آزمایشگاه.

پربارترین و خلاّق‌ترین راه استفاده از رسانه‌های ترسیمی، تولید و طرّاحی آنها به وسیلهٔ خود شاگردان است.

یک نمونه

یک نمونهٔ تدریس با استفاده از رسانه‌های دیداری (ترسیمی) که در همه موقعیت‌ها اجرا شدنی است، ارائه می‌گردد. این بحث با استفاده از تخته سیاه اجرا می‌گردد.

موضع بحث: **[جوان و بحران هویت]**

---

۱. غرر الحکم، ص ۴۱۶.

ابتدا توضیحی پیرامون معنای هویت ارائه می‌دهیم[1] و بعد برای حل این بحران در مقام نشان دادن جایگاه اصلی انسان در مجموعه هستی برمی‌آییم. نخست در بالای تخته می‌نویسم:

قانون ۱ـ [موجودات به ترتیب اهمیت به ۴ دسته مقابل تقسیم می‌شوند]

۱	؟ ؟
۲	انسان
۳	حیوان
۴	نبات
۵	جماد

استاد باید مدتی ذهن دانش‌آموزان را در مورد خانهٔ پنجم فعّال کند تا خود بیندیشند که موجود برتر از انسان کیست و هر یک به اظهار نظر بپردازد. سپس روی تخته قانون ۲ ـ را مطرح می‌کنیم که: [در این مجموعهٔ هستی همهٔ اشیای کم ارزش قربانی و فدایی اشیای برتر و با ارزش‌تر می‌شوند.]

سپس توضیح می‌دهد که چگونه زمین و مواد معدنی آن زمینهٔ رشد گیاهان و چمنزارها را فراهم می‌آورند و خود را فدای گیاهان، و آنها خود را فدای موجود برتر از خود، یعنی انسان‌ها و حیوانات می‌کنند. و همین طور هر روز میلیون‌ها حیوان ـ گوسفند، مرغ، گاو، شتر و... ـ ذبح می‌شوند، تا انسان‌ها تغذیه شوند و رشد کنند. حال سؤال مهم این است که آیا انسان نیز تابع این قانون دوم است آیا انسان و استعدادهایش نیز فدای می‌شود و از بین می‌رود؟ واز خود می‌پرسیم که به راستی انسان قربانی چه می‌شود؟!

می‌بینم که افراد بسیاری در راه رسیدن به خواسته‌های حیوانی خود بر اثر پرخوری و بدخوری از دنیا می‌روند. هزاران انسان عمر و استعدادهای خود را برای ساختن ساختمان‌هایی از خاک و شن هدر می‌دهند و هیچ خبری از حقیقت انسانی ندارند و بسیارند جوانهایی که مدت زیادی از عمر خود را صرف حیواناتی مانند کبوتر، سگ، قناری، وغیر آن می‌کنند تا تیمار و تکثیر یابند، ولی هرگز به فکر رشد و تعالی خود نیستند. به راستی انسان در این مجموعهٔ هستی باید قربانی چه حقیقتی گردد تا به کمال مطلوب رسیده باشد؟!

اینجاست که مکتب تعالی بخش اسلام پیشرفته‌ترین طرح را برای رشد و ترقی انسان ارائه

---

۱. هویت همان چیستی و حقیقت شیء را گویند. وقتی می‌گویم جوان بحران هویت دارد یعنی جایگاه و ارزش واقعی خود را در جهان هستی نمی‌شناسد.

داده است و به او نهیب می‌زند.

ای انسان! تو بیهوده آفریده نشده‌ای.

أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً.[۱]

ای انسان... خدای جهان بهترین جایگاه را برای تو مقرر فرموده. تو می‌توانی لایق مقام خلیفه[۲] الهی گردی، به شرط این که به قوانین تکامل عمل کنی. اگر در مدرسهٔ پیامبران و أولیای الهی ثبت نام کنی و خوب تکالیف خود را انجام دهی...

ابر و باد و مَه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

پس براستی حقیقت برتر از انسان کیست، تا انسان خود را فدای او کند؟

آن حقیقت، ذاتِ مقدس خدای متعال است که فرموده است:

خَلَقْتُ الأَشْياءَ لِأَجْلِکَ وَخَلَقْتُکَ لِأَجْلي.[۳] همه چیز را برای تو خلق کردم و تو را برای خودم آفریدم.

و هدف اصلی انسان برای رسیدن به کمال نهایی به دست آوردن رضای خالق متعال است.

برای این منظور خدای متعال به لطف و تفضّل خود در هر زمان انسان نمونه‌ای به عنوان اُسوه و راهنما به نمایندگی از خود در روی زمین قرارداد تا انسان‌ها در سیر کمال به اشتباه نیفتند.

اگر کسی پای در جای پای آنان بگذارد و در تمام عمر با آنان هم مسیر باشد بی‌تردید به کمال مطلوب خواهد رسید.

مانندکی؟ مانند سلمان فارسی. آیا داستان او را می‌دانید؟!؟

به امید دیدار در کلاسی دیگر

---

۱. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۲. اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلمَلائِکَةِ اِنّي جاعِلٌ في الأرضِ خَليفَة. بقره ۳۰.

۳. حدیث قدسی.

فن خلاصه‌نویسی و نکته برداری

دکتر حمید ملکی

مقدمه

امروز دنیای مطالعه و یادگیری بسیار وسیع است و صاحب نظران از آن به دنیای انفجار اطلاعات یاد می‌کنند. مطالعه اگر برای زندگی بهتر و یادگیری صورت بگیرد باید نظام‌مند باشد. زیرا مطالعات پراکند نتایجی جز: آشفتگی ذهنی، فزون سازی اطلاعات غیر ضروری، به هدر دادن زمان و بهره اندک چیزی در پی نخواهد دانست.

امروزه به تجربه ثابت شده است که پرکردن اوقات فراغت کار پسندیده‌ای نیست و باید این شعار این گونه اصلاح شود: «**پربار کردن اوقات فراغت**»، به همین سبب هر اندازه افراد در انتخاب کتاب دقت کنند موفق‌ترند.

در این مبحث می‌خواهیم به دنیای استفاده بهتر و بهینه ترا از جهان کتاب دریچه‌ای بگشاییم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

اَلْعِلْمُ وَحْشِیٌّ قَیِّدُوهُ بِالْکِتابَةِ: دانش، سرکش است آن را با نوشتن به بند بکشید.

خلاصه کردن مطالب و نکته برداری عامل ماندگاری مطالعات است. زیرا پدیدهٔ فراموشی در وجود انسان، بسیار تأثیر گذار است و نوشتن عامل نگهداشتن مطالب ضروری است.

امروزه ثابت شدن است که بسیاری از افرادی که:

الف: نکته سنج و دقیق صحبت می‌کنند.

ب: در مجالس گفتنی بسیار دارند.

ج: سخنران زبر دست اند.

د: همیشه در بسیاری از مباحث مستند صحبت می‌کنند.

هـ: در اندیشهٔ فرو می‌روند و صحبت هایشان هم نوشتنی است.

و: دیگران از مجالس آنها نکاتی یاد می‌گیرند.

کسانی هستند که وقتی مطالعه می‌کنند تأمل، نکته برداری و علامت گذاری می‌کنند.

بنابراین تلخیص، راه گشای خوب و قدم و مفیدی برای استفاده بهتر از مطالعات مجلات، کتاب‌ها، روزنامه‌ها، دایرة المعارف و دیگر آثار بشری است.

مفهوم تلخیص

تلخیص یعنی خلاصه کردن (To summarize)، چکیده کردن. زمانی که مطالبی زیاد با حفظ کلّیت آن به مطلبی مختصر تبدیل گردد، گویند تلخیص صورت گرفته است. البته این معنا با نکته برداری متفاوت است.

تفاوت تلخیص با نکته برداری

تلخیص یعنی کاستن از کلّیت مطلب، بدین صورت که گاهی مطالبی را حذف می‌کنیم و مطالب دیگری را باقی می‌گذاریم. نکته برداری بدان صورت است که بدون توجه به اصل مباحث، نکات مورد نیاز یا دارای اهمیت، گزینش شود. در تلخیص یک کتاب یا نوشته، اصل مطلب بدون خدشه به پیام آن، در کوتاه‌ترین شکل حفظ می‌شود و قسمت‌های غیر ضروری آن حذف می‌گردد و میزان حذف و گزیده سازی عبارت‌ها به مقصود و هدف تلخیص کننده وابسته است.

انواع تلخیص و اهداف

۱- تلخیص تفصیلی:

تهیه خلاصه و چیده مطالب مهم و پرچم با هدف ایجاد امکان مطالعه برای عموم. با خواندن این نوع تلخیص مراجعه به اصل کتاب مورد نیاز نیست.

۲- تلخیص ارجاعی یا انگیزه‌ای:

تهیه خلاصه کتاب‌های کم حجم و مقالات مفید، به منظور ایجاد و انگیزه در خواننده برای مراجعه به کتاب اصلی و مطالعه آن.

۳- تلخیص آزاد:

تهیه خلاصه نکات مهم یک کتاب بدون توجه به رعایت انسجام و وحدت مطالب، به منظور معرفی کتاب و نکات مهم آن به خواننده. این شیوه در حقیقت نوعی نکته برداری است.

۴- تلخیص فهرستی:

تهیه خلاصه مطالب کتاب به شکل فهرست تفصیلی و معرفی کتاب آن.

۵- تلخیص علمی:

تهیه خلاصه کتاب به صورت بیان نتیجه و مقصود نویسنده، به منظور استخراج پیام، اصول، قواعد و مفاهیم خاصی آن کتاب.

فوائد تلخیص

۱. تلخیص یک اثر در حقیقت، استخراج مفیدترین جملات و نکات آن است.

۲. با تلخیص، در مراجعات بعدی نیازی به مطالعهٔ کل اثر نیست.

۳. فرد بعد از مدتی خلاصه برداری تبحّر می‌یابد و گاهی می‌تواند یک فصل از یک کتاب را در چند جمله چکیده کند.

۴. گاهی در یک دفترچه ۲۰۰ برگ متوسط محتوای ده‌ها کتاب موجود است که خود نوعی دائره المعارف متحرک است و با CD که ظرفیت ۱۰۰۰ کتاب را داراست متفاوت است و گاه بهتر

از آن است، چون CD حجم فشرده کلیت آثار است که باید با کامپیوتر مورد استفاده قرار گیرد؛ حال این که این دفترچه باب بندی و موضوعی شده و نیازی به کامپیوتر یا مراجعه به کل اثر را ندارد و مطالب ارزشمند و زیبا در موضوعات ویژه دسته بندی شده است.

۵. گاهی با ارائه کار تلخیص می‌توان یک کشکول متنوع علمی ارائه داد و چاپ کرد.

۶. به تجربه ثابت شده افرادی که خلاصه نویسی می‌کنند حضور ذهن بیشتری نسبت به سایر افراد دارند.

روش و مراحل عملی تلخیص یک کتاب

۱. تعیین هدف تلخیص.

۲. تعیین پیام.

۳. ذکر مشخصات ظاهری کتاب.

۴. معرفی موضوع و شخصیت‌های کتاب.

۵. تعیین قسمت‌های اصلی.

۶. تعیین قسمت‌های غیر اصلی، ولی مهم.

۷. یادداشت و نتیجه‌گیری.

۸. دانستن پیوند بنی مطالب خلاصه شده.

۹. پیرایش نهایی.

۱۰. ارائه برای نقد افراد مطلّع.

۱۱. پاکنویس نهایی.

۱۲. رفع نواقص احتمالی.

تجارب عملی

در این مرحله برخی تجارب مفید کاربردی را به اطلاع می‌رسانیم.

۱. تهیه دفاتر متوسط ۲۰۰ برگی و تقسیم بندی ۲۰ صفحه‌ای آن با عناوینی چون «شعر ناب، جملات و سخنان برجسته، ابیات شورانگیز، خاطره، داستان، سیاسی، آسیب‌شناسی و...

۲. به همراه داشتن برگه یادداشت برای یادداشت بعضی از مطالبی که در مجالس و سخنرانی‌ها یا از رادیو و تلویزیون می‌شنوید. نگارنده بارها حتی از پشت کامیون‌ها شعرهایی یادداشت کرده‌ام که بسیار زیباست.

۳. تجارب نشان می‌دهد افرادی که در یک سخنرانی یا یک جلسه، یا مشاهده یک فیلم یا گفتگو، یادداشت می‌کنند، بهتر برنامه را درک می‌کنند. شما امتحان کنید و در یک سخنرانی یا برنامه رادیوئی بعضی نکات را یادداشت کنید خواهید دید که سخنرانی در ذهن شما نقش می‌بندد و گویی ارتباط جدیدی با سخنرانی و محتوا برقرار کرده‌اید.

نتیجه گیری

دنیای وسیع دانش، نیازمند ایده‌های ارتباطی است که اصطلاحا «ارتباط با موضوع» خوانده می‌شود و فن خلاصه نویسی و نکته برداری روشی است که این مسیر را آسان‌تر می‌کند. این مباحث برای پربارکردن اوقات مطرح شده است. و تلخیص منظم، موضوعی و دست یافتنی برای فرد در فعالیت مطالعاتی روزانه، دائرة المعارف‌های ویژه فراهم می‌کند که همیشه می‌توان به آنها مراجعه و بهره‌های لازم کسب نمود.

سیر مطالعات دینی

محمد جهرمی

«چه بخوانیم؟» دغدغه بسیاری از جوانان میهن اسلامی ماست، آنـان خـواهـان یک سـیر مطالعاتی در زمینه آشنایی با مباحث اسلامی‌اند، تا از یک هندسه شناختی در حوزه اندیشه اسلامی برخوردار گردند. در این نوشتار با هدف ارائه یک برنامه و سیر مطالعاتی منطقی و علمی، مجموعه‌ای از منابع مناسب فرهنگی در چهارده شاخه ، برای پاسخگویی این نیاز فراهم آمده است.

۱. توحید

۱. ***منشور عقاید امامیه***، جعفر سبحانی، قم، انتشارات توحید، ۳۴۶ص، بخش دوم (توحید و مراتب آن).

۲. ***آموزش عقاید***، محمد تقی مصباح یزدی، تـهران، مـرکز چـاپ و نشـر سـازمان تـبلغات اسلامی، ۱۳۷۸ ، ص ۳۵ - ۱۳۵.

۳. ***خداشناسی فطری***، عزیز الله مهریزی، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸، ۷۰ ص .

۲. عدل الهی

۱-۲. *عدل در جهان بینی*، محمدی ری شهری، چاپخانه مهر، قم، چاپ سوم.

۲-۲. *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی*، شهید مرتضی مطهری، چاپ جدید، دفتر انتشارات اسلامی (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) ۱۳۶۲، صص ۱۳۰ - ۱۳۸.

۳. نبوت

۱-۳. *وحی و رهبری*، جوادی آملی، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۹.

۲-۳. *فلسفه وحی و نبوت*، محمدی ری شهری، دفتر انتشارات اسلامی، قم،

۳-۳. **صحیفه عصمت**، حسن یوسفیان و احمد حسین شریفی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۶، ۱۰۲ ص.

۴-۳. *وحی‌شناسی*، محمد باقر سعیدی روشن، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸، ۱۱۴ص.

۴. امامت

۱-۴. **بحثی مبسوط در آموزش عقاید**، محسن غرویان و دیگران، قم، موسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۲۲۷ - ۴۰۰.

۲-۴. *امامت و رهبری*، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا.

۳-۴. **خورشید مغرب**، محمد رضا حکیمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰، ۳۹۰ ص.

۴-۴. *امامت و مهدویت*، لطف الله صافی گلپایگانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲.

۵. معاد

۱-۵. *معاد و جهان پس از مرگ*، ناصر مکارم شیرازی، چاپ دوم، قم، انتشارات هدف.

۲-۵. **معاد**، محسن قرائتی، چاپ دوم، قم، انتشارات درراه حق، ۱۳۶۶.

۳-۵. *قیام قیامت*، محمد شجاعی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۲ ص.

۴-۵. *شفاعت*، احمد مطهری و غلامرضا کاردان، قم، انتشاات در راه حق.

۶. قرآن و حدیث

۱-۶. *آشنایی با قرآن*، دفتر برنامه ریزی و تالیف کتب درسی وزارت آموزش و پرورش تهران، سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۰ ۷، ۱۳۴ ص.

۲-۶. *آشنایی با علوم قرآن*، جواد محدثی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی (بوستان کتاب)، ۱۳۷۸، ۱۳۶ ص.

۳-۶. *فروغ حدیث*، محمود شریفی، قم، نشر معروف، ۱۳۷۹.

۷. اخلاق و عرفان

۱-۷. *گناه شناسی*، محسن قرائتی، تنظیم محمدی اشتهاردی، تهران، پیام آزادی، ۳۳۶ ص.

۲-۷. *درآمدی بر سیر و سلوک*، مجتبی تهرانی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹، ۱۰۸ ص.

۳-۷. *نامه‌ها و برنامه‌ها* (مجموعه دستورالعمل‌های اخلاقی الهام از قرآن و عترت)، حسن حسن زاده آملی، قم، انتشارات قیام، ۱۳۸۱، ۲۸۰ ص.

۴-۷. *گامی در مسیر*، جواد محدثی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۲۲۴ص.

۸. سیاست

۱-۸. *ولایت فقیه*، مهدی هادوی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۹، ۱۴۸ ص.

۲-۸. *دین و دولت*، علی ربانی گلپایگانی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷، ۱۸۰ ص.

۹. تاریخ و سیره

۱-۹. ***سیره پیشوایان***، مهدی پیشوایی، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۷۹۲ ص.

۲-۹. ***زندگانی فاطمه زهرا(ع)***، سید جعفر شهیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۲۹۱ص.

۱۰. تاریخ ایران

۱-۱۰. ***مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران*** (از عصر صفویه تا دوران معاصر)، موسی نجفی، تهران، نشر منیر، ۱۳۷۸، ۲۷۸ص.

۱۱. فرزانگان

۱-۱۱. ***حدیث بیداری (شرح زندگانی امام خمینی)***، حمید انصاری، تهران، دفتر نشر آثار امام خمینی، ۲۵۴ ص.

۲-۱۱. ***گلشن ابرار*** (زندگی نامه جمعی از عالمان و فرزانگان شیعه)، جمعی از نویسندگان، قم، نشر معروف، ۱۰۱۶ص (۲ جلد).

۱۲. ادبیات

۱-۱۲. ***مینای قلم*** (گزیده مقالات شیوا و نثر ادبی درباره امام علی (ع))، جواد محدثی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی (بوستان کتاب)، ۱۳۸۰، ۲۳۱ ص.

۲-۱۲. ***کشتی پهلو گرفته*** (درباره زندگانی فاطمه زهرا-ع-)، سید مهدی شجاعی، انتشارات مدرسه، ۱۶۰ ص.

۳-۱۲. ***آفتاب در حجاب*** (درباره زندگانی حضرت زینب-س-)، سید مهدی شجاعی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۴۰ ص.

۴-۱۲. ***حکایتها و هدایتها*** (در آثار استاد شهید مطهری)، محمد جواد صاحبی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی (بوستان کتاب)، ۱۳۷۹، ۴۲۵ ص.

۱۳. پرسش و پاسخ

۱-۱۳. *در محضر علامه طباطبایی* (۶۶۵ پرسش و پاسخ‌ها اعتقادی، اخلاقی، تفسیری، حدیثی، فلسفی و عرفانی)، محمد حسین رخ شاد، قم، انتشارات نهاوندی، ۱۳۸۰، ۲۵۶ ص.

۲-۱۳. *پرسش و پاسخ از محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی آیت الله خامنه‌ای*، تهران، موسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۰، ۴۲۳ ص.

۳-۱۳. *پرسش‌ها، پاسخ‌ها و توصیه‌ها*، آیت الله جوادی آملی، قم، مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاهها، ۱۳۸۰، ۹۶ص.

۴-۱۳. *در محضر حکیم علامه جعفری* (مجموعه پرسشها و پاسخها)، تنظیم محمد رضا جوادی و علی جعفری، تهران، مؤسسهٔ تدوین آثار علامه جعفری، ۱۳۸۰، ۲۶۲ ص.

۵-۱۳. *پرسش‌ها و پاسخ‌ها* (ولایت فقیه و مباحث حکومت دینی)، محمد تقی مصباح یزدی، قم، موسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸، ۸۰ + ۹۶ ص.

۶-۱۳. *پاسخ به پرسش‌ها مذهبی*، ناصر مکارم شیرازی و جعفر سبحانی، قم، انتشارات هدف، ۶۷۲ ص.

۷-۱۳. *سؤال‌های دیروز، امروز، فردا*، (پاسخ به ابهامات نوجوانان و جوانان) ج اول، حسین امینی، علی اصغر احمدی، محمد علی سادات، انتشارات مدرسه، ۹۵ص.

۸-۱۳. *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، رضا کاشفی، قم، دفتر نشر معارف، ۴دفتر، ۱۳۸۰ .

۱۴. گوناگون

۱-۱۴. *چرا و چگونه بخوانیم؟*، حسین سیدی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۹، ۴۰ ص.

۲-۱۴. *پیروی خضر خرد* (چرایی تقلید)، حسن ابراهیم زاده، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۰، ۱۱۲ ص.

۳-۱۴. *خواب و نشان‌های آن*، محمد شجاعی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۹، ۹۴ ص

۴-۱۴. *روشها*(ی مطالعه، ترجمه، نگارش، تندخوانی، خلاصه نویسی و..)، جواد محدثی، قم، نشر معروف، ۱۳۸۰، ۲۲۴ ص.

۵-۱۴. *تصمیم‌های بزرگ جوانی*، محمد باقر پورامینی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۷۲،۱۳۸۱ص.

۶-۱۴. *جوان و بحران هویت*، محمد رضا شرفی، تهران، انتشارات سروش، ۲۰۵ ص.

۷-۱۴. *جوانان و روابط*، ابوالقاسم مقیمی، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۰، ۱۷۵ ص.

سیر مطالعاتی آثار شهید مطهری

دکتر مژده پور حسینی

«من به دانشجویان و طبقهٔ متعهد توصیه می‌کنم که کتاب‌های این استاد عزیز را نگذارند با دسیسه‌های غیر اسلامی فراموش شود»[1]

تعریف

مطالعه کتابهای استاد شهید مرتضی مطهری بر اساس چینش کاربردی، منطقی و تربیتی را سیر مطالعات می‌گویند. انتظار می‌رود این سیر، قابلیت ترسیم مسیری روشن و واضح جهت کسب روش‌مند و منظم اصول فکری شهید مطهری را داشته باشد. و به مخاطبان خویش توانایی برداشت صحیح از اندیشه‌های اسلام شناسانه و اسلام مدارانهٔ آن شهید بزرگوار را ببخشد تا در مجموع، بتواند چهارچوب صحیحی از اساسی‌ترین مؤلّفه‌های تفکر اسلامی را با محوریت تفکرات این اندیشمند اسلامی در ذهن خویش بسازد.

هدف

هدف از سیر مطالعاتی شهید مطهری رسیدن به نقطهٔ ثبات و آرامش نسبی بر اساس مؤلّفه‌های اسلامی و شیعی است، آن‌چنان که کاربر در انتهای مطالعات خویش، بر اساس روش برنامه ریزی شدهٔ این سیر مطالعاتی بتواند در مقابله با هر گونه مجهول مفروض در دامنهٔ مسائل

۱ـ امام خمینی (ره)

متداول اسلامی ـ و البته نه به صورت تخصصی و پیشرفته ـ به الفبای اولیهٔ نحوهٔ اندیشیدن و طیّ مسیر نمودن و به نتیجه رسیدن دست یابد و مطالب موافق و همسو یا مخالف و متناقض و متنافر با اصول اسلامی را تشخیص داده و موقعیت خویش را در رابطه با آن موضوع از نظر قُرب و بُعد به محور تفکر اسلامی تعیین نماید.

فواید

۱. آشنایی با اندیشه‌های شهید مطهری.

۲. آشنایی با پیش در آمدی بر هر یک از شاخه‌های علوم اسلامی؛ به عنوان مثال، استاد مطهری در دورهٔ سه جلدی آشنایی با علوم اسلامی، به توضیح و تشریح شاخه‌های علوم و معارف متداول اسلامی پرداخته و به طور اجمال، خصوصیات هر یک را بیان نموده است.

۳. آشنایی با مباحث و زیر بناهای عقلی و نحوهٔ صحیح به کارگیری اصول عقلی و منطقی در استدلالات کاربردی، به فراخور توان و اندیشهٔ مخاطبان؛ به عنوان مثال، مخاطب در صفحهٔ ۵۰ کتاب حق و باطل این اصل کلی را برداشت می‌کند که چرا با وجود اصرار و تأکید خداوند بر غلبه همیشگی حق بر باطل، آن‌چه ما می‌بینیم غالباً پیروزی و غلبهٔ باطل در طول تاریخ است.

۴. گذری بر همهٔ ابعاد معرفتی انسان در بحث «شناخت» که از آن جمله‌اند: مباحث لطیف عرفانی، مباحث عمیق عقلی و مباحث دقیق نقلی.

۵. یافتن پاسخِ پرسش‌های دینی و اعتقادی؛ به عنوان مثال، همهٔ مخاطبان با این پرسش‌ها در ذهن خویش کلنجار رفته‌اند: چرا خانم‌ها مجبورند حجاب داشته باشند و آقایان نه؟ چرا خداوند انسان‌های معلول وناقص الخلقه را آفرید و به آنها در شیوهٔ خلقتشان ظلم کرد؟

۶. پاسخ‌گویی به پرسش‌ها بر اساس یک نظم منطقی؛ نحوهٔ چینش کتاب‌ها به گونه‌ای است که پاسخ پرسش‌های مطرح شده در هر کتاب، در کتاب یا کتاب‌های بعدی پاسخ داده می‌شود.

۷. فراگیری نحوه و روش پاسخ‌گویی به یک پرسش مفروض، با دقت و تأمل در شیوهٔ شهید مطهری و در رویارویی با یک پرسش جدید و نحوهٔ منطقی طی مسیر فکری از «مجهول» با عبور از

«کانال معلومات ذهنی» و تبدیل آن مجهول به «معلوم»، یک معلوم مطابق با واقع.[۱] مثلاً با نگاهی به کتاب خاتمیت می‌بینیم که چگونه استاد در ابتدا، طرح سؤال می‌نماید، سپس تمام ادوار تاریخی را در جست‌وجوی جواب کنکاش می‌کند، نظرات موافق و مخالف صاحب‌نظران را بیان می‌دارد، ایجاد شبهه می‌کند و سپس با استعانت از قدرت عقلی و منطقی و بیانی و البته با استفاده از پشتوانه‌های نقلی، به تبیین علت پیدایش پدیدهٔ خاتمیت و علت نیاز به ائمه اطهار در عصر خاتمیت می‌پردازند و یک مسیر معقول و زیبای پاسخ‌گویی به یک سؤال را نمایش می‌دهند.

۸. تمرین مباحثه و مناظره، با توجه به تعداد نسبتاً زیاد پرسش و پاسخ و بحث و گفت‌وگو در کتاب‌های شهید مطهری. مثلاً کتاب توحید یا معاد شهید مطهری در انتهای هر بحث، چندین صفحه پرسش و پاسخ دارد که به صورت مناظره اجراگردیده است، از این رو می‌توان ریزه کاری‌ها و شگردهای یک مناظرهٔ موفق و توانمند را از سیر مطالعاتی شهید مطهری استخراج نمود.

۹. مقایسهٔ مشکلات و توطئه‌های فکری ـ فرهنگی دههٔ چهل تا دههٔ شصت با زمان کنونی.

۱۰. تطبیق پرسش‌های موجود در زمان حاضر با پاسخ‌هایی که شهید مطهری، در آن زمان به همان پرسش‌ها داده‌اند و استفادهٔ کاربردی و روز آمد از اطلاعاتی که در کتاب‌های آن بزرگوار وجود دارد.

۱۱. برای شروع این سیر مطالعاتی، نیاز به گذراندن دوره‌های آمادگی نیست و هرکس به اندازهٔ سطح درک و فهم خویش می‌تواند مخاطب شهید مطهری قرار گیرد و از کتاب‌های آن بزرگوار بهره ببرد و خصوصاً نحوهٔ خاص چینش کتاب‌ها این شرایط را فراهم آورده که کاربر در لحظهٔ اول با آسان‌ترین کتاب‌های شهید از لحاظ قلم و محتوا و درک مطلب و همچنین ملموس‌ترین و خواستنی‌ترین مطالب از لحاظ موضوع روبه‌رو گردد و احساس رضایت و لذت نماید و قدم در مسیر مطالغاتی گذارد.

۱۲. از اساسی‌ترین مسائلی که سیر شهید مطهری را در رأس پیشنهادهای مطالعاتی به جوانان قرار می‌دهد، همان مسئلهٔ حیاتی و مهمی است که حضرت امام خمینی‌ﷺ به آن اشاره مستقیم نمود وخیال اهل مطالعه را از لغزش و انحراف آسوده گرداند:

---

۱. دقیقاً منطبق بر تعریف تفکر در کتابهای عقلی است.

«او مردی بود که در اسلام‌شناسی و فنون مختلفه اسلام و قرآن کریم کم نظیر بود... و آثار قلم و زبان او، بی‌استثناء آموزنده و روان‌بخش است»[1].

۱۳. ایمان کم نظیر در کنار قدرت عقلی و توانایی‌های بیانی استاد مطهری سبب می‌شود خوانندگان با آرامش قلبی و اطمینان فکری بیش تری به سراغ آثار او بروند. نگاهی به زندگی استاد وگذری بر مجموعه کتاب‌هایی که درباره زندگی آن شهید به قلم تحریر درآمده است، نشان می‌دهد که استاد مطهری قدمی بسیار بلندتر از تعقل و استدلالات عقلی محض برداشته‌اند.

۱۴. باز شدن افق دید انسان در وادی تفکر و تعقل، به ویژه در مباحث اسلامی و مذهبی و کسب توانایی «شیوهٔ اندیشیدن کلاسیک اسلامی» با استعانت از روش زیبا، آسان و همه بُعدی.

دسته بندی

دسته‌بندی حاضر توسط حجة الاسلام معمار منتظرین، تنظیم گشته و دارای خصوصیات زیر است:

۱. این سیر بر اساس حرکت از کتاب‌های آسان و همه فهم به سوی کتاب‌های مشکل و تخصصی تنظیم گردیده است و این توانایی را به مخاطب خویش می‌دهد که با کار فکری مستمر، از طریق فهم کتاب‌های ابتدایی به درک کتاب‌های تخصصی دسترسی پیدا کند.

۲. در این سیر، ابتدا سخنرانی‌ها، سپس کتاب‌ها قرار داده شده است. کتاب‌های فلسفی در انتهای فهرست قرار دارد.

۳. سیر مطالعاتی مذکور به گونه‌ای تنظیم گشته است که سؤالاتی که به صورت متداول در هر کتاب به ذهن می‌رسد، در کتاب یا کتاب‌های بعدی پاسخ داده می‌شود؛ یعنی اگر کاربر این سیر، استادی در اختیار نداشت که به سؤالات او پاسخ گوید، با اندکی صبر و تعمق می‌تواند در کتاب‌های بعدی به پاسخ سؤالات خویش دست یابد و نحوهٔ استخراج پاسخ سؤالات خویش از متون علمی را نیز فراگیرد.

۴. جهت دست‌یابی به نتایج و فوایدی که در بخش پیشین ذکر شد، به توصیهٔ نویسنده اصلی

---

۱. منظور همان سیر مطالعاتی است که در قسمت (دسته بندی) ارائه گردیده است.

این سیر مطالعاتی، لازم است حد اقل دو دور به صورت کامل و دقیق و بر اساس رتبه‌بندی این سیر، تمام کتابهای استاد مطالعه شوند تا نتایج مورد نظر سریع‌تر حاصل شود.

توجه: کسانی که قصد ورود در مباحث فلسفی و اقتصادی را ندارند، می‌توانند مطالعه خود را تا ابتدای کتاب‌های اختصاصی این گروه تنظیم نمایند و تا عنوان شمارهٔ ۵۰ پیش روند.

سیر مطالعاتی آثار استاد

۱. داستان راستان، ۲ جلد.
۲. حکمت‌ها و اندرزها.
۳. حماسه حسینی، ۳ جلد.
۴. گفتارهای معنوی.
۵. ده گفتار.
۶. پانزده گفتار.
۷. بیست گفتار.
۸. سیری در سیره نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.
۹. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام.
۱۰. جاذبه و دافعه علی علیه‌السلام.
۱۱. ولاءها و ولایتها.
۱۲. خاتمیت.
۱۳. ختم نبوت.
۱۴. پیامبر امی.
۱۵. اسلام و مقتضیات زمان، ۲ جلد.
۱۶. امدادهای غیبی در زندگی بشر.
۱۷. توکل و رضا.
۱۸. گریز از ایمان گریز از عمل.
۱۹. تکامل اجتماعی انسان.
۲۰. انسان کامل.
۲۱. انسان‌شناسی.
۲۲. تعلیم و تربیت در اسلام.
۲۳. عرفان حافظ.
۲۴. نبرد حق و باطل.
۲۵. مسالهٔ حجاب.
۲۶. پاسخهای استاد.
۲۷. نظام حقوق زن در اسلام.
۲۸. اخلاق جنسی در ایران و غرب.
۲۹. نهضتهای اسلامی در صد سالهٔ اخیر.
۳۰. پیرامون جمهوری اسلامی.
۳۱. پیرامون انقلاب اسلامی.
۳۲. خدمات متقابل اسلام و ایران.
۳۳. سیری در نهج البلاغه.
۳۴. جهاد.
۳۵. آشنایی با قرآن، ۱۵ جلد.
۳۶. مسأله شناخت.
۳۷. شناخت در قرآن.
۳۸. فطرت.
۳۹. فلسفهٔ اخلاق.
۴۰. انسان و سرنوشت.
۴۱. عدل الهی.
۴۲. علل گرایش به مادیگری.
۴۳. آشنایی با علوم اسلامی، ۳ جلد.
۴۴. توحید.
۴۵. نبوت.
۴۶. معاد.
۴۷. آشنایی با جهانبینی اسلامی، ۶ جلد.
۴۸. امامت و رهبری.

۴۹. قیام و انقلاب مهدی علیه‌السلام.
۵۰. تاریخ عقاید اقتصادی.
۵۱. نظام اقتصادی اسلام.
۵۲. مسأله ربا.
۵۳. نقدی بر مارکسیسم.
۵۴. فلسفه تاریخ، ۴ جلد.
۵۵. مقالات فلسفی، ۳ جلد.
۵۶. تعارضات منطقی.
۵۷. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۵ جلد.
۵۸. شرح منظومه.
۵۹. شرح مبسوط منظومه، ۴ جلد.
۶۰. حرکت و زمان، ۴ جلد.
۶۱. الهیات شفاء، ۲ جلد.

آثار و نتایج

اصلی‌ترین نتیجهٔ عملی این سیر مطالعاتی رسیدن به «شیوه اندیشیدن کلاسیک اسلامی» است و این نتیجه گامی بزرگ در راستای هدایت جامعه به سوی آموزه‌های اصیل و ناب اسلام عزیز است.

با ترویج صحیح این سیر مطالعاتی و با تأمل و تدبر اندیشمندانه، به دور از دستپاچگی و جنجال‌های مخرب و ضد کیفیت، به آرامی و دقت می‌توان به نسل جدید این جامعهٔ اسلامی، طعم شیرین اندیشیدن بر اساس تفکر اصیل اسلامی را آموخت و ذهن جوان و جست‌وجوگر وی را به سوی مسائل عمیق و زیبای اسلامی سوق داد، تا روح آشفته و متکثر خویش را در دریای بیکران معارف اسلامی شست‌شو دهد و با رهایی از پرسش‌های آزارنده فکری و روحی و گرایش‌های گیج‌کننده و پرفراز و نشیب گروهی و تشکیلاتی در آستان بی‌اضطراب آموزه‌های خالص اسلام عزیز به فیض آرامش و ثبات و رشد نائل آید.

آشنایی با مراکز و مؤسسات فرهنگی

پیمان غنایی

بی‌تردید یکی از نیازها و درخواستهای جوانان عزیز در طول ارتباط با مبلغین محترم، چگونگی ادامهٔ استفاده پس از ایام تبلیغی از معارف دین می‌باشد و از آنجاکه تداوم این ارتباط دو جانبه با همهٔ جوانان برای مبلغین مقدور نیست، یکی از بهترین راههای حفظ این پیوند میان جوانان و معارف دینی ارائه روش‌های نهادینهٔ ارتباط با مراکز فرهنگی معتبر می‌باشد. لذا به صورت مختصر برخی از این روشها و چگونگی ارتباط جهت ارائه به جوانان مشتاقِ کسب دانایی و توانایی وسیع‌تر دینی و پیشنهاد می‌گردد:

الف ـ مراکز پاسخ به سؤالات و ارائه مشاوره.

۱ـ مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزهٔ علمیه قم (در تمامی زمینه‌های مشاورهٔ اخلاقی و خانوادگی، عقیدتی، سیاسی، دین پژوهی و معارف و فقهی، حدیثی، قرآنی و...)

آدرس پستی قم ص.پ ۴۴۶۶ ـ ۳۷۱۸۵ نمابر ۷۷۳۷۲۱۳ ـ ۰۲۵۱

۲ـ جامعة الزهراء(حوزهٔ علمیهٔ خواهران)

آدرس پستی قم ص.پ ۷۱۳ـ ۳۷۱۸۵، نمابر ۲۹۲۵۱۱۰ ـ ۰۲۵۱، تلفن ۲۹۳۵۸۴۵ـ ۰۲۵۱

۳ـ مرکز فرهنگ ومعارف قرآن (در زمینهٔ علوم قرآنی و سؤالات قرآنی)

آدرس پستی قم ص.پ ۳۷۷۵ـ۳۷۱۸۵، نمابر ۷۷۳۶۲۷۰ـ۰۲۵۱، تلفن ۷۷۴۰۸۰۴ـ ۰۲۵۱

۴ـ مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها (پاسخگویی به سؤالات و ماشوره). آدرس پستی: قم ص.پ ۴۱۴۱ ـ ۳۷۱۸۵، تلفن ۷۷۳۵۴۷۳

۵ـ دار الحدیث (در زمینهٔ سؤالات حدیثی ـ پیدا کردن حدیث در موضوعات مختلف و...)

تلفن (واحد پاسخ به سؤالات): ۰۲۵۱ـ ۷۷۱۰۰۱۰

۶ـ دفتر پژوهشهای فرهنگی (مشاوره و همکاری در زمینهٔ اجرای مطالعات اسلامی و فعالیتهای فرهنگی)، تلفن: واحد خواهران: ۰۲۵۱ـ ۶۶۰۹۶۴۱، واحد برادران ۰۲۵۱ـ ۶۶۰۶۲۵۰

۷ـ کانون اندیشهٔ جوان (در ارائه مشاورهٔ فرهنگی و همکاری در اجرای جلسات فکری و فرهنگی و مسابقات فرهنگی و...)، تهران خ وصال شیرازی کوب بهنام شمارهٔ ۲۵، تلفن ۸۹۶۰۵۳۶ و ۰۲۱ـ ۸۹۶۰۴۰۹

۸ـ موسسه در راه حق (پاسخگویی به سؤالات)، تلفن ۷۷۴۳۵۱۱ و ۰۲۵۱ـ ۷۷۴۳۲۲۲

ب ـ مراکز معتبر نشر و توزیع کتب مذهبی و فرهنگی و اندیشهٔ اسلامی.

۱ـ مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشهٔ معاصر (ناشر آثار کانون اندیشهٔ جوان و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در زمینه‌های قرآن پژوهی، سیاسی و انقلاب اسلامی، تاریخ و تمدن، غرب‌شناسی و... در سطح جوانان و دانشجویان و دوستداران معارف و مطالبِ فرهنگی معاصر.) تلفن: ۰۲۱ـ ۸۱۵۳۵۵۵، نمابر: ۰۲۱ـ ۸۸۴۱۵۶۱

۲ ـ بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ناشر آثار متنوع فکری و فرهنگی و اخلاقی و تربیتی و عقیدتی و قرآن و ادبیات کودک ونوجوان و حدیثی و...

۳ـ مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینیﷺ (ناشر وعرضه کنندهٔ کلیه آثار حضرت امامﷺ وکتب نوشته شده در رابطه با حضرت امامﷺ) تلفن: ۰۲۱ـ۶۴۰۴۸۷۳

۴ـ انتشارات صدرا (ناشر و عرضه کنندهٔ کلیه آثار استاد شهید مرتضی مطهری)

تلفن: ۰۲۱ـ۳۹۱۵۱۳۰ نمابر: ۰۲۱ـ۳۱۱۹۷۹۶

۵ـ مرکز نشر اسراء، ناشر وعرضه کنندهٔ کلیه آثار استاد آیت الله جوادی آملی در قالب کتاب و CD.

۶ـ انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. تلفن: ۰۲۵۱ـ۲۹۳۲۳۲۸

۷ـ دفتر انتشارات فرهنگ اسلامی، ناشر آثار استاد علامه محمد تقی جعفری و استاد محمد رضا حیکمی ومتفکران اسلامی. تلفن: ۰۲۱ـ۳۱۱۲۱۰۰

۸ـ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم، ناشر کتب مختلف در زمینه‌های عقیدتی، حدیث، اخلاقی، تاریخ اسلام، قرآن، معارف.

تلفن: ۲۹۳۳۲۱۹ و ۰۲۵۱ـ۳۹۳۱۸۰۲، نمابر: ۰۲۵۱ـ۲۹۳۳۵۱۷